از انتشارات مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی
۳۰ 30
دفترهای مونوگرافی
۷ 7

خیاو

یا

مشکین شهر

غلامحسین ساعدی

دفترهای مونوگرافی
۷
7

از انتشارات مؤسسهٔ مطالعات و تحقیقات اجتماعی
۳۰
30

خیاو

یا

مشکین شهر

کعبهٔ ییلاقات شاهسون

غلامحسین ساعدی

طرح‌ها از :

محمد حسین آریا - سیروس افهمی

CORNELL UNIVERSITY LIBRARY
3 1924 076 679 871

OLIN
DS
324
A9
S25
1965

CORNELL UNIVERSITY LIBRARIES
ITHACA, N.Y.

از این کتاب ۱۰۰۰ نسخهٔ در چاپخانهٔ دانشگاه تهران
بتاریخ آبانماه ۱۳٤٤ چاپ وصحافی شد

حق طبع مخصوص مؤسسهٔ مطالعات وتحقیقات اجتماعی است

بها ۱۰۰ ریال

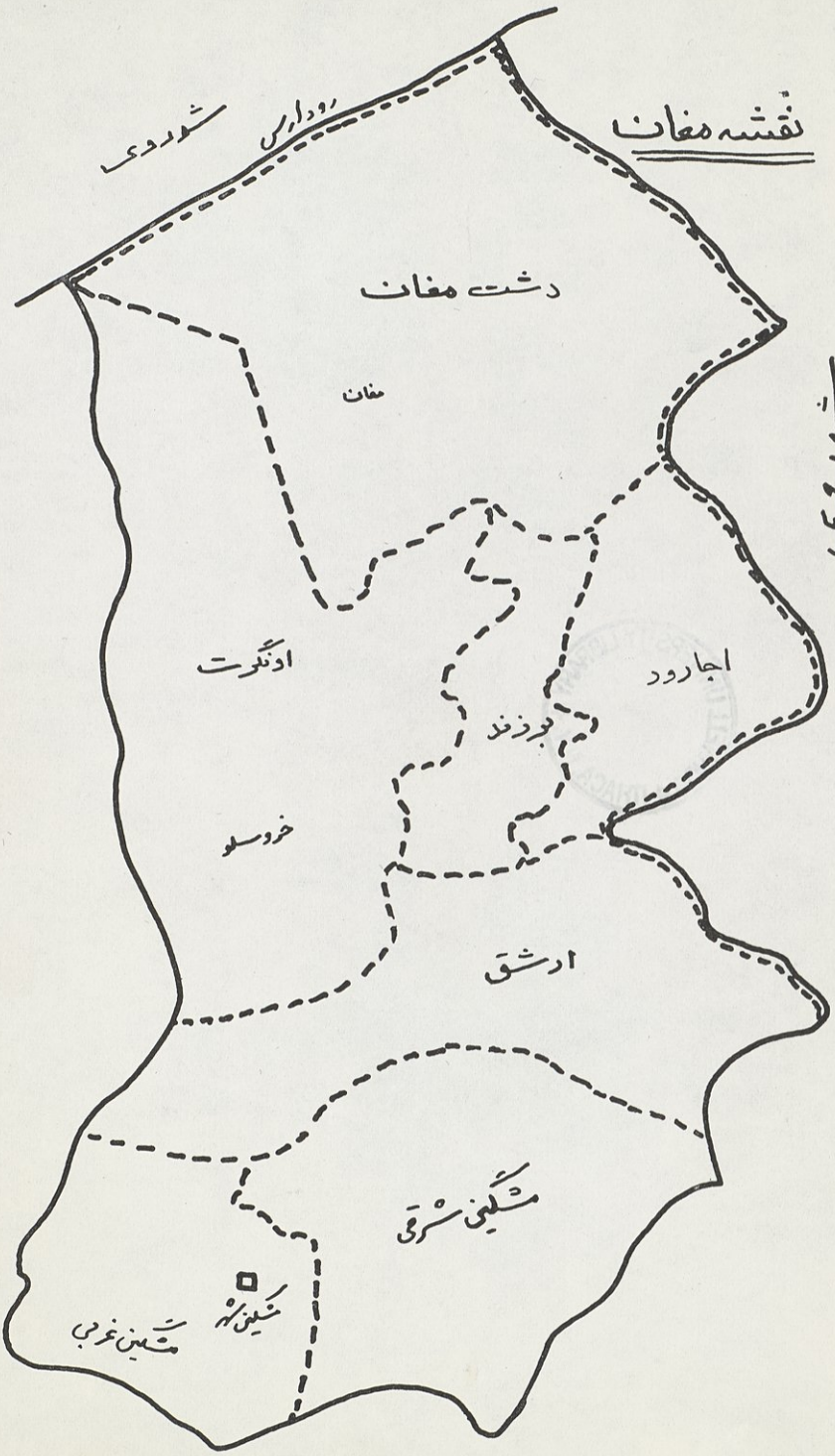
نقشه مغان
رودارس
شوروی
دشت مغان
مغان
شورو
اجارود
اوتگوت
بورزند
خروسلو
اردشق
مشگین شرقی
مشگین شهر
مشگین غربی

CORNELL UNIVERSITY LIBRARY ★ ITHACA, N.Y. ★

دریای خزر
اردبیل
زنجان
قزوین
ابهر

سنگهای آذرین درونی
سنگهای آتش فشانی
سنگهای اهکی
آهکهای کرتاسه فوقانی
تشکیلات مویلیوسن
تشکیلات میوسن
تشکیلات دوران چهارم
سبلان
اردبیل
آستارا
بهری
نقشه زمین شناسی منطقه
آتش فشانی سبلان
مقیاس 1/250000
مینه

این دفتر یادگار سفر کوتاهیست به یک آبادی اسم و رسم دار. و آنچه در این جا می آید یادداشت‌های پراکنده‌ایست از دیده‌ها وشنیده‌ها که با تبویب وتدوین مختصری به چاپخانه فرستاده شده. و نویسنده نترسیده است که مبادا فلان مطلب بهمانی را خوش نیاید و درنظرش بی‌ثمر جلوه‌نماید، زیرا آنچه که درنظر عمرو «دور ریختنی» است ممکن است روزگاری به کار زید بیاید ویا بالعکس.

سوء ظن عجیبی ولایات دوردست را گرفته است. ورود هرغریبه‌ای هرچند که ظاهر چشم گیر نداشته باشد وبا یک دوربین و یک دفتر آفتابی شود، همیشه با شایعات گوناگون همراه است. یک روز او را طبیب قلابی می‌دانند که آمده با مردم گرم گرفته تا برای محکمهٔ آینده‌اش مشتری دست و پا کند. روز دیگر آواره‌ای که عقلش پاره سنگ می‌برد وهرحرف پیش پا افتاده برایش تازگی دارد، بناچار برای سرگرمی هم

شده دورش می کنند. و روز سوم مأمور بهمان اداره. و همه برای حراست خود فراری می شوند، حتی آنهائی که آشنا در آمده اند و اطمینان بهم رسانده اند. و این وحشت موقعی زیاد می شود که می بینند با اصرار، از همه چیز زندگیشان خبر می گیری و با پر روئی پرسشنامه دستشان می دهی؛ عدهٔ زیادی جواب نمی دهند و آنها هم که جواب داده اند، نامه پشت سرنامه، التماس بعد التماس که فلانی آن کاغذ را پس بفرست.

مراجعه به مردم کوچه و بازار نتیجهٔ بیشتر و بهتر از مراجعه به سازمان های اداری و رسمی دارد. زیرا در مقابل هرپرسش قبلا باید جواب ده ها پرسش راداده باشی که مثلا برای چه این سؤال را می کنی وبه درد چه کسانی می خورد، چرا تو را تنها فرستاده اند و چقدر هزینه سفر و اضافه حقوق گرفته ای وآخرنتیجهٔ این کارها چی وحیف نیست که زندگی خود را رها کرده به خراب شدهٔ ما آمده ای... و الخ

البته قبل از همه لازم است «اعتبارنامه» خودرا نشان بدهی که مثلا فلان مؤسسه تحقیقاتی به من اعتماد کرده است شما هم بکنید.

دفتر حاضر با چنین مکافاتی فراهم آمده است و اعتماد نویسنده به محتویات این مختصر از اعتماد خواننده بیشتر نیست. ای بسا اشتباه که من غیر عمد راه یافته باشد و راوی

و محرر از همهٔ آن‌ها بی‌خبر.

ذکر این مسئله عذر و بهانه‌ای برای فرار از عقوبت نیست. زیرا که هردست بقلمی همچون گناهکاران همیشه باید آماده ومنتظر مجازات باشد بحق یا به ناحق.

بهرصورت این مختصر به همت دوستان زیادی فراهم آمده است. حسن وحسین آذغانی، ماشاء الله مولائی، محمد حسین آریا، صمد قلی‌زاده، نصرت اسدی، ناصر حائری، توکل حاجی بیگی، نور محمد ذاکری و آذری که هرکدام به نحوی درتهیه مسکن و اسب کمک کردند، پاپیاده وسواره همراه من به آبادی‌های دور ونزدیک خیاورفتند و برگشتند و در همه حال راهنمای من بودند. علاوه براین دوستان، از جناب دکتر ورجاوند بخاطریادآوری یک نکته و از دودوست دیگر که هرکدام به نحوی در پرداختن این دفتر مؤثر بوده‌اند، ممنون هستم.

اسفند ماه ۱۳۴۳

فهرست

فصل اول . . . . . صفحهٔ ۱

طرحی از سیمای آبادی ـ موقعیت جغرافیائی ـ «خیاو» یک معبرویک پناهگاه ـ محله‌ها ـ زیارتکده‌ها ـ آنچه را که از قدیم بیادگار نگهداشته .

فصل دوم . . . . . صفحهٔ ۱۱

کوچه‌ها و خانه‌ها ـ خانهٔ فقرا ـ خانهٔ دامداران ـ طویله‌ها و آخورها ـ خانه‌های معمولی .

فصل سوم . . . . . صفحهٔ ۱۷

طبیعت اطراف ـ منطقهٔ آتش فشانی ساوالان ـ ساوالان و کوه‌های دیگر ـ آب‌ها وچشمه‌های گرم‌معدنی ـ مرداب‌ها و بلندی‌های مسطح ـ رودخانه‌های خیاو.

فصل چهارم . . . . . صفحهٔ ۲۶

آب و هوا ـ بارندگی و باران‌ها ـ برف‌ها ـ سیل‌ها ـ بادها و افسانه‌هاشان ـ یک نوع گاه شماری عامیانه ـ روزهای هفته ـ آب آشامیدنی ـ آبیاری .

فصل پنجم . . . . . صفحهٔ ۳۹

پوشش گیاهی ـ نباتات وحشی ـ نباتات اهلی ـ نباتات بیشتر ازروی سنت وعادت کشت‌می‌شود ـ پرنده‌ها ـ شکار پرنده‌ها ـ شکارهای دیگر .

فصل ششم . . . . . صفحهٔ ۵۰

ییلاقات اطراف خیاو ـ مواقع کوچ ـ ایل راه‌ها ـ مراتع بهاره و پائیزه ـ حرف وسخن‌هائی دربارهٔ اسکان ـ عواملی که باعث اسکان طایفه‌ها می‌شود ـ دربارهٔ تخت قاپوها .

فصل هفتم . . . . . صفحهٔ ۶۱

اقمارخیاو ـ دهستان های مشکین شهر ـ دهاتی که باندازه یک قصبه جمعیت دارند ـ و دهاتی که جمعیت شان از شمار انگشتان دو دست بیشتر نیست .

فصل هشتم . . . . . صفحهٔ ۶۸

تاریخ آبادی ـ جماعت خیاو از کجاها جمع شده اند ـ خیاو در کتابهای جغرافی وتاریخ ـ خیاو کعبهٔ ییلاقات شاهسون ـ شاهسون ها و دولت قبل ازمشروطه ـ شاهسون ها و دولت مشروطه ـ مشروطه خواهان خیاو ـ خیاو در زیر ضربت ایلات ـ خیاو به لقب «مشکین شهر» مفتخر می شود .

فصل نهم . . . . . صفحهٔ ۱۰۱

اشاراتی چند دربارهٔ جمعیت شناسی این ناحیه ـ آمارتقریبی جمعیت ـ افزایش جمعیت ـ وضع زناشوئی وبا سوادان ـ دربارهٔ محل تولد مردم ـ تعداد خانوار ـ محل اجتماعات مردم یاقهوه خانه ها ـ شرکت های تعاونی ـ وچندیادآوری .

فصل دهم . . . . . صفحهٔ ۱۱۰

کسب و کاراهالی خیاو ـ اصناف ـ کشاورزی ـ دامداری زنبورداری ـ مرغداری ـ زندگی چوپان ها ـ علوفهٔ دام ها .

فصل یازدهم . . . . . صفحهٔ ۱۳۳

بهداشت ـ طبابت ـ دردهاشان را چگونه دوا می کنند ـ درمان های محلی ـ وضع عمومی تغذیه ـ آش ها ـ شورباها و نان .

فصل دوازدهم . . . . . صفحهٔ ۱۴۹

جشن وسرور ـ چهارشنبه های اسفند ماه ـ چهار شنبهٔ آخر عید ـ «تکم چی» ـ «نوروز داما» ـ «اسماعیل بایرامی» ـ عمر کشان ـ عروسی ـ ختنه سوران ـ مرگ وعزا ـ تعزیه

- داری برای آل محمد ویاران حسین بن علی

فصل سیزدهم . . . . . صفحهٔ ۱۶۰

هنرهای دستی - بافتنی ها - کلیم - جاجیم - فرماش - جوراب - بند شلوار - وسائل بافتنی - وسائل پشم ریسی و رنگ آمیزی - لباس ها.

فصل چهاردهم . . . . . صفحهٔ ۱۷۱

زبان ولهجه ونمونه ای از لغات محلی - نه بازی از بازی های محلی خیاو وشاهسون - ادبیات شفاهی مردم - نمونه ای چند از «بایاتی» ها - «چوپانی» - نمونه ای از کارشاعران محلی - ویک متل.

فصل پانزدهم . . . . . صفحهٔ ۱۹۹

قصه قصه ها - دربارهٔ ساوالان - ماه وخورشید - سه خواهران - قورباغه و سوسمار - لاك پشت - شبان فریبک کاکلی - «تانی» - لک لک.

فصل شانزدهم . . . . . صفحهٔ ۲۰۵

وچند خط دیگر برای ختم مقال.

طرح و تصویر . . . . . صفحهٔ ۲۰۹

فهرست اعلام . . . . . صفحهٔ ۲۴۹

خیاو

۱

طرحی از سیمای آبادی ـ موقعیت جغرافیائیش ـ «خیاو» یک معبر و یک پناهگاه ـ محله‌ها ـ زیارتکده‌ها ـ و آنچه که از قدیم بیادگار نگهداشته.

خیاو یا با نام امروزیش مشکین شهر، ترکیب جالبی است از ده و شهر که در پای «ساوالان» کوه عظیم و افسانه‌ای آذربایجان افتاده. شهر گفتم بخاطر دو خیابان عمود برهم و ادارات دولتی و مدارس و مشتی جماعت نیمه شهری یا بخاطر عنوان و اسم و رسمش، و ده است بخاطر وضع سکونت و کیفیت معاش و کشت و کار و یا بخاطر روح آشفتهٔ بیابانی و شیوهٔ زندگی دهقانی.

آبادی معتبر ییلاقات شاهسون است و معبر سوداگران و پناهگاه درمانده‌ها و پاک باخته‌ها. در جلگه‌ای جا گرفته که هزار و هفتصد و پنجاه متر یا به حساب دقیق‌تر ۱۶۲۵ متر از سطح دریا بلندی دارد.[۱]

با دو راه مالرو تسطیح شده که هم‌چون زنجیر فرسوده‌ای هرلحظه خطر پاره شدن دارند، بین اهر و اردبیل آویزان است. درصد و شصت و هشت کیلومتری شمال خاوری تبریز از راه اهر و در دویست و نود و پنج کیلومتری شمال خاوری تبریز از راه اردبیل واقع شده، به‌حساب

۱ـ رقم اول را در کتاب‌ها نوشته‌اند و رقم آخر را دستگاه ارتفاع سنج ادارهٔ ریشه کنی مالاریا نشان می‌داد.

نویسندگان فرهنگ جغرافیائی آرتش. فاصله‌اش از اهر هفتاد و دو کیلومترو از اردبیل هشتاد وچهار کیلومتراست بی‌هیچ علامت ونشانه، یا سنگ کیلومتر شماری که‌معمولاً کنار هر کوره راه‌می‌توان یافت.

در نقطه‌ای افتاده که از قدیم‌الایام « ایالت مشکین » گفته می‌شود و امروزه دوپاره‌اش کرده‌اند : مشکین شرقی ومشکین غربی، و اگر از ارشق و برزند و اجارود و خروسلو رد شوی میرسی به دشت پربرکت و مهربانی که سال‌ها است کارش بخشش بی‌دریغ است یعنی به مغان. خیاو در مشکین غربی است ناحیهٔ شمال شرقی آذربایجان. از شمال شرقی به خاك اردبیل، از جنوب باز هم به اردبیل و سراب و از مغرب و جنوب غربی به دهستان‌های اهر می‌رسد، همان که ارسبارانش خوانند.

در دامنهٔ ساوالان افتاده، درمسیریکی‌ازشاخه‌های رود«قره‌سو». طول جغرافیائیش را چهل‌وهفت درجه وسی‌دقیقه وعرض جغرافیائیش را سی و هشت درجه‌وبیست وچهار دقیقه‌حساب کرده‌اند از نصف‌النهار گرنویچ. ساعتش یک ربع‌وچهل و دوثانیه باساعت تهران‌اختلاف‌دارد.

در کتابهای جغرافیائی قدیم جزو «تومان مشکین» حساب شده که هفت شهر داشته است.[۱]

اطراف وحوالیش ومخصوصاً دامنه‌های‌ساوالان - علاوه بردهات بی‌شماری که درهرطرف پراکنده وهرکدام قدمتی‌دارد به قدمت خیاو،

۱- تومان مشکین - در این هفت شهر است . مشکین و خیاو و انارو ارجاق و اهر وتکلفه و کلیبر(نزهة‌القلوب: تألیف حمدالله‌مستوفی.سال ۷۴۰ هجری قمری- باب سوم در ذکر بلادآذربایجان، بخش نخست ازمقالهٔ سوم صفحهٔ ۹۴- چاپ دبیر سیاقی - تهران.)

ییلاقات شاهسون هاست، دربهار وتابستان، که زمین هایش سبز است تا روزی که سرماو زردی وبیماری دوباره به جانشان بیافتد. از فرسودگی ها وچین های باقی مانده برپیشانیش پیداست که درزمان های قدیم حتی پیش از ایامی که حمدالله مستوفی قصبه‌اش خوانده روزگار خوشی نداشته، همیشه زیر پا بوده ،لگد شده، زخم خورده تاپای احتضارپیش رفته ، اما دوام آورده است.

امروزه روز ساکن وبومی قدیمی خیاو معلوم نیست. نام محلات کافی است بگوید که اهل هرمحل ازکدام آبادی یا ده کوره و یا از کدام طایفه‌آمده است. هر کس که‌درمانده شده‌هوای‌مهاجرت بکله‌اش زده ، دست زن وبچه را گرفته آمده در اینجا ماندگار شده است.

خیاو قیافهٔ شهر قهرمان یا شهر تاریخی ندارد. حالت پناهگاه را دارد برای هردهاتی به سختی افتاده‌ای که زمزمهٔ گشایشی شنیده یا برای هر شاهسونی که گوسفند وبزش را سرما تلف کرده، ترانه هایش درمدح کوه هاست و صحراهاودرتعریف پرنده‌ها وگل ها وبرکت ها. از خودش هیچ نمی گوید و بیشتر از این نظرهاست که عزیز وگرامیش می‌بینید. اگر دو خیابان عمود برهم نبود که شهر را چهار پاره کرده ، محلات تودرتو وشلوغ وکوچه های دراز وپیچ درپیچ وگیج کننده‌اش را نمی‌شد بآسانی پیدا کرد.

خانه ها کیپ هم فشرده ، کوچه ها باریک و تنگ ، درها جور واجور ، بام ها همه کوتاه وپهن، از هرنظرکه فکربکنی ، یک ده‌است بظاهر تا یک شهر. قدیمی ترین محله‌اش مقیم‌لو نام دارد با افلاس تمام عیار. امعاء و احشاء زندگی تمام اهل محل افتاده بیرون.

رهگذر- اگر رهگذر اهل تماشا باشد - بی‌آنکه داخل خانه‌ها سرك بکشد زندگی همه را می‌تواند در بیرون ببیند. یک سقف و یک دوجین بچه وبندرت یک گاو مریض وبعد فقر و درماندگی. بعد ازالو (عزیز علیلو) که باز هم فقرو پریشانی برپیشانی خانه‌ها نقش بسته، با دیوارهای خشتی‌وخانه‌هائی که درحال ازهم پاشیدن است. بچه‌ها و مریض‌ها و پیر زنان ازکار افتاده‌ای که جلو آفتاب ردیف شده‌اند. قدیم‌ترین محله بروایات گوناگون همان مقیم‌لوهاست و هرقدر به‌طرف مرکز آبادی بیائید خانه‌ها آبادتر و محله‌ها بازتر و کوچه‌ها وسیع‌تر می‌شوند. خانه‌هائی که اطراف «منظم‌قالاسی» (قلعهٔ منظم) وباسرجادهٔ اهر بنا می‌شود، آبادتر است وشهری‌تر. حتی خانه‌های دوسه طبقه هم می‌بینید باشیروانی‌های فلزی وتازه. خیابان اصلی شهر برسم معهود ومعمول خیابان پهلوی است در امتداد شرق و غرب افتاده، اسفالت و جدول بندی شده با زنجیر مغازه‌ها ومسافرخانه‌ها وقهوه‌خانه‌ها و دکان‌هائی که عطاری وبقالی‌وخرازی هستندو درعین حال تجارتخانه وبنگاه‌های معاملاتی. لاشهٔ این خیابان محکوم است که زیرپای‌بی کاران وجوانانی که عصرها از زور دلتنگی چاره‌ای جز قدم زدن ندارند، دوام بیاورد. هم‌چنین زیر سم اسب‌های شاهسون که برای خرید توی شهر می‌آیند وچرخ ماشین‌های مسافربری خود آبادی یا آن‌هائی که به اردبیل و پارس‌آباد مسافر می‌برند. بهرصورت دوگاراژ مسافربری شهرهم در این خیابان‌است با نام‌های دهان‌پرکن «حافظ» و«سعدی». هم‌چنین بانک‌ها وکارخانهٔ برق وعده‌ای از ادارات دولتی بخاطر دسترسی عموم و تردد بیشتر در این محل برای خود جا گرفته‌اند.

خیابان دیگر که عمرزیاد و درختان قد کشیده وشکل گرفته دارد، خلوت است و بی‌سرو صداتر. محل تلاقی این دو خیابان میدانچه‌ای است محل تماشا وتوقف گاه بی کاره‌ها. حوض آبی دارد و مجسمه‌ای ونرده‌های فلزی. اما خیابان خاکی که گفتم در این محل دو قسمت می‌شود و دو نام اکبر لو ونصرآباد پیدا می کند که از یک طرف به مزارع می‌رود و از طرف دیگر به یک سه راهی ،و در امتدادش آبادی عرب‌لوهاست. از بالای خیابان پهلوی خیابان دیگری زده‌اند درامتداد اکبرلو ونصرآباد که می‌رسد به منبع آبی که چندین سال است نیمه تمام مانده.

بین این تقسیم بندی‌ها محلات و خانه‌ها پخش شده. روهم‌رفته اگر خیابان‌ها را بیشتر به حساب بیاوریم ، شهر تا حدودی نقشهٔ منظم دارد و محلات که گفتم نام‌های جور واجورشان این هاست: قره داغ لو (حاجی نوروز لو هم می گویند) - ساتلو - استاد محمد لو - عجم لو - مقیم‌لو - حسینیه - چای پارا - ازالو (عزیز علیلو) - حاجی‌علی اکبرلو - اکبر لو - گل محمد لو (درویش‌لو) - منظم قالاسی - حسن داش - ارسطو آباد - برق.

محلات اکبرلو و استاد محمدلو وساتلو وچای پارا و ارسطوآباد در مقایسه با سایر محلات مرکز اصلی تراکم جمعیت آبادیست. اما اگر بخواهیم بین محلات فقیر نشین و غنی‌نشین مرزی قائل شویم [1] موفق نخواهیم‌شد، زیرا که همه‌جانسبت پراکندگی فقردرشهرچنانست که چنین تمایزی‌را بهم زده. بهرحال گویا استادمحمد لو و اکبر لو

1 - Segrégation

گویا بالنسبه محلات اغنیاء نشین است . برعکس ازالو و مقیم‌لو و ساتلو که تراکم فقرا چشم گیرتر است بین دیگر محلات . درمحوطه‌ای که امامزاده‌اش می‌خوانند، برجی‌است نشانهٔ مقبره‌ای که صاحب‌مقبره مشهور است به شیخ حیدر که از نواده‌های شیخ صفی اردبیلی است .

خودمقبره بشکل برجی‌است درحال ویرانی‌وپاشیدگی، ریشه‌اش پوسیده و قله‌اش که گویا زمانی مزین بوده به یک گنبدطلائی[1] بی‌سقف وبی‌پوشش‌مانده ، آفتاب از طلوع تاغروب داخل برج راتماشامی کند . چند پنجره و یک در قدیمی با قفل های زنگ زده و سنگین دارد . از پنجره‌های بی شیشه که‌داخل را نگاه بکنید تل خاکی می‌بینید روهم انباشته و درون دیوارها را فضله های کبوتر پوشانیده .

بلندی برج درحدود ۱۸/۵ متر و دور قاعده‌اش ۳٤/۵ متر است . بنا بروایات ونشانه هائی که مانده، ازخارج باکاشی های فیروزه‌ای‌مزین بوده است و امروزه دیگر چیزی ندارد جز «الله الله» هائی که عمود برهم ، هنوز سایه‌شان و زیبائی آرام و دلگیرشان بروی دیوارهاماندە . برف وباران‌دارد دیوارهایش‌را می‌خورد . سردرش را باساختمان تازه‌ای پوشانده‌اند . معلوم نیست که کدام دست چلاق شده‌ای کاشی هارا گچ گرفته ،چند اتاق بی‌ریخت با در وپنجرهٔ امروزی درست کرده که نقبی زده‌اند و رفته‌اند پائین و رسیده‌اند به دالان تاریکی با هفت قبر بی‌نام ونشان واسم‌این‌زیر زمینی را امامزاده گذاشته‌اند و درش‌را بازکرده‌اند برای‌شفا طلبی وزیارت . براحتی حس می‌شود که‌آن برج وآن امامزاده بیکدیگر نمی‌خورند . دستی‌وحیله‌ای درکار بوده ، اگر هم هزینه‌اش

۱- فصل تاریخ خیاو را بخوانید .

از جیب اهالی بوده ،فکر نامربوطش از شخص وطرف دیگری که‌چهل وچند سال پیش آمده وخوابی دیده ، دکانی باز کرده که گرفته است. واگراحتیاج به زیارت وپناهگاه بود مقبره باهمان طرح وشکل اولی‌چه اشکالی داشت؟ مسئولین نگهداری این بنا گویا وظیفه‌شان را یک‌باره انجام داده ، در تاریخ ۱۸ تیر ماه ۱۳۱۱ تحت شماره ۱۸٤ آثار ملی کشور آنرا به ثبت رسانده ، کار را تمام کرده‌اند . در تمام بنا هیچ کتیبه و نوشته‌ای نیست. بنوشتهٔ اسماعیل دیباج : «بنای مقبره روی پی‌سنگی قرار گرفته و دو طرف بدنهٔ آن دو سر در با کتیبه‌های کوفی‌و ریحانی وحاشیه‌ها ومقرنس‌های زیبا موجود بوده که قسمت عمدهٔ‌آن‌ها ریخته وفقط مختصر آثاری باقی مانده است.» [۱]

ساختمان بنا و کاشی‌ها و نقوش آن را به قبل از عهد صفویه (قرن هشتم هجری) وتزیین‌آن را به عهد صفویه مربوط میدانند. تنها باغ باصفایش مانده برای خواب و استراحت خسته‌ها و حوض بزرگ وپرآبش برای لباس شوئی زن‌ها وحجره‌های کوچک و بزرگش برای زارعینی که زمستان‌ها طلبگی می‌کنند و امامزادهٔ تازه ساختش برای شفاطلبی. چند سال‌دیگر ، مطمئناً از مقبره‌ای که‌جلال و زیبائی خاصی داشته چیزی جز تل آجر پوسیده بجا نخواهد ماند.

زیارتگاه دیگری که باز درجنوب شهر است مسجدی است‌باسم «جنت سرا» باتنهٔ مدور و پنجره‌هائی که بعداً کارگذاشته‌اند. مسجد ساختمان و اندرون دلچسبی ندارد . مخصوصاً که در مدخل دوباره

۱- راهنمای تاریخی آذربایجان شرقی- تألیف: اسماعیل‌دیباج- صفحات ۹۱-۹۲-۹۳. چاپ تبریز - اردیبهشت ماه ۱۳۳٤.

برمی‌خورید به پله‌هائی شبیه پله‌های مقبرهٔ شیخ حیدر با تخته‌سنگ‌های کهنه وسیاه و دوباره می‌رسید به محوطهٔ تاریک وبزرگی شبیه زیرزمین مقبره شیخ حیدر. با ستونی که سقف را نگهداشته، زیر سقف هفت قبر پهلوی هم با تعدادی چراغ فتیله‌ای روی هرقبریکی دوتا. وپارچه‌های سیاه وسبزی کشیده‌اند روی قبرها نشانهٔ سیادت و بزرگواری به خواب رفته‌های آن دخمه. هیچ روزنه‌ای برای روشنائی نیست. گویی رفته‌ای توی یک‌قبر وسنگ‌ها راچیده‌اندتا تأمل کنی نفست‌بند می‌آید وسینه‌ات سنگینی می‌کند. چند چراغ باید روشن کرد تا قبرها را بتوان شمرد. در و دیوارها را مثل زیر زمینی‌شیخ حیدر سفید کاری کرده‌اند. باز بی‌هیچ زیارت نامه وعلامت ونشانه‌ای از روزگاران گذشته.

هم چنین از کف مسجد چند پله می‌خورد و می‌رسد به اطاق چهارگوشه‌ای که دری دارد به بیرون وچند دریچه، هرکدام در زاویه و گوشه‌ای. در این‌مکان باز سه تا قبراست که در بین اهالی به «شاه قبری» (قبر شاه) مشهور است. روی یکی از قبرها نوشته‌اند: «قال‌نبی صلی‌الله‌علیه وآله، الدنیا اولها بکاء، اوسطها عناء وآخرها فناء. الراجی الی الله، احمد شاه نیک روز»

از زیارتگده مانندی هم لازم است حرف بزنم باسم حسن داش یاحسن رشتی. قبریست دربلندی یک سکوی سنگی درمحله‌ای بهمین نام. گویا پهلوانی بوده بزن بهادر و غریب که در این ولایت مرده، خاکش کرده‌اندوبروایت دیگرخدمتکارشهید یکی از امامزاده‌هاست. طاق‌هائی دارد از تخته سنگ‌های بزرگ، درهم ریخته، دود زده و گاهی به لکهٔ شمعی آغشته. حرمتش می‌کنند، هرچند که سپرده‌اند به‌دست‌بادوباران.

از دوخرابهٔ دیگر هم یاد می کنم به جهت آن که از روزگاران گذشته رنگ وبوئی دارد واز ماجراهائی که برسراین آبادی رفته است نشانه هایی. هر دو خرابه باسم قلعه مشهورند. درکناره وبالای بلندی که مشرف است به درهٔ رود خیاو ونشان می دهد که ساختمان آن ها به منظور دفاع وکارهای رزمی بوده است. شمالی را «منظم قالاسی» گویند. از برج وباروبش نشانه‌ای نمانده، جز دیوار خشتی عظیمی که هیکل غول آسایش پای درزمین فشرده، چهرهٔ عبوس دارد. داخل قلعه را تکه تکه کرده فروخته‌اند و خانه ها دارد ساخته می‌شود. این قلعه را حسنعلی خان‌جنرال، حاکمی که در اوایل سلطنت ناصرالدین شاه مأمور خیاو شده بود وقصه‌اش خواهد آمد بنا کرده است. دیوارهای این قلعه یک متر بیشتر قطردارد وهمه خشتی‌است وبندرت قلوه سنگی درپایه‌اش پیداسی‌شود والاچنین بی‌دوام وزود گذرنمی‌بود وباد وباران وکلنگ این چنین آسان نابودش نمی کرد. قلعهٔ دیگری که هنوز شکل وسایه‌اش را نگهداشته، «کهنه قالا» (قلعه کهنه) نام دارد. محوطهٔ بسیار بزرگی است باچهاردیوارخشتی وحجره‌های کوچک کوچک آخور مانند، نشانهٔ این که هرحجره برای‌سردی واسبی‌ساخته شده، لابد سربازخانه‌ای بوده باسیاق وروش آن روزگاران. در دو انتهای قلعه که باز مشرف‌است به درهٔ رود خیاو، نشانه‌ای مانده از دوبرج کهنه با زخم های گلداری که یادگار زینت‌های مفقوده است. بالای دیوار که بروی تمام دره را در تیررس خود می‌بینی. باهمهٔ پوسیدگی دیوارها وبرج وباروها، هنوز ته‌مانده‌ای از امنیت یک پناهگاه‌را درآن‌جامی‌توان پیدا کرد. روایت می کنند که این محل سرراه نادرشاه واقع بوده که بعد از تاج گذاری

آمده ازخیاو ردمی‌شده که درآن‌قلعه پیاده شده کفشی‌عوض کرده ، آبی خورده .

بهرصورت بعدازگشت وگذارکه‌خوب‌باقیافهٔ خیاو آشنا می‌شوی حس می کنی که این آبادی مقر بخصوصی برای خود برگزیده است. ایستاده پاهایش را برلب پرتگاهی فشرده ، پشت داده بـه کوه‌های جادوئی‌وپربرکت وده‌هاده کوچک وبزرگ دروسطش گرفته‌اندوهاله‌ای شکوهمند و باور نکردنی برجمالش بسته‌اند وکعبهٔ کوچکی شده است برای صحرا نشینان شاهسون که نیمی ازعمر خود را درحاشیهٔ خیاو می گذرانند وبه محبت وصفایش امیدها دارند.

۲

کوچه‌ها و خانه‌ها ـ خانهٔ فقرا ـ خانهٔ
دامداران ـ طویله‌ها و آخورها ـ خانه‌های معمولی.

خانه‌ها جورواجور است وفشرده پهلوی هم بی‌رعایت تناسب و نقشه‌ای . از کوچه‌ها صحبت کردم و تمام درها باز می‌شود به چنین راهروهای پیچ درپیچ پلکانی که گاهی به یک میدانچهٔ صاف ومسطح می‌رسد ، گاه به‌یک تل خاك تپه مانندی یا به پیچی که برمی‌خورد به مزرعه وخرمنی یا شیبی که منتهی می‌شود به حاشیهٔ رودخانهٔ خیاو .

و اگر این دو خیابان نبود ، شهر نقشهٔ درهمی داشت بی هیچ نظم وترتیبی . خانه‌ها بیشترشان خشتی است و کهنه‌سازوگاه بی‌درو پیکر وپناهگاهی است که گمان نمی کنی آدمیزاد در چنین بیغوله‌ای بتواند نفس بکشد . تعداد این خانه‌ها زیاد است بادرچوبی یک لنگه ویادو لنگه . همهٔ این‌ها داخل محلات است نه کنار و برخیابان‌ها و اگراین خانه‌ها مال دام‌دارها باشد که درها بسیار بزرگ‌است . آن‌چنان‌بزرك که گاو و گوسفند و اسب بتواند وارد و خارج بشود . و کمتر می‌بینید خانه‌ای را که هشتی تنگ وتاریکی داشته باشد . خانه‌های تازه ساز را باید سوا کرد که مال کارمندان و کسبه‌است ومال آنهائی که هوس دامداری‌ندارند واگردارند حیاط طویله‌ای درهمان بغل‌ترتیب داده‌اند با درو پیکر سوا .

خانهٔ فقرا طرحشان یکی است . بیشتر چار دیواری خشتی است بایک درچوبی که به کوچه باز می‌شود . بایک سکو و چند تیر چوبی که سقف‌لرزانی را بدوش کشیده‌اند . تنور کوچکی در وسط خانه واجاق گلی دریکی از گوشه ها وسوراخی درسقف و گاهی دردل یکی ازدیوارها تا دود بیرون رود وروشنائی داخل شود . سکو معمولاً کناردر است، عرض‌وطول زیادی‌ندارد . دراین خانه ها ازطویله وآخور وحیاط‌ومستراح خبری نیست .

ده پانزده تاازاین خانه ها یک‌مستراح دارند بی‌سقف وبادیوارهای کوتاه در زاویه‌ای که از روی‌تصادف درحاشیهٔ یکی‌دو خانه‌ای بوجود آمده . اسباب واثاث‌این خانه ها راراحت می‌توان حدس زد . ازفرش‌و گلیم و «فرماش» خبری نیست . یک جاجیم کهنه و ای بسا بی جاجیم ، باچند مشت لحاف پاره وازکارافتاده ، پوشش روزهای زمستانی . یک چراغ فتیله‌ای و چند بادیهٔ سفالی و چند کوزه . منزل محمود نامی را توی مقیم لوها دیدم که ۳ تا کوزه داشت و دوجاجیم پاره . تنورشان را خیلی کم گرم می کنند و چراغشان روشن نشده خاموش می‌شود . گاه گاهی این خانه ها اثاث مشترکی هم دارند . بیشتر وقت‌ها ، هاون سنگی‌بزرگی درخم کوچه‌ای گذاشته‌اند، جهت خرد کردن نمک یابلغور کردن گندم واغلب خلّر . سنگ جوشی بی‌شکمی را ازکوه آورده‌اند وگذاشته‌اند آن‌جا . گاهی وقت‌ها درمجاورت این خانه ها دهلیزی هم هست که درسوائی‌دارد . خانه وقتی کامل‌است که‌صاحب‌خانه صاحب دام هم باشد .آنوقت دیگرخانه تبدیل می‌شود به‌طویله،طول‌ساختمان بیشتر

میشود . باآغلهائی دردوطرف وستونهائی که هم برای نگهداری سقف کمک می کند وهم به دیوارهٔ گلی آخورها وهم تکیه گاهی است برای حیوانات که گاهی بدن خسته‌شان را بآن بمالند وآماده شوند برای کار وتلاش دوباره . درچنین خانه‌ای ، اهل خانه درهمان سکو زندگی می کنند . هرسکو در حدود ۶۰-۷۰ سانتیمتر از کف طویله بالاتر است. بی هیچ حایل و دیواری . تشکیلات و طرح مسکن اولی را همه در این سکو می‌بینیم . تنور نان پزی دروسط ، یک یا دواجاق دریکی از زاویه‌ها، سکوی کوچک و گلی دیگر، هم چون نیمکتی برصدرهمین سکوی بزرگ .

درچنین خانه‌ای بیشتر توی طویله و کنار سکو باز می‌شود . در این خانه‌ها تعدادروزنه بیشتر است. چهار پنج یاشش تا تنفسگاه برای دام‌ها وآدم‌ها .

این‌ها هم اغلب بی‌حیاط هستند واگر نشانه‌ای باشد ازحیاط ، دیوار فرو ریخته وپاشیده‌ایست که‌حایل هیچ چیز نمی‌تواند باشد ، حتی نشانهٔ تملک کسی .

خانهٔ دامدارممکن است کامل‌تر از این هم‌بشود . «سکوطویله» رابادیوارهٔ نازکی ازخودطویله‌جداسی کنند ودری‌دروسط کارمی گذارند که از آن جا بشود به حیوانات سری زد باز تنور دروسط واجاق‌ها در یکی از زاویه‌ها .

اما چنین مسکنی زیاد مطمئن نیست ، اگر اهل خانه خوابشان سنگین باشد ، موفقیت گوسفند دزد وگاو دزد بیشتر می‌شود . گاهی وقت‌ها دوطویله را درمجاورت هم می‌سازند ومحل نشیمن دربالاست. اغلب رویروی مسکن یا طویله ، چهاردیواری بی سقفی درست میکنند

که دری دارد وچفت بستی که وقتی قفل سنگین در را باز کنی میبینی کاهدانی است .

این طرح ها اختصاص دارد به خانهٔ مالدار بجهت آن که دامدار حاضرنیست جدا از گاو و گوسفندش بخوابد . دردهات اطراف این شکل رواج زیاد دارد . بهرصورت عده‌ای هم هستند که زمانی دامداری میکردند واکنون چیزی دربساط ندارند یا کسب و کار دیگری پیشه کرده‌اند ولی باز درچنین خانه‌ای زندگی می کنند که بیشتر مسکنی است برای دام ها تا آدمیزاد .

اما خانهٔ دامدار عمده حیاط بزرگی دارد باساختمان های سوا وجدا از هم . داخل حیاط نقشهٔ مشخصی ندارد . یکی از گوشه های حیاط همان کاهدان است وبزرگی و کوچکی کاهدان بسته است به‌احتیاج صاحب خانه یا دامدار. کاهدان معمولاً دو در دارد یکی ازبیرون حیاط جهت پر کردن، دیگری ازدرون حیاط جهت برداشتن کاه . طویلهٔ بره ها و گوسفندها را پهلوی هم می‌سازند جدا ازهم که بادر کوچکی بیکدیگر راه دارند .

قسمت دیگر حیاط همان طویلهٔ اصلی است . محوطه‌ای بزرگ بادو آخور روبروی هم ویک‌سکو که دویا سه پله می‌خورد و گاهی حتی بیشتر که باید بایک نردبان بالا رفت . دیوار آخر طویله ساده است . زیرا آخورها روبروی هم هستند ووقتی دو گاو پشت‌بهم ایستاده‌اند دیگر جا نمی‌شود که گاو و یا اسب دیگری در خلاف جهت‌آن ها بایستد . کنار در ورودی حیاط سقفی و اتاقی درست کرده‌اند و سکوی بزرگ سقفداری که ایوان می گویند . دامدار تابستان وزمستان را در اتاق و سکو طویله زندگی می کند و ایوان نقش مطبخ را دارد . حیاط خالی

است وبی درخت ورستنی . حیوانات از در بزرگ وارد می‌شوند وبیرون می‌روند . خانه‌های دامداران یک‌شکل نیست ، چرا که هروقت فرصتی شده یاضرورتی پیش آمده ، طویله ، ایوان یا کاهدانی علم کرده سقفی بسته است . مصالح این خانه‌ها گاهی خشتی است واغلب گلی . بام‌ها تیرپوش است و کاه گلی وهروقت بارندگی پیش‌آید خانه‌ها چکه میکنند زیرا که خاك خیاوشن وماسهٔ زیاد دارد وآب‌پس می‌دهد .

اما خانهٔ اغنیاء را کـه کلی با مسکن فقرا فرق می کند باید دو دسته کرد . یک‌دسته خانه‌های قدیم ساخت‌هستند، حیاط بزرگی‌دارند آراسته به گل و درخت ، مستراح در یک گوشه و ساختمان خانه یک پارچه بایک یا چند اتاق ومهمانخانه وآشپزخانه‌ای پشت ساختمان یا چسبیده به‌همان‌ساختمان اصلی که تنورنان‌پزی هم‌درآن‌جاست‌واجاق‌ها دریک سطح و درصدر آشپزخانه بسته شده . بعضی وقت‌ها پشت‌ردیف ساختمان ، حیاط کوچک دیگری است باسم حیاط عقبی یا حیاط طویله که اغلب درقسمت شمال خانه است برای نگهداری اسب و چند گاو شیرده وغیره . پنجرهٔ اتاق‌ها اغلب به‌جنوب (قبله) باز می‌شود . حیاط بزرگ درجلو خانه است و کمتر محل تردد ورفت آمد وهمیشه تروتمیز است بخاطر مهمان احتمالی که ممکن است هر لحظه از در وارد شود . اماخانه‌های تازه ساز هیچ مشخصات بخصوصی ندارند . دومرتبه است یا سه مرتبه . پنجره‌ها به‌چند سمت باز می‌شود با شیروانی وتمام بنا اغلب سنگی . خانه‌ها بیشتر مال بیگ‌های شاهسون است بی‌آنکه خودشان هوس سکونت‌داشته‌باشند زمینی خریده ساختمانی کرده‌اند که اجاره می‌دهند به‌ادارات دولتی ومدارس . مصالح ساختمانی این خانه‌ها

بیشتر سنگ است به جهت آنکه در خیاو آجر پیدا نمی‌شود . تنها در نصرآباد چند کورهٔ آجرپزی وجود دارد ومجبورند آجر را ازشهرهای‌دور بیاورند که گران تمام‌می‌شود . تیرآهن دراین جادوبرابرقیمت‌دیگر جاها فروخته می‌شود . بهرحال‌باهمهٔ فراوانی‌سنگ، خانه‌سازی باآجروتیرآهن تظاهر بدارا بودن است و برای چشم هم چشمی هم شده عده‌ای این کار را می کنند .

درآخر از مسکن طبقهٔ متوسط هم نامی می‌برم که حیاط بزرگی دارند باچند درخت توت و گردو وچنداتاق گلی‌بی‌پنجره یابادریچه های کوچک، چاه‌آبی دریک گوشه وسطبخی درگوشهٔ‌دیگر . ساختمان ۴۸ درصد تمام خانه‌های خیاوگلی است و ۴۱ درصد خشتی ، بقیه از آجر وخشت وغیره . درخیاو تنها ۲۲ درصد ازمردم‌اجاره نشین هستند وبقیه مالک خانهٔ مسکونی هستند . مالکین خانه‌های گلی بیشتر از مالکین خانه‌های دیگر است واین مسئله درسرشماری ۱۳۳۵ معلوم‌شده‌است .

جماعت‌خیاو بیش‌ازهرچیز به‌خانه ومسکن‌شان دلبستگی‌دارند، آن چنان که کمتر کسی خانهٔ پدری را می‌فروشد و یا عوض می کند و گاهی نسل‌ها ، جنازهٔ پسر بعد از پدر دراین خانه‌ها شسته شده ، به خانهٔ آخرت فرستاده می‌شود درحالی که دیوارهای لرزان گلی همچنان لرزان باقی مانده‌اند .

۳

طبیعت اطراف - منطقهٔ آتش‌فشانی ساوالان- ساوالان و کوه‌های دیگر- آب‌ها و چشمه‌های گرم معدنی - مرداب‌ها و بلندی‌های مسطح- رودخانه‌های خیاو .

درخیاو واطراف ساوالان، طبیعت خود را به‌آدم‌ها تحمیل کرده است . چنین است که شناسائی زندگی مردم این سامان ، بی شناسائی طبیعت اطراف ممکن نیست . اول این را بگویم که هیچ نوع مطالعهٔ زمین شناسی دقیق در این ناحیه انجام نگرفته ، نه معدن‌هایش را می‌شناسند ، نه آب‌هایش را ونه خاکش را . تمام ذخایر و گدازه‌های پنهانی که دراین ناحیه است دست نخورده وناشناخته‌مانده درحالی که می‌توانست سال‌ها منبع مطالعه وبررسی باشد .

«تمام این ناحیه کوهستانی‌است وبزرگ‌ترین مخروط، همان کوه عظیم ساوالان است که در دوران چین خوردگی آلپی بوجود آمده ، زیادی عدهٔ چین‌ها و کمی جلگه‌ها وبلندی‌های مسطح ازمشخصات آن است .»[۱] وگدازه‌های آن همچنان دراطراف بطور پراکنده باقی مانده . از توده‌های جوان آتشفشانی ایران دو کوه درآذربایجان افتاده که غیر

۱- مشخصات جغرافیائی طبیعی ایران . نگارش م . ب . پتروف . ترجمهٔ حسین گل گلاب- صفحهٔ ۱۳ - چاپ‌دانشگاه تهران - سال ۱۳۳۶ .

از ساوالان کوه مشهور دیگریست بنام سهند.[۱]

منطقهٔ آتش فشانی ساوالان بخشی است از آذربایجان شرقی که اگر حدود مشخص بخواهیم برایش قائل شویم چنین است : از طرف مشرق درسوازات کنارهٔ غربی دریای خزر کشیده شده از طرف شمال به دشت مغان، ازجنوب به‌شهرستان میانه و ازشمال غربی تانزدیکی‌های جلفا پیش رفته است . بلندترین نقطه همان قلهٔ ساوالان است بارتفاع نزدیک یا متجاوز از ۴۸۰۰ متر ازسطح دریا . درناحیهٔ غربی شهر اردبیل و درشمال خلخال قرارگرفته است . غیر از خیاو، سه شهر اردبیل وخلخال واهرهم‌در دل این منطقه واقع‌است. در بخش جنوب شرقی و شرقی امتداد رشته کوههای البرز را درست می کند و درناحیهٔ خلخال باسنگ‌های آهکی دورهٔ«کرتاسه»[۲] همسایه می‌شود . بخش بزرگی از این منطقه را سنگ‌های آتش فشانی پوشانده که ترکیب اکثرشان خنثی است و در بعضی نقاط ترکیب قلیائی دارد . بعلاوه قسمتی هم‌ازسنگ‌های جدیدیاسنگ‌های آهکی‌مربوط به دورهٔ«میوسن»[۳] تشکیل شده است . دربعضی نقاط‌توده‌های «درونی آسید»[۴] این منطقهٔ آتش‌فشانی را قطع می کند .

کوه ساوالان ودامنه‌هایش ازسنگ‌های‌آتش‌فشانی‌قلیائی‌وخنثی پوشیده است. باهمهٔ ارتفاع زیاد کوه‌های ایران برف‌های دائمی‌اغلب

۱- پتروف . صفحهٔ ۲۳

2- Crètacèe

3- Miocène

4- Intrusiveacide

منحصرند به کوه‌های شمالی ودراین جاهاست که ما برف‌های جاودانی ویخچال‌های همیشگی‌را می‌بینیم به‌علت بارندگی زیاد وارتفاع زیاد. بوبک Bobek حدود برف‌های دائمی کوه‌های شمالی ایران مخصوصاً ساوالان‌را ۴۰۰ تا ۴۱۰۰ متر در دامنه‌های شمالی‌معین کرده است.[۱] این برف‌ها درهیچ موقع از سال پاك نمی‌شود و جلای خود را ازدست نمی‌دهد وبهمین جهت‌است که مردم‌معتقدند روزی که برف‌های‌ساوالان تمام شود قیامت درخواهد گرفت.

خودمخروط ساوالان سه‌قله‌دارد. یکی‌قلهٔ بزرگ‌قابل‌صعودیست که جای زخم آتشفشان‌را هنوز هم دارد. آب زیادی پرشده، دریاچهٔ بسیار زیبائی در ارتفاع ۴۸۰۰ متری سطح دریا درست کرده است. افسانه‌هایی که در این باره ساخته و پرداخته شده همه را درآخر دفتر می‌آورم. قلهٔ وسطی‌را «حرم‌داغی» نام داده‌اند، نوك تیزاست وغیرقابل صعود ودرافسانه‌هایشان آمده است که این‌قله سردرا بخودراه نمی‌دهد و ازبلندی به ته دره پرتابش می‌کند. قلهٔ سوم راکه ارتفاعش کمتر است «جنوار داغی» (کوه یا قلهٔ گرگ) نام داده‌اند. بهرحال ساوالان باسترگی وهیکل غول آسایش حالت تقدسی پیدا کرده، مردم سلطان لقبش داده‌اند و همیشه بوی قسم می‌خورند. غیر از «حرم داغی» و «جنوارداغی» در دامنهٔساوالان چند کوه دیگراست، ازآن جمله «گوی داغ» مشهوراست و «قاشقا داغ» وکمی‌دورتر درنزدیکی‌های اهرکوه بزرگ دیگری باسم «گچی‌قیران» (بزکش).

رشته کوهای دیگر که‌جزو کوهستان های‌مشکین باید حساب کرد

۱- پتروف - کتاب مذکور-صفحهٔ ۴۸

عبارتست از کوه‌های خروسلو . از آثار فرعی آتشفشان ساوالان وجود چشمه های آبگرم فراوان را باید دراین جا ذکر کرد . اکنون که این آتشفشان در مرحلهٔ عدم فعالیت است ، چشمه های گوگردی زیادی از این گوشه وآن گوشه به بیرون راه پیدا کرده‌است . همچنین آب های معدنی گوناگونی که بیشتر گرم و عده‌ای سرد است . این آب ها بواسطهٔ بخار آبی که پیوسته از زمین برمی‌خیزد و بتدریج تقطیر شده ، ضمن عبور از طبقات زمین، مواد زیادی را حل کرده بصورت چشمه های معدنی خارج می‌شوند . ازچشمه های زرد آب اردبیل تاآب های گرم بستان‌آباد وهمچنین آبهای گوگردی اطراف خلخال همه‌جزو آبهای معدنی ساوالان هستند .

دراین‌جا من ازچشمه های آب گرم اطراف ساوالان وآنچه که در دسترس خیاو وایالت مشکین است صحبت می کنم .

ابتدا این را بگویم که تپه های بی‌شمار دامنه های ساوالان گدازه‌های دست‌نخورده‌ای هستند که بی‌مصرف وبکر درآن‌جا افتاده‌مانده‌اند . تپه های قرمز مسی تا تپه های سبز گوگردی ، چمن زارهائی که بوی نفت همه‌جا پیچیده . اگرفرصتی باشد که چندروز سوار براسب این نواحی را بگردی ازفراوانی آن همه نعمت متعجب خواهی شد و ازاین بابت دلگیر که درجوار این همه‌فراوانی ، گرسنه وبی کار چه می کند . همتی لازم است وبیست وسی کیلومتری راه‌آهن ومقدارزیادی کلنگ، زیرا که دست های توانا به کار درآن حوالی چه بسیاراست . بهرحال تمام آب ها از زیرچنین تپه هائی درمی‌آیند که مهم‌ترینشان این هاست :

۱- قوتورسویی (آب‌جرب) : در جنوب شرقی و هیجده کیلومتری

خیاو قرار گرفته‌است در بلندی مسطحی با ارتفاع ۲۷۸۰ متر از سطح دریا. این آب از زیر کوهی بیرون می‌آید مشهور به «گوگوردلی داغ». در دامنه‌های این کوه، جای زخم‌هائی وجود دارد، نشانهٔ کلنگ‌هایی که با امید کاویدن آمده و کار را شروع نکرده رها کرده‌است. تمام کوه یک پارچه سبز است. همان کوه کبریت که در افسانه‌های جادوئی گفته‌اند و گذشتن از آن‌ها دل وجرأت می‌خواهد. از چند کیلومتر مانده به این محل، بوی گوگرد وبوی SH_2 غلیظ درتمام هوا منتشراست. اسب آهسته‌تر پیش می‌رود. احساس سرگیجه وبهت بآدم دست می‌دهد. در آن ناحیه هر قدر بگردی بال زدن پرنده‌ای را نمی‌بینی. وای بسا دیده‌اند لاشه‌های خشک شدهٔ پرنده‌های غریب و نا آشنا را که درهوا مرده پای کوه افتاده‌اند. وهمچنین نشانه‌هایی می‌دهند از آدم‌هایی که ندانسته جلوتر رفته‌اند و گوگرد هلاکشان کرده است.

آب گرم این ناحیه درست ازدل این کوه بیرون می‌ریزد. مقداری سنگ گوگرد دراطراف چیده وحوضی ساخته‌اند که آب درآنجا جمع می‌شود وبعد از باریکه‌ای می‌ریزد به رودخانه‌ای که آخر سر از «انار» سردر می‌آورد و «انارچایی» نام می‌گیرد. واطراف «پلاژ» فقراست ودرمانده‌ها وایلات شاهسون و بیمارانی که همیشه شفا را در طبیعت می‌جویند. درحول وحوش چند قهوه خانه درست کرده‌اند مسافرخانه مانند و میوه فروشی وسیگارفروشی وچند کاسبکار دیگری که به‌طمع کسب و کار ۶ ماه ازسال رادرجوار معدن گوگرد بسر می‌برند.

جماعت خدا همه لخت وارد حوض می‌شوند و پشت به کوه می‌نشینند توی آب گرم ویادشان نمی‌رود که باید از کوه واز گوگرد فاصله

بگیرند. بین این مردم همه‌جور مریض می‌بینی ، مریض جلدی ومریض روحی، پیرمرد نقرسی و کسی که دچار ورم مفاصل تغییرشکل یافته است. وگاه گداری هم یک آدم اعیان و عصبی عینک بچشم و «مایو» به پا که درمان دردهای جانکاهش را هیچ جا پیدا نکرده ، از راه‌های دور بامید شفا و نجات به کوه گوگرد پناه آورده است . هیچ مسافری نمی‌تواند بعد از آن همه خستگی از چنان آب گرم و مطبوع و زمردین صرف‌نظر کند وسروتنی صفا ندهد و وقتی لخت می‌شوی و وارد استخر می‌شوی برایت جا باز می کنند و یاد آوری می کنند که پشت به کوه بنشینی واگرحالت‌خراب شد خودرا به رود انار برسانی. بهرحال بعداز رفتن داخل‌آب ، دیر یا زود پوستی عوض خواهی کرد . وتاروزی که رنگ اصلی پوستت برنگشته همه باتعارف‌هاشان خستگی را از تنت‌دور خواهند کرد .

۲- بعد از «قوتورسویی» می‌رسی به‌آب «شابیل» که چند کیلومتر ازآب اول فاصله دارد . از زیر تپه‌ای بیرون می‌آید ودرحوض بزرگی جمع‌می‌شود. این آب‌حمام شاهسون‌هایی است که درآن دور ونزدیک ییلاق دارند . درکنار این‌آب، چشمهٔ کوچکی است ترش‌مزه که‌مقدار زیادی آسید کربنیک دارد و اگر مدتی دریک ظرف بگذاری تمام گازها بیرون می‌رود . این آب‌را برای درد پا ودرد کمرمفید می‌دانند.

۳- «موویل‌سویی» آب گرمی‌است که دردهی‌ظاهرمی‌شود بهمین نام. موویل چهل‌وپنج خانوار دارد. ده کوره‌ای است دور افتاده، ولی بخاطر همین آبش شهرت فراوان پیدا کرده . این آب درتمام مسیرش ته نشینی از مس باقی می گذارد . دور حوض آب را دیوار کشیده‌اند

وحمام مانندی درست کرده‌اند . آبش گرم‌تر ازشابیل است . روز سردها وشب زن ها خودرا درآنجامی‌شویند .

٤- در ناحیهٔ شمال شرقی «موویل» آبی‌است باسم «ایلان دو» . در ته دره‌ایست که از صخره‌های بزرگ احاطه شده ، آب «ایلان‌دو» از سوراخ های بین صخره ها بیرون می‌ریزد . از دوشکاف آب گرم و از یکی آب خنک . این آب املاحی دارد که صابون نمی‌تواند کف کند . مشهور است که « ایلان دو » باندازه‌ای شفا بخش است که مارهای ساوالان برای ترمیم زخم‌هاشان می‌آیند و خود را در این جا می‌شویند وبرمی گردند . «ایلان دو» را «دو دو» هم می گویند .

٥- «ملک سویی» آب گل‌آلودیست‌بالاتر از«موویل» . استخری دارد درحدودچهارمتر مربع وعمق . ۱ سانتیمتر . آب‌را باپیمانه‌برمی‌دارند وخودرا می‌شویند . «رماتیسمی» هاوآن‌ها که درد دست وپادارند به‌این آب علاقهٔ شدید دارند .

٦- طرف مغرب «ملک سویی» آبشاریست بارتفاع ۱۰ متر و در ته دره‌ایست وچون صدایش‌از کیلومترها دور بگوش‌می‌رسد « گورگور» ناسش داده‌اند .

۷- طرف مغرب « گورگور» آب دیگری است باسم «قینرجه» و همیشه درحال جوش وغلیان . این آب تخم‌مرغ را در مدت ۳ دقیقه می‌پزد . باریکه‌ای از این‌آب‌را باآب رودخانه قاطی کرده ، دراستخری جمع می کنند برای شستشو .

این آب دو سه چشمه دارد و زنان شاهسون برای شستن لباس کنار «قینرجه» جمع می‌شوند .

۸- بین «قینرجه» و «ملک سویی» آب دیگریست نیم گرم که باز خاصیت های جوراجوری برایش قائلند .

علاوه بر آب های گرم، در اطراف ساوالان بلندی های مسطح و باتلاق هائی وجود دارد وهر کدام افسانه‌ای به‌مناسبتی. از آن هاست:

۱- «هوشک میدانی» : میدان بسیار بزرگی است درپای ساوالان که نزدیک ۲ کیلومتر طول و نیم کیلومتر عرض دارد . ییلاقی است متعلق به‌طایفهٔ خلیفه‌لو که درحاشیهٔ میدان آلاچیق هاشان را برپامی کنند. دام‌پروری «مشکین‌شهر» هم ازاین محل استفاده می کند .

۲- «طاووس گولی» (استخر طاوس) : مرداابیست که بیشتر از نیم کیلومتر طول دارد . پوشیده است از نی های بخصوص . ییلاق طایفهٔ مغانلوهاست که چادرهاشان را همیشه‌لب مرداب برپامیکنند. «طاووس گولی» سردوراهی «موویل» وآب گرم «ملک‌سویی» است .

۳- «آت گولی» (استخر اسب) : مرداب بزرگیست سر راهی که از «شابیل» به طرف خیاو می‌رود . وسط چند تپه واقع شده از بالای تپه که رد می‌شوی وحشت‌می کنی که مبادا پای اسب لیز بخورد وبه اعماق لجن ها فروروی . بهرحال برخلاف «طاووس گولی» این مرداب مقدار زیادی هم آب دارد وبی‌شباهت به‌دریاچهٔ کوچکی نیست. مثلثی شکل است و اعجاب‌آور . می گویند بدان علت این جا را «آت گولی» (استخر اسب) نام داده‌اند که اگر اسبی بآنجا بیافتد درآمدنش مشکل است و بهرصورتی غرق خواهد شد . اما درافسانه ها آمده است که هر چند مدت یک‌بار، اسب‌سفید وبزرگی از ته این استخر بالا میآید وروی

آب‌شنامی کندوشیهه های بلند سرمی‌دهد وبعددوباره‌می‌رود به‌ته‌استخر.
عده‌ای می گویندا‌ین‌اسب مال‌بابک است که برای پیدا کردن‌صاحبش
ازدیار تاریکی‌ها ساعتی پیدا و بعد ناپیدا می‌شود و باشیهه‌های بلند
خود گمشده‌اش را آواز می‌دهد .

دراین جا اشاره‌ای‌می کنم به رودهائی که‌خود خیاو را مشروب
می‌سازند . علاوه‌برنهرهاوچشمه های اطراف، سه‌رودخانه‌خیاورا مشروب
می کند . رودخانهٔ بزرگ خیاو را می‌شود شاهرگ این آبادی حساب
کرد و دو رود دیگر، رودخانهٔ «انار» ازشرق و«مشکین‌چایی» ازغرب
این شهررا آب می‌دهند .

رودخانهٔ خیاو درمسیر خود تعداد زیادی از آبادی‌ها را آبیاری
می کند تا می‌رسد به‌رود بزرگ «قره‌سو» . ابتدا «سوویل» بعد«دیزو» و
«آق‌بولاق»و«بالوجه»و«قره‌درویش»و«میرکندی» وبالاخره‌خودخیاورا .
ازخیاو به‌آن طرف این‌آبادی‌ها از رودخانهٔ‌خیاو آب برمی‌دارند:
«پری خانلو» «جبدرق» «نصرآباد» «ورەغول» «بارزیل» و «لوگران»
و «پاشالو» و «حاجیلو» که‌آخرسر خود را می‌رساند به«قره‌سو» .

«قره‌سو» رود بزرگی است که ازکوه‌های باقرلو- مرز خلخال و
اردبیل- سرچشمه‌می گیرد و بعد در حاشیهٔ اردبیل به «بالیخ‌لی چای»
می‌رسد واز مشکین شرقی‌رد شده ، درمغانات نام «دره‌وود Darawöd»
پیدامی کند که‌همان دره‌رود باشد . دره‌رود «شامات» وبوجارهای مغان
را مشروب می کند وآخرسرخسته ودرمانده‌خودرا رها می کند به‌آغوش
رود بزرگ ارس .

٤

آب وهوا - بارندگی و بارانها - برفها - سیلها - بادها وافسانه‌هاشان - یک نوع گاه شماری عامیانه - روزهای هفته - آب آشامیدنی - آبیاری .

خیاو در دامنهٔ ساوالان افتاده ، هوای معتدلی دارد . مستوفی نوشته که چون ساوالان در شمال آبادی افتاده هوایش میل به گرمی دارد . اما درجهٔ حرارت درتمام فصول سال بین ۳۰ — و ۲۵ + درجه «سانتیگراد» درحال نوسان است و کمتر درجهٔ حرارت به ۳ + وبالاتر می‌رسد .

هوایش متغیر است و زود منقلب و دیر آرام و ساکت می‌شود . ابرها موقع عبور درچنگال ساوالان اسیر می‌شوند . بنابراین هروقت هوا ابری شد تاچند روز نباید چشم امیدی به آفتاب داشت .

بارندگی‌ها واخم وتخم‌های جورواجور طبیعت را دراین آبادی فراوان می‌توان دید .

درسال ۴۲ میزان بارندگی ۵۴۳٫۶ میلیمتر بوده است ، حداکثر درخرداد ماه ۱۲۵٫۸ ودرماههای فروردین واردیبهشت ۶۱٫۲ وحداقل درمرداد ماه یک میلیمتر بوده است . باران موسم معین و قیافهٔ معینی ندارد . وقت وبیوقت می‌آید . گاهی وقت‌ها آن‌قدر ریز ونامرئی که هیچ فکر نمی‌کنی بارندگی هست ، بیرون که می‌آیی وچند ده قدمی راه میروی

خیس خیس می‌شوی و وقت دیگر با چنان شدت که چند دقیقهٔ دیگر سیل از رودخانهٔ خیاو راه می‌افتد .

قبل ازاینکه باران بزند گرفتگی هوا خیلی بیشترازسایرجاهاست . گوئی سایهٔ کوه روی آبادی افتاده که همه را بی‌زار می کند . معتقدند که اگر آسمان‌مغرب‌بازشود ، هوا آفتابی‌خواهدشد وچون مغرب همیشه دیر بازمی‌شود اینست که بکنایه آسمان مغرب را «پوخ لی‌قیه» (صخرهٔ گه گرفته) نام داده‌اند .

بهرصورت باران از دو جهت می‌آید ، ازمغرب یا جنوب شرقی . باران که ازجنوب شرقی بیاید زود می‌برد ولی از مغرب که بیاید ادامه پیدا می کند وممکن است بدنبال سیل هم داشته باشد .

باران‌ها معمولاً سه‌جورند :

۱- «آغ یاغیش» (باران‌سفید): که‌دانه‌های‌درشت‌دارد وبصورت رگبار ظاهر می‌شود . این باران‌را خیلی پربرکت می‌دانند و می گویند «هردانهٔ این باران یک‌نان گندم‌است .»[1]

۲- «سیسقا یاغیش» (تنبل ولجوج): آرام وریزمی‌آید، چند روز پشت سرهم ، گاهی ده پانزده روز . وقتی شروع شود اخم همه توهم است . نه‌می‌شود به‌صحرارفت‌ونه‌می‌شوددرهوای‌آزاد کار کرد . اگر گندم درخرمن باشد که خیس شده احیاناً دانه‌ها جوانه می‌زنند .

۳- «شهله‌ماغ» (رطوبت): همان که‌اول گفتم، بی‌آنکه‌بارندگی ظاهری باشد درچند ثانیه همه‌جارا خیس می کند . درست مثل‌شبنمی که سیل‌آسا روی زمین بنشیند .

۱- «هردانا‌سی بیرقیرمیزی‌بوغداچؤرگی دور.»

مقدار برف هم زیاداست. حدمتوسط سالانه ۲۰ الی ۷۰ سانتیمتر. ازماه دوم پائیز شروع می‌شودتا ماه دوم بهار. انواع برف ها چنین است:

۱- «قوش باشی» (کله‌مرغی): که دانه‌های درشت دارد.

۲- «گچی‌قیران» (بزکش): ریزاست‌وتند، درعرض یکی‌دوساعت تمام صحرا را می‌پوشاند.

۳- «آلاچالپو» Âlâçâlpo: که همان کولاك است، منتهی کولاکی را می گویند که از دامنهٔ ساوالان شروع می‌شود.

٤- «زاخیردان گلن»: برفی که از زاخیر Zâxër می‌آید. وزاخیر صخره‌ای است خیالی در ناحیهٔ شمال و این برف را خطرناك تر از همه می‌دانند.

تگرگ دراین ناحیه زیاد می‌آید ودفعات شده که تمام کشت‌این ناحیه را سنگ باران کرده از بین برده است. هروقت تگرگ یا باران باشدت بیاید، طوریکه هرلحظه احتمال خطرسیل درپیش باشد، سیخ تنور (ارسین Arsin) را می‌اندازند زیر تگرگ یا باران که بارندگی فوری بند می‌آید.

اگر با انداختن «ارسین» بارندگی همچنان ادامه داشته باشد، یک عدد قاشق‌چوبی بزرگ‌را زینت‌می کنند وهفت‌خانه‌را می گردانند. باین ترتیب که‌ازخانهٔ اول‌می‌برندبه‌خانهٔ دوم، صاحب‌خانهٔ دوم‌می‌دهد دست صاحب خانهٔ سوم و بدین‌ترتیب وقتی قاشق به خانهٔ هفتم برسد باران بند می‌آید. قاشق زینت داده را «دودی» Dödi می گویند. وباز مشهور است که دراین نواحی بارندگی‌های عجیب وغریب گاهی وقت‌ها پیش می‌آید مثلاً دریکی از دهات اطراف چند سال پیش‌سنگ

ریزه باریده بود ودریکی ازعطاری‌ها مشتی ازسنگ‌هارا نشان دادند که شکل هندسی منظم داشتند .

دراین جا از سیلاب‌هائی نام می‌برم که هرچند مدت یک بار از دامنه‌های ساوالان راه می‌افتد . اما نه که رودخانهٔ خیاوهمچون‌سیلی بین ساوالان وخیاو افتاده ، هیچوقت خطرجدی از این بابت آبادی را تهدید نمی‌کند . سیل‌ها همیشه می‌افتد توی‌رودخانه . سبداعشان خود ساوالان است ازآن قسمت ساوالان که «حرام داغی» نام دارد . مشهور است «که‌حرم‌داغی» هرچندسال یک‌بار شکاف برمی‌دارد، گوئی دیوار دریارا برداشته‌اند ، سیل وحشتناك عظیم و تیره رنگی به بیرون فوران می‌کندودرمسیل اصلی‌راه می‌افتد . این‌سیل‌ادامه خواهد داشت تااین که مقداری ازکوه ریزش کرده جلو شکاف کوه را بگیرد .

بزرگترین سیلی که مردم هنوز بیاد دارند در تیرماه سال ۱۲۸۷ شمسی‌راه افتاده ، ازهمان سینهٔ «حرم‌داغی» سنگ‌های بسیار بزرگی را باخودآورده، این‌جاوآن‌جا در رودخانهٔ خیاورها کرده ، خود کیلومترها راه سپرده ، قبل‌از رسیدن به «قره‌سو» خشک‌شده است .

سیل بزرگ دیگر درسال ۱۳۱۹ شمسی راه افتاده ، از همان سینهٔ حرام داغی باهمان شدت وهیبت . تاریخ این سیل‌را روی بعضی صخره‌هابیادگارکنده‌اند .

بادها بیشتر موسمی است وهمه شناخته شده :

۱- فصل پائیزباد بسیارتند وشدیدی ازطرف جنوب غربی آبادی

می‌وزد، این باد را «گرمیج» می گویند Garmij . باد یست زورمند و بی رحم . همه چیزرا پهلوبه پهلو می‌خواباند، دیوارها را خراب می کند، درختان را می‌شکنند. بارسیدن «گرمیج» همه‌می روند به خانه ها ، گله ها را ازصحرا می‌آورند وبهرصورتی هست برای خرمن هم فکری می کنند. اما گرمیج بی‌خرابکاری دست از سرمردم برنمی‌دارد . بیشتر وقت ها بدنبال گرمیج باد دیگری پیدا می‌شود که «چن» Chan نام دارد . هوا یک دفعه و ناگهانی سرد می‌شود و گرمیج آرام فروکش می کند . بعد از چن برف شدیدی می‌افتد . گرمیج اغلب از اواسط پائیز شروع می‌شود . روایت می کنند که چن و گرمیج دربالای قلهٔ ساوالان باهم گلاویز می‌شوند ، زورآزمائی‌شان ازدامنه های ساوالان گذشته به‌خیاوهم می‌رسد . هر که زورش بیشتر باشد میماند و دیگری بناچار در می‌رود . بیشتر وقت‌ها چن بر گرمیج غالب می‌شود .

۲- «مه‌یل» Meh yel : که ازشمال شرقی‌آبادی می‌آید ، ازطرف دریای خزر. سرد است وخشک. عده‌ای ازبومی ها عقیده‌دارند بین «چن» و «مه یل» فرقی‌نیست واگرچن بدنبال گرمیج نیاید «مه یل» اسم می گیرد .

۳- «آغ یل» Âq yel (بادسفید): ازاواخراسفندماه‌شروع می‌شودو برف‌ها را آب می کند . آمدن این باد مخصوصاً در دشت مغان اسباب خوشحالی‌مردم می‌شود . پیک‌خجستهٔ نوروز وروزهای سبزبهاری است .

٤- «وعده یلی» (بادمیعاد): همان«آغ یل» است ، در روزهائی که فروردین ماه نزدیک شده . وعدهٔ بیداری درختان و جوانه ها را می‌دهد ومژدهٔ دوباره زادن ودوباره بارور شدن را . باد آرام و ملایم و نجواگری است که جادو می کند و معلوم نیست چه رازی درگوش

شاخه ها می‌خواند که دو روزه همه غنچه می‌دهند وبه گل می‌نشینند .

۵- «خزیریلی» Xazir yeli : چون ازطرف دریای خزر می‌آید باین اسم مشهور شده . همه‌ازاین باد می‌ترسند . موذی است ونجابت‌سرش نمی‌شود . هم درتابستان می‌آید وهم در زمستان . سرزده و ناگهانی . درتابستان هوا را بشدت سرد می کند ، مردم پنجره‌ها را می‌بندند و با چند لحاف می‌خوابند . اما آمدن «خزیری» در زمستان بلای بزرگی حساب‌می‌شود، مثل زلزله، مثل سیل، مثل طاعون . هروقت‌بیاید یخبندان فوق‌العاده شدیدی‌راه می‌افتد وبدنبال کشتار وحشتناکی بین دام ها که هیچوقت حساب‌شده نیست . درتمام کشتارهای بزرگ دشت‌مغان‌مقصر اصلی همین خزیری بوده است . کشتار بزرگ ۱۳۲۷ هم در نتیجهٔ خزیری بود که تمام شاهسون را یک‌باره بدبخت کرد .

۶- «بوغافاق یل» Boqânâg yel : که همان گردبادست که ناگهانی می‌رسد . وقتی ابرها دریک خط‌ایستند وباصطلاح‌محل خط کشی کنند، نشانهٔ اینست که «بوغانان» در راهست وهمین الان سرمی‌رسد .

۷- چن - که در افتادنش را با گرمیج حکایت کردم . سرد است و سیاه ، هوا را به شدت تیره می کند و هوای روشن ظهر را به تیرگی دمدمه‌های غروب شبیه می‌سازد .

اما در بارهٔ بعضی از روزهای سال روایات گوناگونی هست بین اهالی وهمه نشانهٔ توجه به‌خاك وگوسفند وآسمان وباران . یک نوع گاه شماری عامیانه و تغییر شکل یافته، تا تمام سال‌را با این نشانه‌ها

به‌تکه های مشخصی پاره کرده باشند .

۱- فروردین ماه را «آغلار گولرآیی» Âglâr Golar Âyi (ماه گریه و خنده) می گویند . چرا که هوا ساعت به‌ساعت قیافه‌اش را عوض می کند . آفتاب گاه بیرون است و گاه پشت ابرها . گاه باران می ریزد و گاه بند می آید .

۲- «دهلیزه» : شاید «ده روزه» باشد . همان ده روز اول بهار را گویند که هوا یک لحظه به‌یک شکل وبه یک رنگ ولحظهٔ دیگر به شکل ورنگ دیگریست وپیش بینی هوای یکساعت بعد امکان پذیر نیست .

۳- «چله بچه» Çella Beça :روز اول بهار وروز دوم تابستان، روز سوم پائیز وروز چهارم زمستان را گویند که همیشه روزهای خوب وآفتابی است .

٤- «بابیلی» Bâbili : روزچهل وپنجم بهار را گویند که اغلب هوا می گیرد وبرف می‌آید . همیشه مواظب ونگران این روز هستند که مبادا جوانه‌ها را سرما بزند . و ترانهٔ کوچکی برای روز بابیلی ساخته‌اند که چنین شروع می‌شود :

بابیلی آماندی

بیرچووال سامانده

(ای بابیلی مواظب باش که یک جوال کاه بیشتر نداریم .)

٥- «ارمنی کیفیری» : روز خاج‌شوران را گویند . همان روزی که مسیح را غسل تعمید داده‌اند وارامنه آن روز را «جراورهنیک» Jer or Heniq می گویند . عوام الناس معتقدند وقتی که ارامنه صلیب را توی آب می‌اندازند هوا منقلب می‌شود وباران می‌آید .

٦- «حاجی یونس قاری» (برف‌حاجی یونس): برفی را گویند که از

ماه دوم بهار ببعد می‌آید. سال ها پیش مردی بوده یونس نام که می گویند خروارها یونجهٔ خشک داشته وبفروش نمی‌رفته. اواخر ماه دوم بهار، برفی می‌افتد و درطی دوسه روز تمام یونجه های یونس بفروش می‌رود و پول زیارت خانهٔ خدا فراهم می‌شود. برف‌های آخر بهار را همیشه به کنایه برف حاجی یونس می گویند.

۷- ماه «موزو»: اوایل تابستان را گویند. «موزو» پشه‌ایست که در پوست کمر گاو یا اسب تخم می گذارد. تخم ها معمولاً در داخل نسج پوست رشد کرده نمو می کنند وبیرون می‌آیند. مشهور است که «موزو» چنان سمج است که بعد از بیرون آمدن از توی جلد، می‌نشیند روی سنگ و زیر آفتاب، خود را گرم وآماده می کند برای حملهٔ دوباره به یک گاو دیگر. نیش این پشه بیش ازحد دردناك است و گاوها شلنگ اندازان و نعره کشان باین‌ور آن ور فرار می کنند.

۸- تیر ماه را «داری‌آلاغی‌آیی» می گویند زیرا که این ماه ارزن درو می‌شود.

۹- مرداد ماه را « قوراپی‌شیرن » گویند: ماه غوره پزان که انگورها می‌رسند.

۱۰- روز چهل وپنجم تابستان را «قویروخ دونوب» می گویند. زیرا که دستهٔ گوسفند پر وسفت می‌شود. از این روز به بعد هوا رو به سردی می گذارد.

۱۱- آبان ماه را «خزل آیی» Xazal âyi نامند: ماه برگریزان.

۱۲- روز ۵۷ پائیز را« که له‌وز» Kalawaz می گویند. از همین روزهاست که برف وباران شروع می‌شود. آغاز سوز وسرما وناراحتی‌ها.

اغلب دشمن را به «کهلهوز» حواله می‌دهند. مثلاً می گویند: «چنان می‌زنمت که بری «کهلهوز» وبرنگردی.»

۱۳- چلهٔ کوچک با همه سرما وبرف وبوران، پیام‌آور بهاراست. زیرا تا سپری شود چیزی به بهار نمانده است. چلهٔ کوچک می گوید: «حیف که عمرم کوتاه وپیش رویم بهار است».

۱٤- بعد ازچلهٔ کوچک، یک هفته ده روز اول اسفند را «قاری چله» (چلهٔ پیر) می گویند. سال ها سال پیش، چلهٔ کوچک در روزهای آخر عمرخود متوجه می‌شود که هنوزشترش جفت گیری نکرده. باعجله می‌رود پیش پیغمبر وعرض می کند یارسول‌الله عمر من تمام شد وهنوز شترم‌بار نگرفته. پیغمبر از خدا می‌خواهد که ده روزهم‌به چلهٔ کوچک فرصت بدهد. این‌افسانه را در تهران دربارهٔ «سرمای پیرزن» می گویند که اواخر اسفند ماه پیدا می‌شود.

دربارهٔ روزهای هفته هم‌چنین باورهائی دارند:

روز یکشنبه را «سوت گونی» (روز شیر) گویند زیرا که در این روز شیر گوسفندها سهمیه ومزد چوپان هاست.

روز دوشنبه را «دوزگونی» (روز نمک) گویند. روز ناسیمونی است که دنبال هیچ کار نمی‌روند.

بهترین روز هفته پنجشنبه است که «آدینا آخشامی» می گویند. روز برکت و احسان و روز آمرزش وبخشایش مرده‌هاست

آب آشامیدنی را ازچشمهٔ کوچکی می‌آورند که در رودخانهٔ خیاو

است وپائین پای« کهنه قلعه» . ومشهوراست به «نقی‌بولاغی» (چشمهٔ نقی) .خرکچی‌ها باکوزه‌های بزرگ که «سهنگ» Sahang می گویند، می‌روند ته دره و به نوبت تک تک کوزه‌ها را تکیه می‌دهند به بین دو سنگ لب چشمه . هر کوزه ۳۰ - ۴۰ ثانیه طول‌می کشد تاپرشود . بعد کوزه‌ها را بار الاغ می کنند وسی‌آورند شهر. هر کوزه را درتابستان سی شاهی و در زمستان ۲/۵ ریال و در مواقع یخبندان به ۳ ریال می‌فروشند . تمام مردم خیاو از این چشمه آب می‌خورند که هرلحظه احتمال دارد سیل کورش بکند و یخبندان وبرف بپوشاندش . که درآنوقت خرکچی‌ها راه می‌افتند وسی‌روند دهات اطراف و آب می‌آورند . مسئلهٔ لوله کشی مدت پنج سال است که مسئلهٔ عمدهٔ آبادی است . منبع آبی درست شده وسانده . همه امیدوارند که روزی‌آب تمیز وسطمئنی‌بخورند . زیرا که ثابت شده آب « نقی‌بولاغی » آلوده است ، حداقل پر است از تخم انگل های روده‌ای .

اما مسئلهٔ آبیاری‌زمین تا مدتی پیش‌به سیاق قدیم بوده است . یعنی داشتن حق آبی و پرداختن سهلغی به عنوان مزد عمله و مخارج لاروبی .خیاو وعده‌ای از دهات اطراف مشکین‌اغلبشان از دو آب‌عمده مشروب می‌شوند . یکی رودخانهٔ خیاو که صحبتش شد و دیگری از رود پری‌خانلو که به‌آب «دی‌یه» مشهور است و در قسمت‌های جنوب خیاو افتاده . دهات اطراف،آب خود را معمولاً از سطح بالاتر رودخانه برمی‌دارند . بدین ترتیب قبل ازآنکه آب به شیب تندی برسد، نهری درست کرده‌اند وآب را برده‌اندبه کمرکش کنارهٔ رودخانه و رسانده‌اند

به آبادی خودشان. آب‌های دیگر اگر مالکی داشت که بارث می‌رسید. ومالک همیشه اختیار دارآن آب بود ومی‌توانست بفروشد یا بذل بکند. اما مهم این جاست که زمین وحق آب هیچوقت از هم جدا شدنی نبوده است. بدلیل بی‌مصرفی زمین بی‌وجود آب.

اما آب خیاو چون «کلنگ آباد»[1] نبوده، تعلق داشته به همگان. خرید وفروشش حرام بوده وخلاف عرف وشرع. و اگر مردم مبلغی بابت آب بها می‌پرداختند، بخاطر زحمتی بود که کشیده می‌شد برای نهر سازی وسایر کارها. مخارج راه آب وقنات وحتی لاروبی قنات به عهدهٔ مالک زمین بوده است. وجماعت خیاوقرارشان براین بوده که ازهرخانه یک نفر رابه‌نوبت برای لاروبی مأمور بکنند. دراجارهٔ زمین هم همیشه حق آب راستأجرجداگانه می‌پرداخت. بااین که این سنت اغلب باصلح وسلم همراه بوده گاه گداری هم جیب عده‌ای را پرمی کرده است.

بنگاه مستقل آبیاری از سال ۱۳۴۲ درخیاو شعبه باز کرده به مردم اطلاع داده که برای خریدآب باید قبض تهیه کنند. نرخ اولیهٔ آب برای هرمن بذر سالانه ۲ ریال تعیین شده بود که بعد ازپنج روزپنج ریالش می کنندو برای یک هکتار زمین وصد کیلو بذرهفتادوپنج ریال، که از اول سال ۴۳ به ۱۲۵ ریال می‌رسانند. این مسئله داد عده‌ای از اهالی و کشاورزان را درآورده است. زیرا با تکیه به مادهٔ سوم تصویب نامهٔ شماره ۴۴۰۲۰/۲۳ر۱ر۳۳ بنگاه مستقل آبیاری، فکرمی کنند این تغییر بهاءآب و در نظر نداشتن بهاء معمول محل برخلاف تصویب نامه است[2]

۱- بدین معنی که صاحب معینی نداشته، از کوه‌ها جاری بوده.

۲- مادهٔ سوم - نظارت درامورآبیاری ازقبیل تأسیسات آبیاری. ساختمان

(بقیهٔ پاورقی در صفحهٔ بعد)

قانون آبیاری از اواخر سال ٤٢ باجرا گذاشته شده است و برای اینکه حق کسی زایل نشود ، سعی کرده‌اند آب را به صورت ردیف و نوبتی تقسیم بکنند. در نتیجه برای هرنوع کشت وهرنوع تخم یکسان ویک نسق آب می‌رسد. در حالی که آبیاری پیاز غیر از آبیاری یونجه است و هکذا آبیاری ارزن ولوبیا.

لوبیا را بعد از گل دادن تا ۱۸ روز سه بار آب می‌دهند و بعد در پرهیز نگهمیدارند تامیوه ببندد. اما زارع باروش بنگاه آبیاری مجبور است که هره ۲ روز یک بار لوبیایش راآب بدهد ویا ارزن را که درتمام سال سه دفعه بیشتر آب لازم ندارد. ولی جالیز کاری زودتر از هر ۲۰ روز احتیاج بآب دارد . و این مسئله باز خلاف تبصرهٔ سوم مادهٔ سوم تصویب‌نامهٔ مذکوراست که می گوید: «. . . تبدیل وتقسیم وحق‌الشرب رودخانه های مزبور برحسب معمول ومرسوم و دیرینهٔ محلی خواهدبود. وزارت کشاورزی وبنگاه مستقل آبیاری وسایر مقامات صلاحیتدار نظارت اصولی در اجرای عرف محل خواهند داشت.»

بدین ترتیب محصول موقعی که‌آب لازم دارد، آب ندارد و در

بقیهٔ پاورقی از صفحهٔ قبل

ـ تقسیم‌آب رودخانه‌ها و انهار عمومی و استخرهای عمومی وچشمه سارهای عمومی که مالک یا مالکین خاص نداشته باشد بعهدهٔ بنگاه مستقل آبیاری است. بنگاه مستقل آبیاری هم‌چنین به منظور تثبیت سهمیهٔ آب وحق‌الشرب کسانیکه از منابع آب استفاده می کنند مکلف است بتدریج میزان سهم آب (مجوی‌المیاه) وحق‌الشرب را تنها مأخذ تصرفات وسوابق موجود و مطابق معمول محل تشخیص و در دفاتر مخصوص بنام دفاتر ثبت‌آب درج نمایند. (از تصویب نامهٔ مذکور)

زمانی که احتیاج بآب نیست برای مراعات مقررات باید توی آب باشد.
نتیجه، فرق محسوسی است درمیزان محصول. باعتبارقول یکی از اهالی
کاهش میزان محصول از پنجاه درصد بیشتر شده. از یک من لوبیا
همیشه پنجاه من محصول برمی داشتند وامسال - سال ۴۳ - یکی از کشاورزن
از یک من لوبیا در حدود پنج من محصول بدست آورده است.

۵

پوشش گیاهی ـ نباتات وحشی ـ نباتات اهلی ـ نباتات بیشتر از روی سنت و عادت کشت می‌شود ـ پرنده‌ها ـ شکار پرنده‌ها ـ شکارهای دیگر.

ناحیهٔ مشکین و اطراف خیاو برای پرورش گیاهان گوناگون استعداد فوق‌العاده دارد وحتی در فاصلهٔ بین اهر و خیاو سایه‌ای از نهال‌های پراکندهٔ جنگلی را می‌بینیم که به صورت بته‌های فراوان این‌جا وآن جا کوه‌ها وتپه‌ها را پوشانیده است. شناسانی تعداد نباتاتی که در دامنه‌های ساوالان یافت می‌شود کار سنگین وچند ساله‌ایست برای یک گروه گیاه‌شناس. ومن در این جا بطور خلاصه اشاره‌ای می‌کنم به پوشش گیاهی این منطقه وکشت نباتات اهلی که در آبادی‌های اطراف معمول است.[1]

روهم رفته نزدیک سی‌و دو نوع نبات وحشی، مناطق ییلاقی و مراتع کوهستانی را پوشانیده است. بیشتر این نباتات از دو طایفهٔ Graminea و Leguminosea است که تعدادی شناخته‌شده وتعدادی همانطور ناشناس مانده‌اند.

از این دو طایفه، این گیاهان بیشتر یافت شده‌اند:

۱ـ گویا چند سال پیش چند نفر گیاه شناس فرنگی این نواحی را گشته مطالعاتی کرده‌اند. ولی نتیجهٔ کارشان در دسترس نبود تا در این جا آورده شود.

بید گیاه‌ها Agropyrum

نام فارسی ندارد Phleum

نام فارسی ندارد و به عربی قلیب گویند Poa Palustris

نام عربیش عکریش است Festuca

نام عربیش ذیل الثعلب است Bromus arvensis

واز طایفه بقولات Legumineoses ،این چند گیاه فراوان است. زیرا که تمام مراتع ییلاقات را یک نوع «چمن» وحشی پوشانیده که بیشتر از این چند «نوع» تشکیل شده :

باقلائی‌ها Lupinus, Letus

شبدرها Trifolium

یونجه های وحشی Medicago

اما مناطق قشلاقی ومغانات را بیشتر نوعی از لگومینوزها پوشانیده که Hedysarum نام دارد که در زبان فارسی به «عدس تلخه» مشهوراست.

بهرحال تمام این نباتات را چوپان ها خوب می‌شناسند وهر کدام نام محلی وعامیانه مخصوص دارند.

اما نباتات اهلی که کشت می‌شود، انواع فراوان دارد و هر کدام مختص یک محل است ویک آبادی. باین معنی که هر کدام در یک آبادی معمول شده و از روی سنت کشت می‌شود. تک لپه‌ای‌ها معمول همه‌جاست. گندم وجو و ارزن و ذرت را می گویم. ازنوع گندم: «قیرمزی بوغدا»، «ساری بوغدا»، «آغ بوغدا» و «یازلیخ» سال های سال است که در این منطقه کشت می‌شود. چاودار سیاه و قرمز هم در این ناحیه

می کارند. چاودار قرمز بیشتر در خود خیاو کاشته می‌شود.

سه نوع ذرت هم معمول است:

۱- ذرت خوشه‌ای که جارو درست می کنند.

۲- ذرت علفی که برای تغذیهٔ دام مصرف دارد.

۳- ذرت دانه‌ای که خوراکی است وفراوان‌عمل می‌آید وفراوان هم مصرف می‌شود. کشت برنج چند سالی است که بیشترمعمول شده. ودر اطراف رودخانه‌ها- که شامات می گویند - کشت می‌شود. مثلاً در حاشیهٔ رود «قره سو» یا درهٔ رود مغان. انواع برنج‌ها که عمل می‌آید درمحل باین اسامی نامیده می‌شود: - برنج‌آش - چامپا - آقایی- عنبربو- مولائی. برنج صدری را دو سه سالی است که معمول کرده‌اند.

از دو لپه‌ای‌های بی گلبرگ بید ونارون زیاد معمول است. سه نوع بید را در تمام دهات اطراف خیاو دیدم که این هاست.

۱- «ساری سؤود» (بید زرد): که مقصود همان بید معمولی Salix Pentandra است.

۲- «پیش پیشن»: همان بید مشک Salix Aegyptiaca است.

۳-«قیزیل سؤود» (بیدطلائی): که بیدسفید Salix Alba رامی گویند.

نارون بیشتر بطور خودرو می‌روید و درهٔ رود خیاو بیشتر از این درخت پوشیده است.

از دو لپه‌ای‌های گلدار، طایفهٔ گل‌سرخیان Rosacé زیاد معمول است. چراکه بیشتر درختان میوه از این طایفه است. مثلاً گیلاس و آلبالو در پری خانلو زیاد عمل می‌آید. شفتالو در اکثر نقاط مشکین، بادام درجبدره، زردآلو و آلو وهلو و گوجه در باغستان‌های خودخیاو

وگل سرخ در قره درویش‌لو وسیب در «انار».

از طایفهٔ Euphorbiacé ، فرفیون زیاد معمول است که اغلب خودرو است و«سوت تیان»می گویند. ساقه هایش را جمع می کنند برای رنگ کردن پشم. ایلات شاهسون پشم راهمیشه باساقهٔ فرفیون رنگ می کنند.

انواع اهلی بقولات Legumineuse ،بعد ازتک لپه‌ای‌ها معمول ترین گیاه‌ها است در این نواحی. چرا که علوفهٔ دام‌ها بیشتر از این‌ها بدست می‌آید و در اول اشاره کردم که انواع وحشی این طایفه تمام ییلاقات‌ومناطق کوهستانی‌را پوشانیده است وخوراك دام های‌شاهسون بیشتر از این طایفه تأمین می‌شود.

ولی انواع اهلی‌بقولات: ماش‌ولوبیارا درمزرعه خلف‌می کارند. باقلا معمول آغ بلاق وموویل است. عدس وگاودانه (کوروشنه) را در قیل‌چیق‌لو ، یونجه را در قره درویش‌وخود خیاو. خلر (گولول) در خود خیاو معمول است وهم‌چنین در قره درویش. اسپرس (خاشا) در آغ بولاق وبالی‌جا وخیاو. وشبدر راکه «اوچ قولاخ» (سه گوش) می گویند در تمام دهات.

دو نوع یونجه در این محل زیاد معمول است. یکی که رشد سریع دارد باسم «تخم همدان» مشهور است و دیگری‌راکه رشد کند دارد «قره‌یونجه»(یونجه‌سیاه) می گویند. ونوع وحشی‌دیگری هم‌معمول است که «آت یونجاسی» می گویند یعنی یونجهٔ اسب. خلر (گولول) دو جور است یکی باز رشد سریع دارد و باسم « زمی گولولی » یا خلر مزرعه و دیگری به «قره دنه» یا سیاه دانه مشهور است.

دو نوع نخود هم معمول است : «آغ نخود» یا نخود سفید که منحصراً محصول مشکین شرقی است. دیگری «قره‌نخود» یا نخود سیاه که در خیاو کاشته می‌شود و در بعضی از دهات اطراف می گویند وبه صورت لپه در می‌آورند.

سه جور ماش معمول است: «آغ» (سفید) «آلا» (ابلق) «گوی» (سبز). لوبیای سفید وچشم بلبلی هردو کشت می‌شود.

از طایفهٔ بادمجانیان Solanacé سیب زمینی زیاد معمول است در این نواحی که اسم می‌برم : پری خانلو - خیاو - قره درویش.

خود بادمجان در جبدره کاشته می‌شود وبیشتر در عربلو. گوجه فرنگی در خیاو کشت می‌شود وتنباکو بطورقاچاق در پری خانلو وقره‌باغلار. ومن مزرعه های توتون را دراین نواحی دیدم که بین کرت‌های ذرت و دور از چشم بیگانه ها کاشته بودند.

ازطایفهٔ کدوئیان Cucurbitacé خیار رادرجبدره‌وعربلو وهم‌چنین درجالیزهای خودخیاو می کارند. گرمک وخربوزه را در پاشالو وعربلو وجبدره. ولی‌خربوزهٔ بیجق ولوگران‌درتمام ولایت مشکین مشهوراست.

کدو در تمام دهات معمول است ومعمولاً «بورانی» می گویند که‌سه نوع مختلف عمل می‌آید: ۱- «آغ» یا «بال‌بورانی» ۲- «یئیق» ۳- «سوسوك بورانی». تخم «بال بورانی» را برای دفع انگل های روده مصرف می کنند. هندوانهٔ آللی مشهورتر از سایر آبادی‌هاست.

از طایفهٔ آلاله ها گل خودرو و زیبائی در این نواحی زیاد پیدا می‌شودومعمولاً درحاشیهٔ تمام نهرها وهرجا که باریکه آبی باشدومشهور است به «ساری گول» گل زرد.

ازچتریان Omblifere ، گشنیز وشویدوجعفری را درخیاومی کارند که مصرفش درآنجا زیاداست، برعکس دهات که کمترمصرف می‌شود. «مرزنجوش» بطور وحشی می‌روید. پونه بیشتر کوه‌ها وتپه‌ها راپوشانده که هم درآش می‌ریزند وهم مصرف مداوا دارد.

از تیرهٔ خشخاشیان تا وقتی که کشت خشخاش ممنوع نشده‌بود زیاد می کاشتند. واکنون نوعی شقایق وحشی را که «دگمه» می گویند و زیاد درگوشه وکنار می‌روید، می‌خورند. «ایلان دگمه‌سی» بازنوعی دیگر از شقایق است که می گویند سمی است ومصرفی ندارد.

دربارهٔ گیاهان وحشی که مصرف داروئی دارد یامصرف غذائی، در فصل دیگری صحبت می کنم و دراین‌جا فقط نام می‌برم ازیک‌نوع «چمن» وحشی که علوفهٔ دام‌هاست و اهالی آن را «قی‌یاخ اوتی» Gëyâxoti میگویند یا «وجه له» که دانه‌هائی دارد شبیه لوبیا که این دانه‌ها را دهاتی‌ها جمع می کنند وتوی آش می‌ریزند.

« دوشان آلماسی » (سیب خرگوش) که گیاهیست از طایفهٔ Digital که در دامنهٔ کوه‌ها فراوان است وهمانطور بی‌مصرف. هم‌چنین کاسنی که‌عرقش‌را می گیرند ومعمولاً «چیت تیخ ساقیزی» می گویند.

وهم‌چنین حنظل که فراوان می‌روید و درآن محل کبر Kabar می گویند. دهاتی‌ها میوه‌های رسیدهٔ‌حنظل را بخاطر طعم گس وترشی که دارد می‌خورند ونارس‌ها را جمع می کنند ومی‌برند شهرها. ودرشهرها از آن ترشی درست می کنند. بزرگترین حنظلستان وحشی را در قره‌باغلار دیدم که‌چند کوه وچند دره وچند قبرستان راسرتاسرپوشانده بود.

بالاخره از «بابا آدم»ها (دوه توپوزی) باید نام‌ببرم که یک‌نوع

تیغ مخصوصی است با گل های درشت توپی شکل، برنگ های زرد وقرمز و آبی. خوراکی است لذید برای شترها و در تمام تپه ها و دره ها می شود سراغی از این نبات وحشی گرفت.

اسپند «اوزریک» برای دفع شرچشم بد، دود می شود. مثل همه جا ومعتقدند که هرقدر دورتر از آبادانی روئیده باشد، تأثیرش بیشتراست. و اگر صدای خروس شنیده باشد دردی را دوا نخواهد کرد.

«باغایپراغی» Bâqâyaprâqi گیاهست شبیه لاك پشت و روی تپه ها فراوان است. لاك پشت را «باغا» می گویند. این لغت درسایر نواحی آذربایجان معمول نیست. گیاهی است از تیرهٔ مرکبان که روی زمین پهن می شود.

«سی ییرقویروغی» Siyir Göyröqi (ماهور) که گیاهیست دوپایه، نر وماده از هم جدا. نرها روی زمین پهن هستند با برگ های بزرگ سبزوماده ها گل های سرکب دارند که بصورت خوشه قرار گرفته. فوق العاده زیباست و درتمام تپه ها ومخصوصاً تپه های اطراف ساولان فراوان است. خوشه های ماهور را جمع می کنند که چوب خشك و با دوامی دارد برای آتش درست کردن. در بیشتر تصنیف ها وقصه های محلی این گل شخصیت جالبی دارد. مشهوراست که «کرم» قهرمان افسانه های آذربایجان وقتی «اصلی» را گم کرده بود، برای پیدا کردن محبوبش از «سییرقویروغی» نشانی او را می پرسیده. شعر پایین را در این باره می خوانند:

«سنه قوربان اولوم ای سییر قویروغی کول لاری
نه باشوا اورتوپ سن ساری ساری شال لاری
سنه نشان ور اصلیم گه دن یول لاری
اصلیم بو یول دان گتدی یایوخ؟»

ترجمه :

«قربان شما می‌روم ای خوشه‌های ماهور که شال‌های زرد بر سرپوشیده‌اید. راهی را که «اصلی» من رفته نشانم دهید. اصلی من از کدام راه‌رفته؟»

اما پرنده‌هائی که در دامنهٔ ساوالان زندگی می کنند از شماره بیرونند. کنار هرسنگ و هر گیاه‌پرنده‌ای نشسته که به دیگری‌شبیه نیست. رنگ‌های جور واجور و شکل های مختلف دارند. شکارشان مشکل است وشناختنشان مشکل‌تر. بهرحال پرنده‌هائی که دراین ناحیه زیاد دیده می‌شوند، اساسی محلی‌شان چنین است:

لی Ley : کرکس ولاشخورهای بزرگ را می گویند.

پغی Pëgi :لاشخورهای جثه کوچک را گویند که بیشتر گنجشک و پرنده‌های کوچک را شکار می کنند.

قیزیل قوش: باز شکاری‌را گویند که هنوز هم سرسوم است که می گیرندوچندروزی‌چشمهایش را باپارچه‌ای‌می‌بندد و وقتی‌چشم هایش را باز کردند دیگر اهلی شده است. دستکش چرمی می‌پوشند و باز را روی انگشت می‌نشانند.[1]

حاجی‌لک‌لک: که فراوان‌است‌وپرنده‌ای‌است که‌برکت‌می‌آورد.

قوزقون : عقاب را می گویند.

چوبان آلاّدان : شبان‌فریبک، که قصه‌هائی درباره‌اش دارند.

۱- در جنوب و شیخ نشین‌ها کلهٔ باز راها کلاهک فلزی می‌پوشانند **وموقع شکار کلاهک را از کلهٔ باز برمی‌دارند وپرواز می‌دهند.**

ناغان : زاغچه را گویند(جاهای دیگر این اسم معمول نیست) .

بیلدر چین : کرک

آلاشا : مرغی است شبیه کفتر و کلاغ .

قولاخ لی قوش : پرندهٔ بد منظری است . کله‌ای دارد گرد و چشم های درشت و گوش های برجسته و کوچک . جغد نیست ولی شباهت زیاد به جغد دارد وبدیمنش می‌دانند .

جغد: که مثل همه جای دیگر منفور است .

آلاپاختا (مرغ صحرائی) : پرنده‌ایست شبیه کفتر وبزرگ‌تر از آن که شکار می کنند ومی‌خورند .

تاتیر : فاخته را گویند . در جاهای دیگر آذربایجان باین اسم نامیده نمی‌شود .

آن قوت : حواصیل را گویند .

سراد قوشی : پرنده‌هائی هستند که بطور دسته جمعی زندگی می کنند . زمستان را درمغانات هستند وتابستان‌را درییلاقات . همیشه یک دستهٔ کوچک راهنمای دسته های بزرگ است . دستهٔ راهنما به هرطرف که پرواز کنند بقیه راهم بدنبال خود می کشند . محل اصلی‌شان در قره داغ است . درناحیه‌ای باسم «ورجهان» . سراد قوشی ملخ خوار است و از این جهت عزیزش می‌شمارند .

وقتی ملخ به یک آبادی هجوم می‌آورد، دهاتی‌ها با آب ودانه بسراغ «سراد قوشی» می‌روند و دعا و وردی هم دارند که می‌خوانند وبعد درحالی که آب و دانه روی‌زمین می‌پاشند، بطرف آبادی‌خودشان راه می‌افتند . بااین شرط که هیچوقت نباید پشت سر را نگاه بکنند والا

«سرادقوشی» قهرمی کنند و برمی گردد. عده‌ای هم قبل از رسیدن پرنده‌ها، بیرون ده خندق بزرگی درست می کنند وآب می بندند. پرنده‌ها تا سر می‌رسند حمله می کنند وملخ هارا تند تند از وسط دونصفه می کنند و می‌ریزند روی زمین. وهرچند دقیقه یک بار خود را درآب خندق می‌شوبند تا زهر ملخ هلاکشان نکند. وقتی کارشان تمام شد، دسته جمعی، پیروز وخوشحال به طرف اردوی خود پروازمی کنند و دعای دهاتی‌ها را هم همراه می‌برند.

درخود خیاو عده‌ای هستند که بعضی ازفصول سال را باشکار پرنده‌هازندگی می کنند. اغلب بسراغ «بیلدرچین» می‌روند که گوشت لذیذی دارد ومشتری‌فراوان. برای شکاراین پرنده‌ها تورهائی بافته‌اند ازنخ ابریشم‌سبز، برنگ‌علف‌ها که پهن می کنندروی چمن یاسزرعه. وبعد اسبابی‌دارند شبیه یک قاشق که شکمی دارد و دسته‌ای. داخل شکم قاشقک خالی‌است و روی دسته ازفلز یااستخوان‌پای‌بوقلمون که‌مغزش ریخته، نی لبکی گذاشته‌اند وپوست نرمی را به‌حد فاصل دسته وشکم قاشقک بسته‌اند و وقتی پوست را روی شکم قاشقک برمی گردانند و با انگشت‌ضربه می‌زنند صدای‌ظریف مادهٔ «بیلدرچین» بلند می‌شود ونرها همه‌پروازمی کنند و درشبکه های‌تور اسیر می‌شوند. شکارچی‌باید خیلی ماهر باشد وکارآزموده. زیرا اگر روی طبلک محکم‌تر بزند، صدای مادهٔ‌ماز بلند می‌شود ونرها به هوای‌جفت‌به طرف صدا راه می‌افتند.

ماهرترین شکارچی پرنده‌ها پیرمردیست کارکشته وپرتجربه، وفعلاً اهل‌دود که سال‌ها درقفقاز شکارچی‌بوده و کریم‌نباتی‌نام دارد.

ازشکارهای دیگرباید گوسفندوحشی را نام برد که«آرقالی» Argâli می گویند وهم‌چنین بزکوهی و آهو را.

بالاخره خرس و گرازکه دهات پای ساوالان را همیشه زیر پا دارندوازتدابیری که برای دفع این اشرارو غارتگران مزرعه ها اندیشیده‌اند، یکی هم اینست که یک‌یادونفر تفنگ‌چی‌را به سزدوری می گیرند، تا بتوانند از پس این درنده‌های بی‌چشم و رو برپیایند.

٦

ییلاقات اطراف خیاو ـ مواقع کوچ ـ ایل راه‌ها ـ مراتع بهاره و پائیزه ـ حرف و سخن‌هایی درباره‌ٔ اسکان ـ عواملی که باعث اسکان طایفه‌ها می‌شود ـ درباره‌ٔ تخت قاپوها .

در این جا اشارهٔ مختصری می کنم بزندگی در ییلاقات اطراف خیاو و بطور کلی به تمام ییلاقات شاهسون در ایالت مشکین .

ییلاقات کوهپایه هائی هستند در زمستان پوشیده از برف و در تابستان پوشیده از چمن . مراتع پر برکتی هستند که نزدیک به نیم ملیون گوسفند را غذامی‌دهند . دراین کوه‌ها نشانه‌ای ازغارنمی‌بینیم . بادها و ابرها دایه‌های واقعی این مراتع هستند و هم‌چنین برف‌ها که‌آب می‌شوندواین سرغزارها را بامحبت‌تمام‌آبیاری‌می کنند . درفصل آب و هوا اشاره کردم که در این ناحیه توده‌های هوا از جانب شمال می‌آیندوهم‌چنین بادهای غرب‌وزان نیز دراین‌منطقه کم‌نیستند . ییلاقات وتمام‌ناحیهٔ کوهستانی در زمستان از وجود ایلات خالی می‌شوند . زیرا که همهٔ آن‌ها سرازیر شده‌اند به طرف دشت که صاف است ومسطح و آب وهوای مناسب دارد . درکوه‌ها ایل راه‌ها مشخصند وثابت . ولی دردشت‌ها غیر ثابتند وغیرمشخص . روهمرفته در دشت،طایفه‌ها پراکنده می‌شوند . کوه‌های شمالی آذربایجان موقعیت و وضع مناسبی داردبرای

پرورش احشام . وهم چنین است دشت ها . اصولاً مناطق دشتی و کوهستانی واحد تجزیه نا پذیری را تشکیل می دهند وضرورت اینکه ایلات باید قشلاق وییلاق داشته باشند، امریست که اثباتش لزومی ندارد . بقول فردریک بارث ، دام ها اگر در سراسر سال درمنطقهٔ گرمسیر یا سرد سیر یک ایل نگهداری شوند، هفتاد هشتاد درصدشان تلف می شوند . این مسئله را هم باید گفت که ییلاق وقشلاق بهم نزدیک نیستند وهمین فاصله است که زمستان ها وتابستان های آن ها را متعادل می کند .

از دویست هزار هکتار ییلاقات شاهسون ، صد وپنجاه هزارش در دامنه های ساوالان افتاده وپنجاه هزار هکتارش در مشرق اردبیل . مراتع ییلاقی اطراف ساوالان . ۲۸۵ متر از سطح دریا ارتفاع دارد و مراتع ییلاقی مشرق اردبیل که پنجاه هزار هکتار است ، ارتفاعش از سطح دریا دو هزارمتر است . اقامت طایفه ها در ییلاقات معمولاً کمتر از مدت اقامت آن هاست درقشلاق . از نیمهٔ دوم آبان ماه، طایفه ها در در قشلاق ، یعنی درمغانات هستند تا نیمهٔ اول اردیبهشت ماه . بدین ترتیب که از نیمهٔ دوم فروردین ماه شروع می کنند به کوچ و اواخر اردیبهشت ماه همگی تمام مغان را ترك می کنند . و اگر خشك سالی پیش آمده باشد از اوایل فروردین کوچ شروع می شود وبناچار برطول مدت اقامت در ییلاق افزوده می شود .

موقع کوچ ، ۳۲ طایفهٔ شاهسون سه دسته می شوند و ازسه ایل راه عبور می کنند:

دستهٔ اول از زیوه Ziwe ولیملو Limlo، قره خان بیگلو ، تولاچی،

سلیم آغاجی ، لکران، آقا محمد بیگلو عبور می کنند و بعد، از گذرگاه صلوات رد شده‌می‌رسند به مراتع بهاره وپائیزه«یازلیخ» Yâzlëx . و ازقره‌گل وقره تپه وارد مشکین‌شده می‌آیندبه حاشیهٔ خیاو و درآن‌جا دودسته می‌شوند : یک قسمت در دامنه‌های ساوالان به فاصله یک الی پانزده کیلومتری جنوب غربی خیاو پخش‌می‌شوند وقسمت دوم می‌روندطرف قاشقامیشه سمت ارسباران و اهر و درآن جاپراکنده شده، چادرمی‌زنند.

دستهٔ دوم از انجیرلو- شاه تپه‌سی ، تیکانلو ، اجیرلو ، تسانلو نورالله بیگلو رد می‌شوند و می‌آیند به قلعه برزند و از آن به بعد به دامدا باجا وبالاخره‌ازگذرگاه رضی به قریهٔ گوده کهریز و آخرسر سرازیر می‌شوند طرف آب معدنی «قوتورسویی» که در ۳۶ کیلومتری مشکین شرقی است.

و دستهٔ سوم ازاین آبادی‌ها می گذرند : بنوان ، پیربیگلو ،دیزه، تک دام، آق بولاغ، محال گرسی‌وبالاخره به اطراف اردبیل‌رسیده ، در کوه‌های باقرلو ومناطق «آق اولر» دورهم جمع می‌شوند.

مراتع بهاره و پائیزهٔ تمام این سه دسته پس از عبور از گذرگاه صلوات،قلعه برزند،دامدا باجا ، گدوك منکان، مراتع‌مشهور وپربرکت ارشق‌است که مثل پلی‌است بین ییلاقات وقشلاقات. و درآخر شهریور ماه‌باز ایلات‌شاهسون درهمان‌مسیری که‌آمده بودندبه طرف دشت‌مغان برمی گردند وبناچارهمه ،دوباره درمراتع ارشق‌جمع‌می‌شوند. مدت‌زمان حرکت ایل بستگی دارد به چگونگی مراتع و اوضاع جوی . ولی مدت کوچ روهمرفته دربهار و درپائیز ، تا چهل و پنج روز طول می کشد. وطول‌مسیر کوچ درحدود صدوهشتاد کیلومتراست. بهرصورت

طایفه‌ها در اواخر خردادماه همه در ییلاقات خودمستقر شده‌اند. مدت زمان کوچ را اوضاع جوی می‌تواند کم یا زیاد بکند. بدین معنی که این مدت می‌تواند تا یک ماه تغییرپیدا بکند. مدت توقف طایفه‌ها در ییلاق در حدود سه‌ماه ونیم است و در اواخرشهریور ماه دوباره‌مراجعت می‌کنند به دشت مغان و اواخرآبان دیگر همه در قشلاق جمعند. اما اگر خشکسالی پیش آمده باشد وعلوفه‌ای برای دام‌ها نداشته باشند، ممکن است طایفه‌ها مدت بیشتری را درمراتع ارشق بگذرانند. هم‌چنان که ممکن است کوچ را بهمین علل زودتر شروع بکنند.

ییلاقات مالکینی دارند که بارث‌رسیده ومی‌رسد. مالکیت ییلاقات اغلب‌شخصی است نه مال یک طایفه. هرییلاق باسم‌مالک خودمشهور است. معمولاً ییلاقات همیشه مرتع می‌ماند، برخلاف قشلاق که بطور نسبی زراعتی هم در آن‌ها صورت می‌گیرد.

عده‌ای از شاهسون‌ها- آن‌هائی که در مغان زراعتی دارند - در روزهای تابستان گوسفندها را دست چوپان‌ها سپرده، خود به قشلاق برمی‌گردند، تاسری هم‌به کارهای زراعتی هم‌بزنند.

در این‌جا مسئلهٔ وابستگی به زمین از روی علاقه و نفع مادی قابل توجیه است. ولی بهرصورت وقتی چادرنشین بـه زمین علاقمند شود، این مسئله در امر داسداری تأثیر بسزائی خواهد گذاشت.

هم‌اکنون طبق برنامه‌هائی که در دشت مغان عملی می‌شود، وابسته کردن‌ایلات بزمین، به منظور فراهم‌آوردن زمینهٔ اسکان، یکی از راه‌های مورد نظر است. وبوجود آوردن آن چنان علائقی بااین‌چنین سهولتی که فکر می‌شود ابداً عملی نیست. یک ایل بزحمت می‌تواند

از منافع سهل‌الوصول دامداری صرف نظر کرده فقر وتنگدستی و کار سنگین زراعت را بپذیرد. زیرا با تبدیل دامداری به کشاورزی وعملی کردن مسئلهٔ اسکان، بنظرنمی‌رسد که منافع و درآمد کشت و زرع، بتواند خسارت ازدست دادن دام‌ها را جبران بکند. زیرا وقتی قشلاق وییلاقی در بین نباشد و دام‌ها در سراسر سال در منطقهٔ گرمسیر یا سرد سیر یک ایل نگهداری شوند، هفتاد تا هشتاد درصدشان تلف می‌شود.[1] و صرف نظر کردن ازاین سرمایه، باید باحسابگری دقیق همراه باشد، تا از فقر احتمالی آیندهٔ طایفه های ساکن شده جلوگیری بشود. زیرا اجاره‌داری زمین و زحمت سنگین زراعت وسطح پایین زندگی را پذیرفتن و به تمام مصائب تن در دادن و از درآمدهای دام داری صرف نظر کردن، چیز دیگری هم لازم دارد که برنامه های اسکان فاقد آن هستند. یک چادرنشین وقتی به اسکان تن در می‌دهد وبه کار زراعت وعملگی می‌پردازد که تمام ثروت و دام خود را ازدست داده باشد. درقحطی ها و کشتار دام ها که در نتیجهٔ عوامل طبیعی بوجودآمده این مسئله خود بخود ثابت شده است. در کشتار ۱۳۲۷ شمسی که در مغان اتفاق افتاد، عشایر لخت و ورشکسته شدند و ریختند به شهرها و تن دادند به کارهای عملگی ویادرد هات کارگرزراعتی شدند، ولی هروقت که توانستند چند گوسفند دست و پا کنند از حالت اسکان درآمده خود را به قبیله

۱- نگاه کنید به: «مطالعه یی برای نوسازی زندگی روستائی و دامداری منطقهٔ زاگرس» تألیف فرانسیسکو بنت Francisco Benet باستناد نوشته های منتشر نشدهٔ فردریک بارث Fredrik Barth.

این رساله را داریوش آشوری به فارسی برگردانده که هنوز منتشر نشده است.

رساندند.[۱] مسئلهٔ اسکان دسته جمعی واجباری همیشه در چنین مواقعی پیش می‌آید. در اسکان فردی هم عوامل همین هاست که شخص را مجبور به تات نشینی می کند. هرچند که بندرت ممکن است مسائل عمومی زندگی، پاشیدگی خانواده ومرگ سرپرست، باعث اسکان یک فامیل بشود. ولی علت اساسی همان فقر وتنگدستی است. علت اسکان در دهات وشهرها هم همین هاست که گفتم. چنانکه در سال ۱۳۱۳ شمسی که برای اسکان شاهسون، دولت وقت اقداماتی کرد واین اقدامات که حتی با زور وجبر توأم بوده، نتوانست مرد چادرنشین و دامدار را به یک زارع مقید به زمین تبدیل کند. خاطرات آن روزها و خشونت‌های آن دوره، هنوز در خاطره‌ها زنده است. مشهور است که آلاچیق ها را پاره می کردندوآتش می‌زدند وچادرنشین ها را کتک می‌زدند. (من تعدادی خانه‌های ساخت آن زمان را در خیاو و دهات اطراف دیدم که عوض تیرهای معمولی باچوب‌های آلاچیق سقف پوشی شده بودند.) درنتیجهٔ فشار و اجبار، توانستند عده‌ای از شاهسون‌ها را اسکان بدهند. تنها چوپان‌ها حق داشتند که گوسفندها را ببرند صحرا. وآن‌ها را که برای چوپانی به صحرا می‌رفتند «بینه» Bine می گفتند وبقیه مجبور بودند که در یک جا ساکن باشند وبه کار زراعت بپردازند. امابعد ازدورهٔ بیست ساله که از زور و فشار تا حدودی کاسته شد، دوباره طایفه‌ها زدند به کوه‌هاوخانه ها ومناطق اسکان‌شده را به‌سرعت‌خالی کردند. زیراحساب ساده بود و زندگی چادرنشینی ازهرنقطه نظر به صرفهٔ شاهسون بود. در این‌میان ترکیب های جالبی‌هم بوجودآمد. مثلاً از تخت-

---

۱- فصل تاریخ خیاو را بخوانید.

قاپوهای دورهٔ رضاشاه، هنوز عده‌ای در ده دیبگلو باقی‌مانده‌اند و هم‌چنین عده‌ای زیاد در عربلوها هستند، با اینکه تن باسکان داده‌اند، هنوز ییلاق قشلاق می کنند و درضمن وابسته هم هستند به زمینی که در ده دارند. عده‌ای از این ها، خود ییلاق وقشلاق دارند که قشلاق‌شان در مغان «قره توره» Gara Tawara نام دارد که بالاتر از «یوغون آرخ» افتاده. عده‌ای دیگر هم ییلاق قشلاق ندارند و همیشه زمین اجاره می کنند.

در این‌جا لازمست اشاره شود به زندگی مخفی وقاچاقی سردان شاهسون درآن زمان، که برای مواظبت گوسفندهاشان به چه مذلت هائی که تن در نمی‌دادند. در زمان اسکان وقتی آلاچیق ها را از صحراها جمع می کردند، تنها چوپان ها حق داشتند که درچادرهای کوچک تک‌نفری در بیابان زندگی کنند وبسیاری ازشاهسون ها، آلاچیق ها را رها کرده. پنهان ازچشم مأمورین دولت، باسم چوپان در کومه ها زندگی می کردند. بعد از شهریور ۲۰، این عده از کومه ها بیرون آمده، آلاچیق ها را که فضای بیشتری داشت وآسودگی بیشتر، دوباره برپا کردند.

در این‌جا صورتی می‌آورم از چادر نشینانی که زندگی ایلی را ترک گفته، مجبور به اسکان شده‌اند. این عده همه ساکن خیاو هستندو بیشتر با کار عملگی روزگار می گذرانند. همه را از پرسشنامه های یک محلهٔ خیاو بیرون کشیده‌ام وعامل اصلی سکونت تاحدودی نشان داده شده است.

بهرحال اکثر این عده، آن هائی هستند که با فقر وفاقه دست بگریبانند و اگر فرصتی حاصل شود و از چنگال تنگدستی نجات پیدا کنند باز به صحرا و زندگی چادر نشینی برمی گردند.

نام	سن	نام طایفه	علت اسکان
بالا بیگم	۸۵ ساله	حسین خان بیگلو	ازدست دادن دام
شمس الدین	۲۵ «	دمیرچی	نداشتن دام و برای پیدا کردن کار
اکبر	۶۵ «	اجیرلو	فقروبرای پیدا کردن کار
تومار	۹۵ «	خیولو	ازدست دادن دام
ابراهیم	۳۸ «	علی محمدلو	پیدا کردن کار
سیم وزر	۵۲ «	حاجی خوجالو	مرگ شوهر وازدست دادن دام
شاهی	۶۳ «	اجیرلو	برای راحت زندگی کردن
تویوش	۳۹ «	اجیرلو	برای پیدا کردن روزی
اسماعیل	۸۰ «	قرالو	درخیاو زمین داشته
اسماعیل	۶۲ «	اجیرلو	فقر
جعفر	۴۰ «	قوجابیگ لو	ازدست دادن دام
والی	۵۸ «	مغانلو	برای پیدا کردن کار
لطف الله	۶۰ «	مغانلو	ازدست دادن دام
علی	۵۵ «	مغانلو	ازدست دادن دام
عبدالله	۴۵ «	مغانلو	برای اسرار معاش
عزیز	۷۵ «	مغانلو	ازدست دادن دام
حسین	۶۳ «	مغانلو	مرگ و میر گوسفندها
حاجی	۵۰ «	جلودارلو	برای اینکه درشهر راحت زندگی کند
همدردی	۷۲ «	گه ییگ لو	برای مبادله وتجارت

دربارهٔ شاهسون های ساکن شده دراطراف خیاو، یادداشت هائی جمع کرده‌ام که دراین جاسی آورم:

در «کوربولاغ» - ۹ کیلومتری خیاو - جمعاً ۶۲ خانواده زندگی می کنند که ۲۵ خانواده ازطایفهٔ خلیفه لوها وبقیه ازخسرولوهاست. اول کسی که آمده ودر این جا ساکن شده حاجی عبدالله نام داشته که اولین خانه هم متعلق باوست.

در «قره درویش» - هم‌سرزوهمسایهٔ دیواربدیوار خیاو - ازصدو سی وهفت خانواده، شش خانواده از زمان تخت قاپوباقی مانده‌اند.

در «بیجق» Bijag صدوبیست ودوخانواده وجود دارد که ۶ خانواده ازایلات هستند باین ترتیب که دو خانواده ازمغانلو، چهارخانواده از طایفهٔ آیواتلو Aiwâtlu.

در «گیل لر» پنجاه ویک خانواده زندگی می کنند. منهای پنج وشش خانواده بقیه ازطایفهٔ «آیواتلو» هستند.

«بارس» Bâres ۲. خانواده دارد، همه ازطایفهٔ آی‌واتلو. وهم اکنون در داخل ایل «بینه» دارند وباوجوداینکه خود ساکن هستند، احشام خود راهمراه ایل به ییلاق قشلاق می‌فرستند.

«آق درق» ۵. خانواده دارد، اکثرشان ازقره داغ آمده‌اندومدت ۱۶ سال است که درآنجا ساکن شده‌اند، پنج خانواده‌شان ازایل «ساربان لار» هستند.

«سواره» پانزده خانواده دارد تنها دوخانواده شاهسون هستند.

«ساربان لار» صدوسی وچهارخانواده دارد. تنهادوخانواده‌شاهسون هستندوازطایفهٔ خلیفه لو.

«قیل چیق لو» - که مشهورترین ده شاهسون است، ۳۶ خانواده

دارد وپانزده خانواده شاهسون هستند وبیشترشان ازمغانلوآمده‌اند.

در«پری خانلو» که به«دی یه» مشهوراست وهمسایهٔ نزدیک خیاو حساب می‌شود، تنها دو خانواده شاهسون هستندیکی در زمان کشتار ۱۳۲۷ آمده درآن‌جا ساکن شده ودیگری ازجلودارلوها آمده که سال گذشته بعدازسرگ زنش دوباره برگشته ورفته پیش‌طایفه.

در«قصابه» صدوهشتادخانواده‌زندگی‌می کنندوبا حساب دقیق اکنون سه‌خانوادهٔ شاهسون درآنجا هستند. بعد ازکشتار ۲۷، بیست خانوادهٔشاهسون آمده‌در«قصابه» ساکن‌شدند وبعد از۶سال زراعت‌دوباره برگشتند داخل ایل.

اما درخود خیاو - برخلاف آنچه که دربعضی گزارش‌ها ادعا شده، صددرصد اهالی شاهسون‌نیستند ودراول دفتراشاره شد که این‌ها ازکجاها آمده، چنان‌ترکیبی راساخته‌اند. امادرسواقع کشتاروقحطی‌ها ویا دراثراجبارهای دیگر،عدهٔ زیادی ازشاهسون‌هادراین‌آبادی ساکن شده‌اند که اگرآمارگیری دقیق بشود ازپانزده الی‌بیست درصد تمام جمعیت بیشتر نیستند. درپرس‌وجوئی که کردم‌مثلا درمحلهٔ«چای‌پارا» که محلهٔ بسیاربزرگی‌است تنها ۱۶ خانوادهٔ شاهسون درآن‌جاساکن هستندکه عده‌ای درخود شهرزندگی می کنند وعده‌ای دیگرخانه‌ای خریده‌زنی گرفته‌اند که گاه‌به گاه‌سری‌می‌زنندبه‌شهر. ولی‌زندگی‌اصلی‌شان درداخل ایل‌می گذرد.

دراین‌جا به خطر دیگراسکان بی‌نقشه وبی‌هدف لازم است که اشاره‌ای‌بشود، خطری که کمترمتوجه‌آن شده‌اند وآن اینکه بعدازاسکان وقتی همه درقشلاق‌جمع شدند، چه‌برسرکوهستان‌ها وییلاقات خواهد

آمد. واگرقشلاقات به‌صورت مزروع درآید ، هزاران جریب زمین بارده بی‌آنکه عقیم‌شده قدرت باروری را ازدست داده باشند، متروك خواهند شد . ومراتع سبزوخرمی که وجب به‌وجب برای احشام شاهسون غذا می‌داد ، زیر آفتاب وگرمای تابستانی، وبرف وبوران زمستانی خواهد پوسید . زیرا که تا پای زارع باین کوهستان‌ها برسد ، سال‌های دراز فعالیت وتلاش لازم‌خواهدبود و با اوضاع واحوال فعلی چنین امیدهائی نمی‌توان داشت‌وزنده بگور کردن این‌مراتع فکرنمی کنم تأسف کم‌تری داشته باشد.

۷

اقمار خیاو ـ دهستان‌های مشکین شهر ـ دهاتی که باندازهٔ یک قصبه جمعیت دارند ـ ودهاتی که جمعیتشان از شمار انگشتان دو دست بیشتر نیست.

خیاو یا «مشکین‌شهر» شامل چند دهستان کوچک وبزرگ است که اقمار خیاو را درست می کنند. من دراینجا فهرست وار به این دهستان ها اشاره می کنم ومی گذرم :

۱ـ دهستان ارشق ـ بخش مرکزی شهرستان مشکین‌شهرشامل نودوچهارده است. دربین این ها آبادی هائی‌است که سه خانوار بیشتر ندارد، مانند «گچی‌بولاغی» که ۲۱ نفرجمعیت‌دارد و«امراهلو» که ۱۶ نفرآدم درآن‌جا زندگی می کنند. یادهی‌باسم «جلال‌لو» که یک خانوار دارد باچهارنفرجمعیت‌ویادهی‌بنام «قشلاق‌اسمعیل‌بیگ» که مدت‌هاست خالی شده وهمه کوچ کرده رفته‌اند به‌ییلاق. وبزرگ‌ترین آبادی این دهستان «رضی» نام‌دارد با ۱۰۸ خانوار و۸۴۵ نفرجمعیت.

۲ـ دهستان‌مشکین باختری: ۶۶ ده‌دارد. کوچک‌ترین آبادی‌این دهستان «حصار» نام‌دارد با ۱۶ نفرجمعیت و۴ خانوار. وبزرگترین آبادیش «پری خانلو» است با ۳۹۸ خانوار و ۲۰۹۹ نفرجمعیت. ازخیاو فاصلهٔ چندانی‌ندارد. پاپیاده‌می‌شودرفت‌وبرگشت وشهوراست‌به «دی‌یه» Diya

محصولات سردرختی اش معروف است و کارهای دست بافش: گلیم وجاجیم وخورجین. راجع به چغندرش صحبت کرده‌ام. آبش به گوارائی مشهوراست چشمه‌ای دارد باسم «آزادخان بولاغی» که آبش فراوان است ودرتمام اطراف مشهور. در روزهای سخت زمستانی که آب خود خیاو یعنی «نقی بولاغی» زیریخبندان پوشیده میماند، خرکچی ها ازاین چشمه برای سردم خیاو آب می برند.

درهمین دهستان آبادی کوچکی است باسم «قره باغلار» با ۴ خانوار و ۲۳ نفرجمعیت، دورافتاده وتنها وکناریکی ازقبرستان های قدیمی اسلامی است وبیشترسنگ قبرها به خط کوفی نوشته شده. دهاتی ها آن نوشته ها را اشاراتی می دانند به‌آینده ومی گویند که از گرانی و قحطی سال ها بعد درآنجا خبرها داده‌اند. برلوح یکی ازسرقدها چنین خواندم: «هذا مرقدالمرحوم امیراحمدبن اخی محمد فی تاریخ ثلاث سبعین مأته..» بالای قبرستان کوهی است باسم «ایلان‌لو» که مارفراوان داردوهم چنین حنظل فراوان. کنارهربوتهٔ حنظل لانهٔ ماریست ومی گویند زیراین کوه وتپه های اطراف گنج ها فراوانست. دریک گوشهٔ تپه تخته سنگ های سیاه وبزرگ قد یک آدم معمولی کنارهم ردیف شده‌اند وسنگ بزرگ دیگری جلوترافتاده. می گویند که این جامکتب خانه‌ای بوده که به غضب الهی گرفتارآمده، همه یک‌جاسنگ شده‌اند. عده‌ای عقیده‌دارند که این سنگها نشانه هائی است که گنج های قدیمی رانشان می دهندوبناچار تپه های روبرو را با کلنگ کاویده‌اندوچیزی نیافته‌اند. همچنین دراطراف این تپه ها قبرهای قدیمی «گبرها» را نشان می دهند که هنوزنبش نشده‌اند ودهاتی ها هر بیگانه‌ای راکه وارد ده می‌شود، جهود عتیقه فروش می دانند وتا از آن حوالی دورنشده مواظبش هستند.

قره‌باغلار آب ندارد ، ازآب گل آلود رودخانه استفاده می کنند. هم برای شرب وهم برای آبیاری زمین . زمستان ها که آب رودخانه کم می‌شود، ازبرف استفاده می کنند وبناچار دیگ های پربرف همیشه روی تنورها واجاق هاست واین آب خیلی تمیزتروسالم تر ازآب رودخانه است.

۳- مشکین خاوری که ٦٤ ده دارد . کوچک‌ترین آبادی که ۲ خانوار دارد به «خانم کندی» مشهوراست با یازده نفرجمعیت . و«تک‌دام» که سه خانواراست وصاحب ٦۱ نفرجمعیت . بزرگترین ده، «لاهرود» نام دارد که بروایتی آن آبادی، باقی‌ماندهٔ شهرلوت پیغمبراست. لاهرود ۷٤٥ خانوار دارد و۳۷۸۸ نفرجمعیت . انگورفراوان عمل میآیدو کنارجادهٔ خیاو اردبیل افتاده است.

دهات این بخش بیشترقدیمی هستند وقدیمی تراز همه «انار» Onâr است با ٤٠٤ خانوار و. ۱۸٥ نفرجمعیت، محصولاتش سردرختی است وبیشترسیب وانگور وگردو وسیب زمینی . گندم هم زیاد کشت‌می‌شود.

«انار» بین تپه های زیادی افتاده‌است بیشتر آهکی ورسوبی . شکم این تپه ها را خالی کرده‌اند و همه‌را بصورت قلعه هائی درآورده‌اند مسلط بر همه‌طرف . باراهروهای تودرتووهلال ها وروزنه هائی . یکی ازاین تپه ها را «دیده‌بان» می گویند . خاك این تپه بدرد کوزه گری می‌خورد . دریکی ازمحلات این ده کارگاههای کوزه گری فراوان هست . خاك «دیده‌بان» را برای کوزگری برمی‌دارند . کوزه‌های «انار» درهمه‌جای مشکین مصرف می‌شود . وکوزه‌های بزرگ که سه هنگ Sahanq می گویندباز دراین آبادی‌ساخته می‌شود . مشهوراست هرقدرازدیده‌بان خاك بردارند، روزبعد باطلوع آفتاب تپه جوش خورده پرمی‌شود .

دروسط ده قلعه‌ای بوده که بتدریج نابود شده اکنون پایه هایش مانده . آن قلعه، قلعهٔ بابک خرم دل (دین) اسم داشته .ودرون قلعه حمام سنگی بزرگی بوده که خراب کرده‌اند وسنگ هایش را درپای دیوارها کار گذاشته‌اند . بالاترقلعهٔ دیگریست که بازارخالی کردن شکم تپه‌ای درست‌شده باسم «قلعه بر» یا «قلعه بربر» که تصویرش رادرآخردفترداده‌ام . کنارا ین قلعه یعنی درست چسبیده‌به جدارآن چاهی‌است که ازروی گنج - نامه‌ای پیدا کرده‌اند وجاپاهائی‌دارد . چندسال پیش سرد جهودی آمده اینورآنوررا کنده وبالاخره چاه راپیدا کرده پنجاه متری پائین رفته ودیگر نتوانسته .می گویند درآنجا مقدارزیادی‌نیزه وسپروتیروکمان مدفون‌است که همه ازآن بابک بوده . یادگارموقعی که ازاین قلعه هابا افشین دست وپنجه نرم می کرده است .

قلعهٔ دیگری دورتروسط باغستان هاست باسم « کشنه‌ور» Keshnawar وبازمتعلق به بابک . تپهٔ دیگری هم بالاترافتاده‌باسم «اسنه‌دیل» Asnadil هردفعه که کاویده‌اندمجسمه های گلی فراوان بیرون آمده . وبالاترازهمهٔ این ها، مصلائی است از چشم هادور که شب گردهای عاشق گنج ، نصفه های‌شب‌ببعد، همه بافانوس وکلنگ درآن‌محل جمع می‌شوند .«انار» یکی‌ازآن آبادیهاست که هرگوشه وکنارش پراست ازجای زخم کلنگ ها . سال هاست که تب کاوش وگنج یابی تمام اهالی را فراگرفته . همه مواظب هم هستند . هربیگانه وتازه واردرا تاازحوزهٔ ده دورنشده صدها چشم مواظب است .

درمدخل ده، قبرستان قدیمی وکهنه ایست ومزارهسیارمجللی داردبا سه گلدستهٔ سنگی - دوگلدسته دربالاسرویکی پائین پا - وتخته‌سنگ های

بزرگی سنقش به آیات قرآن وروی سنگ قبرچنین نوشته‌اند :

« .... جوار الرحمة‌الله تعالی خلیفة الخلفاء

امیراسماعیل بن سلطان امیرمحمد

تاریخ سنة فی‌سبعین خمسة ثمانیه »

وبالای گلدسته ها باخط تزیینی چنین نوشته‌اند:

«لااله الاالله محمداً رسول‌الله» چندین مرتبه قبر را بهم زده ، دوباره سنگ ها را جا گذاشته‌اند . می گویند پائین ترتخته سنگ دیگری بوده که رویش نوشته شده بود: «سیداحمد» .

دوسه‌سال پیش ازتوی کارخانهٔ آردسازی که روبروی قبرستان است نقبی زده آمده بودند تا گنجی را که درون قبرخوابیده از تاریکی نجات بدهند .مردم خبردارشده نقب را کورمی کنند . مشهوراست درگنج‌نامهٔ این قبرآمده که پائین پای‌سنگ «سیداحمد» قبربچه‌ایست، اگرزیر آن را بکنند به گنج بزرگ واصلی‌خواهند رسید .

علاوه براین ها چند پیروچند امامزاده داخل ده ووسط باغ ها هم پیداست .

به سردرامامزاده‌ای که می گویند از اولاد امام موسی کاظم‌است چنین نوشته‌اند :

هذا

گنبد پاك مطهر

حضرت سیدجعفر

٤- دهستان‌سغان که بزرگترین دهستان بخش‌بیله سوارشهرستان

مشکین‌شهر را تشکیل می‌دهد ۱۰۱ ده دارد. دهاتی هستند که خالی شده مانند «قشلاق الله‌وردی» که تمام جمعیت کوچ کرده رفته‌اند. یا «شورق» که باز خالی شده. دهاتی هم هستند که ۲ - ۳ خانوار بیشتر ندارند مانند «حسین خانلو» با ۱۲ نفر جمعیت و «اوش دره» با پنج نفر جمعیت.

وهم‌چنین دهات بزرگی مانند «شاه‌آباد» با ۲۷۱ خانوار و ۲۰۳۶ نفرجمعیت ویا «پارس‌آباد» با ۱۰۵۰ نفرجمعیت. اما روهمرفته دهات این دهستان همه کوچکند وبطور متوسط بین ۲۰-۵۰ خانوار دارند.

۵- دهستان اجارود - ۱۰۶ ده دارد. کوچک ترین آبادی این دهستان «نادرلوبیگلو» نام دارد، باچهارخانوار وسی نفر جمعیت وبزرگ - ترین آبادیش «ایزمار» با ۱۶۸ خانوار و ۹۰۱ نفر جمعیت.

۶- دهستان «انگوت» ۸۳ ده دارد بازبادهات ریزوبزرگ هم‌چون «عالی‌قالی» ۵ خانوار و ۲۷ نفرجمعیت و «قره‌آغاج‌لو» ۹۷ خانوار و ۴۱۶ نفرجمعیت.

۷- «قلعه‌برز» بخش «گرمی» شهرستان مشکین که سی ده دارد: «صالح» کوچک‌ترین آبادی بایک خانوارتنها وچهار نفرجمعیت. «قائم- کندی» که ۹۳ خانوار دارد و ۴۸۳ نفر جمعیت که بزرگترین آبادی این بخش است.

۸- بالاخره دهستان «خروسلو» - که دهات خیلی کوچک وخیلی بزرگ کم دارد وبیشترحدمتوسط جمعیت رادارند. تنها «آخیرلو» ۶ خانوار دارد و ۳۴ نفرجمعیت و کوچک ترین آبادی این ناحیه است.

ذکراین نکته دراین‌جا لازم‌است که همهٔاین دهات را نمی‌شود جزواقمارخیاوحساب کرد. زیراکه غیرازدهات انگشت شماری که در حاشیه واطراف‌خیاو افتاده‌اند مانند «قره درویش» که آن ور رودخانهٔ خیاو افتاده ویا «قصابه» و «پری‌خانلو»، بقیه پراکنده وجداهستند، بی هیچ پیوند معنوی ورابطهٔ اقتصادی، بآن صورتی که ممکن‌است بین‌دو آبادی وجود داشته باشد.

۸

تاریخ آبادی- جماعت خیاو از کجاها جمع شده‌اند-خیاو در کتابهای جغرافی و تاریخ-خیاو کعبهٔ ییلاقات شاهسون -شاهسون‌ها و دولت قبل از مشروطه-شاهسون‌ها و دولت مشروطه - مشروطه‌خواهان خیاو-خیاو در زیر ضربت ایلات - خیاو بلقب « مشکین‌شهر » مفتخر می‌شود.

گفتیم که خیاو معبر و پناهگاهی بوده برای درمانده‌ها و سوداگران و در قرون اولیهٔ اسلامی برای مجاهدان و از جان گذشتگانی که پشت ساوالان سنگر گرفته بودند . هر گوشهٔ این سامان نشانه‌هائی از آن روزها را بیادگار نگهداشته . حتی قدیم‌تر از آن روزگاران ، مدنیت ناشناخته و بزرگی در این حوالی بوده که هم چنان دست نخورده زیر خاك مدفون است . هرجا را که با بیل و کلنگ بهم میزنی ، سندی پیدا می‌شود که گرچه امروز تنها کیسهٔ دلالان و عتیقه‌چی ها را پر می کند ولی می‌تواند زاویه های تاریک یک تمدن کهنه را هم روشن سازد . خیاو در حاشیهٔ سر زمینی افتاده که روزگاری باسم «اران» مشهور بوده زبان خاصی داشته که تا قرن چهارم هجری با همهٔ آمیختگی ها و آشفتگی ها پایدار بوده است و دین ترسایان را از دست نگذاشته بود . بعدها هر وقت که زمین را کنده‌اند سکه های فراوانی بدست آمده متعلق به چند دورهٔ تاریخی با فاصله زمانی کوتاه و دراز و اغلب مربوط به زمان اتابکان آذربایجان .

نخستین سکه‌ای که تازیان در «اران» زده‌اند، سال ۹ هجری بوده‌است.[۱]
در همان حول‌وحوش قبرستان‌ها و نشانه‌هایی مانده از سال‌های اولیهٔ قرون اسلامی؛ روی این احتمال می‌شود گفت که خیاو نیز یک آبادی اسم و رسم‌داری بوده که گرچه در بیشتر کتاب‌های جغرافیائی اسلامی نامی از آن ذکر نشده ولی دقت و همت حمدالله مستوفی کمک کرده به باقی ماندن نام این آبادی. بدین ترتیب که حمدالله مستوفی در سال ۷۴۰ هجری خیاو را قصبه‌ای خوانده، حدود وثغورش را نشان داده، حتی حقوق دیوانیش را[۲]

با این حساب قدمت خیاو را می‌شود تا قرن‌های اولیهٔ اسلامی برد. هر چند که موقعیت جغرافیائیش این خیال را در ذهن بوجود می‌آورد که در سال‌های پیش‌تر نیز این منطقه خالی نبوده، گرچه بیشتر آنچه بدست آمده مربوط بوده به دورهٔ اسلامی، ولی قبور «گبرها» که در تمام آن حوالی پراکنده است این فکر را بیشتر تأیید می‌کند.

وقتی از تمدن قبل از اسلام حرف می‌زنم، باید اشاره‌ای بکنم به آنچه که تا امروز باقی مانده. اشاره‌ای بکنم به قبرهای پراکنده و اجساد خاک شده‌ای که تا امروزه روز در آن حوالی دوام آورده و قلعه‌ها و برج

---

۱ - بابک خرم دین - نوشتهٔ سعید نفیسی - صفحهٔ ۳۶ - چاپ تهران اسفند ۱۳۴۲ - کتابفروشی فروغی.

۲ - «خیاو - قصبه‌ایست در قبلی کوه سبلان افتاده است و چون سبلان در شمال اوست هوایش به گرمی مایل است و آبش از کوه جاریست. باغستان اندك دارد. حاصلش غله بیشتر بوده و سردمش اکثر موزه دوز و چوخاگر باشد. حقوق دیوانیش دوهزار دینار است.» نزهة القلوب تألیف حمدالله مستوفی - ۷۴۰ هجری قمری - باب سوم در ذکر بلاد آذربایجان - بخش نخست از مقالهٔ سوم - صفحهٔ ۹۵ چاپ مذکور.

و باروهای مخروبه ونام های نا آشناوغریب که جاذبهٔ وسوسه‌انگیزش همه‌را بکار انداخته ، عده‌ای‌رابه‌نبش قبر وا داشته‌و عده‌ای را درحال اعجاب باقی گذاشته .تمام مغان‌و قسمت‌بزرگی‌از ایالت مشکین‌و ارشق و برزند و خروسلو مدفن همین تمدنی است که حرفش‌را میزنم .مغان را بعضی کتاب‌ها نوشته اند که مغان و موبدان‌آباد کرده‌اند . [1]

نبش‌قبر ابتدا ازمغان آغاز شده بعد سرایت کرده بایالت مشکین و تمام آن نواحی .دلالانی که‌برای خرید وجمع‌وجور کردن‌عتیقه‌جات می آیند اول سری می‌زنند به آن منطقه بعد بر می گردند به برزند و خروسلو ومشکین .

در این‌جا باید از برزند یا قلعهٔ برزند یادی بکنم . همان‌آبادی خراب شده‌ای که افشین سردار مردد ودو دل ایرانی بهنگامی که کمر خدمت خلیفه را بسته بود تعمیرش کردوشکل وحالی‌بدان‌دادو پایگاه

---

(۱) - «ذکرمغان -بعضی‌او را به واو نویسند . ولایتی است مشهورو دیاریست مذکورمشتمل بر بلاد قدیم ونواحی عظیمه ومراتع دلکش ومواضع بسیار خوش‌از اقلیم‌پنجم وهوایش خرم ومحدوداست‌ازشمال به‌ولایت‌شیروان و از جنوب بملک آذربایجان و از مشرق بارض طالش و از مغرب بگرجستان . گویند طوالش ازکریوه سنگ‌برسنگ که‌محاذی مشکین است تا کنار رودارس و در این مسافت چندان که کوه سبلان پیدا باشد ، علف زهر دار بسیار است وچهارپایان راهلاك کرده‌اند. در بهار زهرش کمتروجبال آندیارازصحاری بیشتر است . گویند بنای آن جارا مغان نام نموده بعضی گویند که جمعی از مغان وموبدان‌آن‌ولایت‌راآباد کرده‌اندوفرقهٔ برآنند که گنجه وقراباغ وبردع از بلاد مغانست .مردمش‌عموماً شیعی مذهب و جبلی مشربند ، ترك زبان و با غربا مهربانند از طایفهٔ قزلباش طایفه‌شاهسون‌در آن دیاربسیارند . راقم مکرر آنجا رادیده‌ومردمش را مشاهده کرده‌است کسی‌بنظر نرسیده که قابل نوشتن باشد.»

بستان‌السیاحه : تالیف درسال ۱۲۴۷ هجری قمری - چاپ سنگی.

خود ساخت تا روزی که بابک را با مکاری گرفتار کرد. و برزد که نامش در کتاب های جغرافیا و وقایع الایام قدیم مثل المسالک والممالک ابن خرداذبه و صورالاقالیم استخری ، البلدان یعقوبی ، صورة الارض ابن حوقل ، احسن التقاسیم مقدسی ونزهة القلوب حمدالله مستوفی و دیگران آمده ، هنوز هم با تمام پیری و شکستگی، زنده است و نفس میکشد. هم چون محتضر نفرین شده‌ای که محکوم است تا قیام قیامت جان بر لب زیرآفتاب بلهدو یادآور روزهایی باشد که بابک را بین دیوارهای محکم خود با زنجیرهای سنگین افشین نگهداشته بود . تا آفتاب و بهار بیایدواو را درلباس دلقک‌ها به قتل گاه برسانندوجانش رابگیرند.

تمام ماجراها در برزند اتفاق نیافتاده . تمام ناحیهٔ سشکین و اطراف ساوالان ، پایگاه بابک و یارانش بوده است . [1] دلاوران بپا خاسته‌ای که کاتبان و کاسه‌لیسان خلیفه تهمت زده‌شان کردند و اگر بدانی که‌آن‌ها در چه‌روز و روزگاری‌برای قیام بپاخاستند حق می‌دهی بایشان که در قلب ساوالان پناه بگیرند و از لانهٔ عقاب با دشمن پنجه در پنجه کنند . و باز در همین خاك هاست که وقتی ناجوانمردانه‌این پهلوانان به خاك و خون کشیده شدند ، بساط دستگاه خلیفه وسعت یافت و با ولع بی پایان گسترده شد . و بعد از این ماجراهاست که قبرستان های دورهٔ اسلامی در این گوشه و آن گوشه پراکنده شده که تاریخ بیشترشان به قبل از سیصد هجری قمری هم

۱- «ونشست‌او اندر کوههای تنگ وتاریک‌بود وجای‌سردسیر وچون‌لشگر آنجا شدی‌باآن خرم دینان مقاومت ندانستندی .»
زین‌الاخبار گردیزی -چاپ تهران- صفحه ۵۲

می‌رسد که نمونه هایی ازاین قبرها در «اُنار» ودرقبرستان قدیمی «قره باغلار» هم اکنون می‌توان دید وسکه های مسی و نقره‌ای فراوان قاطی خاك، جور و واجور، غریب، نشانهٔ تسلط کامل دستگاه اسلامی.

از «اُنار» هم بی گفتگو نمی‌توان رد شد. حمدالله مستوفی در مورد انار تفصیلی آورده است که نشان‌می دهد قدمت این آبادی را که تا کجاها می‌رسد و اگر از وسط باغستان‌های جوان سیب هایش ردشوی وریشهٔ آن‌ها را بر خشت کهنهٔ اعصار و شاخه هاشان را در زلال بلورین این زمان شناگر ببینی، هر چه را که برایت تعریف کنند باور خواهی کرد و از قلعه‌هائی که هر کدام غولی هستند و از خالی کردن شکم کوهی پیدا شده‌اند دچار تعجب خواهی گشت.

اما منطقه‌ای که امروزه در نوشته های رسمی واداری «مشکین شهر» خوانده می‌شود و در قدیم خیاو شهرت داشته و هم اکنون در محل «خی‌یو» گفته می‌شود، در سر زمینی واقع شده که روزگاری پیشکین یا مشکین گفته می‌شد و هنوز هم مشکین گفته می‌شود. در بارهٔ مشکین مستوفی چنین آورده است:

«مشکین - از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالدات «خب. ک» و عرض ازاستوا «لزم» و در اول وراوی می‌خواندند چون مشکین گرجی حاکم آنجا شد بد ومعروف گشت. هوایش معتدلست و بعفونت مایل. جهت آن که شمالش راسبلان مانع است و آبش از کوه سبلان می‌آید. غله و میوه بسیار باشد و ایل آنجا شافعی مذهب‌اند و بعضی حنفی و

بعضی شیعه . حقوق دیوانیش پنج هزار ودویست دینارست و ولایتش باقطاع لشکر مقررست و کما بیش پنج تومان مقرری دارد . . .»[۱]

و مجدالدین محمدالحسینی المتخلص به مجدی که یکی ازمنابع اصلی کارش همان کتاب مستوفی بوده این چندخطرا آورده است:

«بلوك پیشکین - در این بلوك هفت شهر بوده است . و اکنون هر یک از شهرها بقدر دهی مانده است .اما پیشکین رااولی و رامی گفته اند چون پیشکین گرجی حاکم آنجا شد بنام او معروف گشت . انار و ارجاق دو قصبه است ، اباذر فیروزبن یزدجردبن بهرام گور ساخته و در قدیم آن را شاد فیروزمی خواندندوارجاق پسر فیروزمذکور قباد عمارت کرد . »[۲] و گویا روزگاری شهر اهر را که امروزه خرابه ایست درحال پریشانی و بلاتکلیفی ، از این ولایت می شمردند . لسترنج در«جغرافیای تاریخی سرزمین های خلافت شرقی» در ذکر اهر نوشته است :

«ناحیه ای که این شهر(اهر) درآن واقع بود، «پیشکین» (به تلفظ امروزی مشکین) نام داشت و از نام خاندانی که درقرن هشتم در آنجا حکومت داشته بودند مأخوذ بود ، شهر پیشکین در یک منزل اهراصلا «وراوی» نام داشت .»[۳]

---

۱ - نزهة القلوب - چاپ مذکور - صفحهٔ ۹۴

۲ - زینة المجالس - تألیف مجدی - سال ۱۲۶۲ هجری قمری - صفحهٔ ۴۷۴ چاپ سنگی.

۳ - ترجمهٔ «جغرافیای تاریخی سرزمین های خلافت شرقی» - صفحهٔ ۱۸۱ - چاپ بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

این «وراوی» ویا به قول مجدی «وراسی» آبادی بزرگی بوده است ومرکز ایالت مشکین و همان نقشی را داشته که امروزه خیاوبه عهده دارد . خرابه هایش بصورت دهی مانده در ۱۲ کیلومتری شمال غربی خیاو و امروزه اوراسین یا وراسین می‌خوانند .

در بارهٔ «خیاو» افسانه ها و روایاتی است جور واجور . همان افسانه ها و روایاتی که هر آبادی، خود رابا آن ها به گذشته بسته‌است. از قول ملا امام‌وردی مجاهد بزرگ مشروطیت نقل است که خیاو در زمان های قدیم شهر بزرگی بوده است بنام خیابان . حتی طول‌وعرضی هم برایش قائل‌میشوندو می گویند که این آبادی بیست‌وپنج کیلومتر طول و ۲۰ کیلومتر عرض داشته .آن چنان آباد و وسیع و شکوهمند که کشتارگاهش ، هم اکنون آبادی بزرگی است در پنج کیلومتری خیاو باسم «قصابه» . دروازه‌هایش یکی همان‌آبادی‌مشهور اُنار بوده در هیجده کیلومتری و دیگری آق‌بولاغ وا ز طرف دیگر همان‌قصابه .و هر خرابه‌وقلعه‌وتل‌خاکی که‌در بیابان های‌اطراف‌وجوددارد،جماعت‌حیّ‌و حاضر خیاو ، آن‌را مربوط می‌دانند به‌باقی‌ماندهٔ همان شهر از بین رفتهٔ قدیمی . از جمله مشهور است که در ۱۸ کیلومتری خیاو قلعه ای‌است باسم قهقه که چاهی‌دارد با پله های سنگی‌و مدفن خزانه‌ایست‌و شاید همان «قلعه‌بر» ی باشد که من در اُنار دیدم با همان قیافه و فاصله و همان چاه و پله کان های کهنه .

می گویند هر کجای‌این‌شهر رابکنند به یک‌تنوریا زیرزمینی‌قدیمی‌بر می‌خورند . درسال ۱۳۱۸ شمسی،موقع تسطیح خیابان اکبرلو،به‌خم های بزرگی برخورده بودند با سکه های جور و واجور مسی و فلزی . هنوز

هم که هنوز است تعداد زیادی از این سکه‌ها در دکان‌های عطاری و بقالی بجای سنگ توزین به کار می‌رود . مشهدی ابوالفضل صنعتی بقال و ادویه فروش اردبیلی بی‌هیچ چشم داشتی مشتی از سکه‌هایش را بمن بخشید که هنوز سایه‌ای از یک گوزن و آهو و کلمهٔ « فلوس » را روی آن‌ها می‌توان دید ؛ با تمام سایید گی‌ها و گذشت روزگاران . بیشتر این سکه‌ها باحتمال زیاد مربوط بوده به زمان اتابکان آذربایجان و سکه‌های دیگری هم درشهر یافته‌میشود با عنوان «الناصربالناس» . و باز مشهور است سکه هایی پیدا شده مربوط به دورهٔ ساسانیان و قدیم‌تر ، حتی سکه‌هایی دیده‌اندمنقوش به‌جمال حضرت مریم وعیسای شیر خوار که همه نقل قول است و غیر قابل اعتبار . هم‌چنین از حفر این خیابان‌ها تنورهای بزرگی پیداشده که بیادگار در بعضی خانه‌ها نگهداشته‌اند و یک استخر سنگی بزرگ که‌تکه‌تکه کرده‌پای دیوارها جا داده‌اند . باز خم‌هایی دیده اند با اسکلت چندسیت که چمباتمه‌زده و درون خم‌ها خاك شده‌اند . چنین‌شهر افسانه‌ای‌را گویا زلزله ویروایتی آتشفشانی ساوالان خراب کرده . آثار خرابی و زلزله را در خم‌ها و تنورها وخرابه‌های‌حمام‌های قدیمی یافته‌اند . و آبادی فعلی جوانهٔ دوباره رسته‌ایست‌بر تنهٔ چنین هیکل ضربت دیده‌ای ؛ ابتدا بصورت‌یک آبادی کوچک وبعد به صورت‌قصبه‌ای که امروزه نام شهر بخود گرفته است .

ریش‌سفیدها معتقدند که‌خیاوازسال ۱۲۶۶ شمسی اعتباروا همیت یافته ، از وقتی که سربازخانه پیدا کرده‌واهمیت رزمی‌اش بر همگان‌روشن شده . روایت می کنند که پایگاه نیروهای دولتی که همیشه با اشرار

در جنگ بوده ، در نصر آباد بالای خیاو قرار داشته است و چون مواقع جنگ، اشرار آب نصرآبادرا که از خیاو ردمی‌شده قطع می کردند، عقلای قوم عقل هاشان را روهم‌می‌ریزندو تصمیم‌می گیرند وسربازخانه را می‌آورند به خیاو و همان قلعهٔ کهنه را می‌سازند و از آنجا مسلط می‌شوند به اطراف. رفته رفته تشکیلات رزمی وسعت‌می گیرد ونصرآباد اعتبارش را می‌دهدبه خیاو و خوددست‌خالی می‌ماند و بی‌اعتبار. اما حقیقت اینست که قدمت این قلعه‌و خیاو خیلی پیش‌تر از این هاست. باتکاء سندی که در همین فصل می‌آورم. مشهور است که این قلعه یادگاری است از دوران تاج گذاری نادرشاه که موقع عزیمت از مغان شبی را در آن جا به روز آورده است.

اما خیاو در دورهٔ صفویه رونق بیشتری پیدا کرده بود. چنان که یکی از نواده‌های شیخ صفی ، شیخ حیدر نام حاکم‌ووالی شرع منطقهٔ مشکین و برزند و مغان بوده که در یکی از دره‌ها بدست مردی باسم شیروانشاه قره‌باغی کشته شد[1] و مقبره‌اش همانست که صحبتش فراوان شد و عکسش را در آخر این دفتر داده‌ام. وی نوهٔ دختری شاه‌صفی و نوهٔ پسری شیخ صفی بوده. شاه اسماعیل صفوی فرزند این مرد است و خود شاه اسماعیل در سال ۹۰۰ هجری در خیاو بدنیا آمده. در زمان قاجاریه هم خیاو اعتبار زیادی داشته. در زمان جنگ‌های سیزده‌ساله ایران و روس باز معبری بوده برای لشگریان عباس میرزا که یک‌تنه دل به دریا زده بود و عاجزانه دست و پاسی زد که کاری بکند و نمی‌توانست.

۱- به دو صفحه بعد مراجعه کنید.

در آن روزگاران خیاو شهری بوده پر برکت . دارالحکومه‌ای داشته که همان قلعهٔ فعلی باشد و حاکم اسم ورسم دار. سند با ارزشی که از همان ایام یادگار مانده کتابیست با این عنوان «تاریخ العجم والاسلام» که شیخ عبدالغفور ثامن نامی نوشته و نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ بوعلی سینای همدان موجود است. شیخ عبدالغفور وقایع نگار عباس میرزا بوده ، در همان جنگ‌های ایران و روس . و حوادث روزانه را خیلی دقیق یادداشت می کرده ، نثر تمیز و شسته رفته‌ای دارد که نشان می‌دهد مرد باسوادی بوده آشنا به زبان عربی وازهمراهانش همه جا و همیشه به‌نیکی یاد کرده‌است. آنچه را که عبدالغفور درکتاب خود راجع به خیاو نوشته نکته های تاریک زیادی‌ازگذشتهٔ این آبادی‌را روشن میکند .

در یکی از سفرها که لشگریان عباس‌میرزا، مدت‌ده‌روز در خیاو اطراق کرده بودند ، عبدالغفور یادداشت هائی کرده است که من از صفحه ۱۸۲ نسخهٔ خطی موجود در کتابخانهٔ بوعلی‌سینای همدان در این‌جا می‌آورم :

«اما پس از چند روز توقف در اردبیل وتحریر وقایع در یوم ۱۳ شعبان‌المعظم سنهٔ ۱۲۱۸ قمری به‌شهر خیو که ازمراکز تجمع عباس‌میرزا بوداز راههای صعب‌العبور سبلان گذشته واردشدیم . این شهر از اردبیل کوچک‌تر و وفور آب و انهار جاریه بساطین و باغات بحداعلا بود . بلافاصله در دارالحکومهٔ این شهر اطراق کردیم ، حاکم این شهر شخصی بنام سیدشمس‌الدین علیشاهی بود که مردی‌معمم و محاسن طویل وسفیدی داشته و اندام قوی و تنومندداشت. دارالحکومه‌مشرف بر بالای‌تپه بود که از بالای آن شهر دیده می‌شد و درهٔ‌بزرگی نیز در

کنارش قرار داشت. میرزا کوکب‌خان مستوفی می گفت : اصل این قلعه یادگار نادرشاه مرحوم است که از این شهر برای تاج گذاری به صحرای مغان می‌رفت و برای اطراق در آن زمان ایجاد کرده بودند و اما یوم ۵ شعبان المعظم درمحضر باسعادت آقاسیدشمس الدین حاکم شهر به زیارت مقبرهٔ شیخ حیدر مشرف شدیم . بقعه گنبد طلائی داشت که در زیر آفتاب می‌درخشید و بدنهٔ این گنبد به خطوط الله منقوش است و در حیاط عریض و طویل این مقبرهٔ مطهره از کثرت زن و مرد جائی نبود.

پس از اقامهٔ صلوة ظهر خطیب بر بالای منبر رفت، پس ازاستفاضهٔ کامل بزیارت مشرف شدیم . بورج علی خان حاکم عسگری عباس میرزا که جوان متدین و دعاخوانی بود شجرهٔ این بقعهٔ متبرکه را از آقا شیخ‌سیف الدین متولی خواستار شدند. شجره در توی پوست سیاه رنگ و معطری مجلد شده بود که حاوی چهل ودو صفحه بود که نشان داده شد و بلافاصله یک مشت زر و سیم به متولی باشی به‌عنوان نذورات وسیلهٔ حاکم اعطاشدوالبته بزبان عربی[1] که حقیر به‌فارسی ترجمه کرده‌ام وچنین نوشته‌شده است: «هذا مرقدمطهر آقا شیخ حیدر رحمة الله سید جلیل القدر و بزرگوار نوادهٔ ذکور مرحوم المغفور شیخ صفی الدین طاب ثراه که حاکم و والی شرع منطقهٔ خیو مشکین و برزند و مغانات می‌باشدو از اعقاب امام جعفر صادق علیه السلام می‌باشد که در سنهٔ ۸۷۰ هجری قمری یوم ثلاث محرم الحرام بدست زندیق بی‌دین و کافر مخلد در نار ابدیت، شیروانشاه قراباغی سفاك و بی‌رحم خائنانه و از روی حیله درصحراهای

۱- منظورش شجره‌نامه است .

خیو شهیدشده است. پدرش شیخ محی‌الدین فرزند شیخ صفی ومادرش زینب‌شاه دختر مرحوم‌شاه صفی‌است. فرزندوالاتبارش‌شاه‌اسماعیل صفوی است که مروج مذهب شیعهٔ حقهٔ اثنی‌عشری و قاتل کفار و زندیقان عثمانی می‌باشد که انتقام جماعت شیعیان را به نحواحسن از عثمانیان گرفت و در سنهٔ ۹۳۰ برحمت‌ایزدی‌پیوست. شاه‌اسماعیل درسنهٔ ۹۰۰ هجری در شهر خیو متولد شده است.»

حقیر قلمدان را از جیب درآورده این مطلب را بنوشتم و پس از ده روز اقامت در خیو، از راه معلومی‌به شهر اهر حرکت کردیم.»

مدتی بعد از این روزها، خیاو توجه ایلات شاهسون‌را که در حال قدرت گرفتن بودند جلب‌می کند. ییلاقات‌شاهسون‌دردامنهٔ‌ساوالان رفته رفته وسیع‌تر شده خیاو را مثل‌حلقه در میان‌می گیرد. شهرنشین‌ها یا بقول‌شاهسون، تات‌ها که‌جزخوردن‌وخوابیدن واندوختن کاری‌نداشتند، کینهٔ چادرنشین‌ها را تحریک می‌کنند. بی آن که خود هوس تات‌نشینی داشته باشند شروع می‌کنند به تاخت‌وتازوکشت و کشتار و غارت. وای بسا که دوطایفهٔ دشمن، شهر را محل تصادم‌و برخورد خود قرار می‌دادند و یا بر حسب تصادف چنین پیش می‌آمد.

تات‌نشین‌ها برای تأمین و تضمین زندگی خود، از ایلات زن می‌گرفتندو به آن‌ها زن میدادند و در این میان تنها زن‌ها عوض بدل میشدند. تات‌ها تات‌می‌ماندندوشاهسون‌هم باهمان‌زندگی‌چادرنشینی. مسئلهٔ وصلت نه‌تنها مشکل شهرنشین‌ها را حل‌نمی‌کرد بلکه‌گاهی هم گرهی برگره‌ها می‌افزود. زیرا که‌زن‌گرفتن از یک طایفه مساوی بود با دشمنی و عداوت طایفهٔ دیگر. چنین بوده که هر چند مدت‌یک‌بار

طایفه‌ای ناگهانی ویک دفعه می زده‌سی آمده‌آبادی را می‌چاپیده و غارت می کرده‌و با غنائم ، دوباره برمی گشته به کوه و صحرا .

مردم از ناچاری طویله ها را چنان‌می‌ساختند که دسترسی بدان ها مشکل باشد و کوچه ها را چنان باریک و پیچ در پیچ وتنگ ، که اسب نتواند رد بشود . اما شاهسون که در هواتاخت‌می کردوسوراخ سوزن را هدف می گرفت، این ها مشکلی نبود . رفت‌و آمدهاوبرخوردها هم چنان ادامه پیدا می کند . و شاهسون که شش هفت ماه سال رادر دامنهٔ‌ساوالان‌می گذارند بناچارخیاو هم‌صورت‌شهر ییلاقی‌شاهسون‌را پیدا می کند، برای خرید و فروش و دادوستد همه به‌خیاومی آیند . چنان که در حوالی سالهای ۱۲۸۰ شمسی، مرتب‌مال‌التجاره‌از ییله‌سوار واردییل و سراب و تبریز و روسیه وارد خیاو می‌شود . شاهسون ها دسته‌دسته می‌آیند و محصولات دامی رامی‌فروشندو لوازمات‌زندگی می‌خرند . اما در آن روزگاران ، بیشتر از همه تفنگ‌و گلولهٔ‌ساخت روسیه ،درصندوق‌های بزرگ چوبی، وارد خیاو می‌شده‌و شاهسون که برای دوام و بقاء خود به هیچ متاعی تا این حد محتاج‌نبود ، عوض تهیهٔ‌لباس‌وخوراک، تفنگ و فشنگ تهیه می‌دیده است و شهر هم بناچارمسلح می‌شود . تات ها درکاروانسراها ، محلات، محل های خریدو فروش ،حتی‌موقع خواب‌هم‌اسلحه‌را کنار نمی گذارند . بوی‌باروت‌وصدای گلنگدن تمام‌شهر و ییلاقات را فرا می گیرد .

این مقابله‌هاو آمادگی‌هاوخصومت‌ها و وضع روحی خاص، یک نوع آمیختگی از نظر فرهنگ‌و آداب‌و رسوم راباعث‌می‌شود . آمیختگی شدیدی که هنوز هم ادامه دارد . در چنین آشفته بازار شلوغی ،

هر چند مدت یک بار کسی پیدا می‌شده که بند و بستی داشته با بالاترها ودستگاه حکومتی، در نتیجه آبادی را تیول خود می‌ساخت و از آن همه هرج و مرج حاصلی برمی‌داشت.

گویا قبل از سلطنت ناصرالدینشاه مردی با طایفه‌اش از قره‌داغ آمده در خیاو ساکن شده بود، در محلی که امروزه به محلهٔ «قره‌داغ لو» یا حاجی نوروزلوها مشهور است. حاجی نوروز مرد قدرتمندی بوده و صاحب ۱۳ پسر. پسر بزرگتر حاجی نوروز، سلطان بیگ، چندی بعد همان نقشی را که گفتم بازی کرد و مالک الرقاب خیاو شد. تا اینکه در زمان ناصرالدینشاه با فرمان حکومتی سردی از رضائیه وارد خیاو شد باسم حسنعلی خان جنرال، تا امور آبادی را سرپرستی کند و به آشفتگی ها سرو سامانی بدهد. ابتداء سلطان بیگ را از مقام و مرتب خود پائین آورد و خود بجای او نشست. والی گری خیاو و اردبیل و تمام مشکین را بدست گرفت. اما حکم ناصرالدینشاه به تنهائی کافی نبود، تکیه گاه دیگری هم لازم بود و برای همین منظور برای پسرش سرهنگ غلامرضا خان از طایفهٔ آقا خانلوها زن گرفت و بعد به فکر استحکامات افتاد و شهرتی که قلعه بر زند داشت او را وسوسه کرد. دستی برد و قلعهٔ مخروبه و پایگاه افشین را تعمیر کرد. تا در آن حدود سنگر مطمعنی داشته باشد. و قلعه بر زند را «قلعه یئرال یا قلعه جنرال» نامید و فکر کرد که در خود خیاو پایگاهی لازم است و شروع به ساختمان قلعه‌ای کرد، درست روبرو وقرینهٔ قلعهٔ قدیمی، که دیوارهای خشتی وقطورش تند تند ساخته شد و بالا رفت و بعد که پسرش غلامرضاخان با القاب منظم الملک و امیر-تومان فرمانده و همه کارهٔ خیاو شد قلعه را مشهور کرد به «منظم قالاسی»

(قلعه منظم)[۱] همان قلعه‌ای که امروزه جز چند دیوار لرزان چیزی از هیکلش باقی نمانده. تکه تکه‌اش کرده‌اند و خانه درست می کنند.

بهرحال حسنعلی‌خان جنرال بعداز آن که قلعه راساخت وباداشتن آن همه پناهگاه جرأت یافت که به دفع اشرار بپردازد. خطرناك ترین طایفه ها از قدیم الایام قوجا بیگ لوها بودند و حاجی خوجالوها (خواجه‌لو) و آلارلوها (علی یارلو).

حسنعلی‌خان بخاطر یک ماجرای کوچک یکی از بزرگان طایفهٔ قوجابیگ لورا می گیرد و بعد از کسب اجازه از ناصر الدینشاه تبعیدش می کند به یک نقطهٔ نامعلوم. باتهام این که شرارتی کرده و اوضاع را بهم زده است. بعد از این ماجرا عرصه را چنان بر قوجابیگ لوها تنگ می گیرد که تمام ایل تصمیم می گیرند که ازییلاقات صرف نظر کنند، که می کنند و می روند به حاشیهٔ رود جیغاتی، همان رودی که امروزه روز هم از پائین پای سیاندوآب رد میشود و زرینه رود نامش داده‌اند. طایفه های دیگر هم دست و پا راجمع می کنند و ساکت‌تر می‌شوند. آرامشی در خیاو پیدا میشود. آرامشی ساختگی، و خیاو فرصت می کند که بیشتر بخود برسد.

این آرامش، ده‌سال‌طول می کشد. بدین ترتیب طایفه ها کینه‌توزانه کمین می کنند تا حسن علی‌خان جنرال از کار بر کنار شود. آنوقت هجوم وآشوب، شدیدتر از اول شروع می‌شود. تفنگداران قوجابیگ‌لو

۱- پسر همین منظم‌الملک -آقای یزدانی -هنوز هم درخیاو نشسته. در همان گوشهٔ قلعه، خانه‌ای ترتیب داده روزگار می گذراند.

سوار بر اسب رومی آورند به سر زمین قدیمی شان، زخم خورده و خشمگین.
فرصت انتقام رسیده، غفلت جایز نیست. امکانات دیگری هم پیش
آمده، سر و صدای مشروطیت همه جا پیچیده است: اول بصورت زمزمه
و بعد نعره. دستگاه حکومتی چنان بلرزه افتاده و گیج شده که دیگر به فکر
پشت کوه ها نیست. در چنین اوضاع و احوال، سرکردگی طایفهٔ
قوجا بیگ لو را سه مرد بی باک و کینه توز به عهده می گیرند. این سه مرد
رحیم خان و بهرام خان و سردار خان نام دارند. طایفهٔ عاصی دیگر
که بیگ لوهاست و بیگ شان عالیشان بیگ و طایفه سوم حاجی خوجالوها
که بیگ شان امیر اصلان نامیده می شود.

هرج ومرج و لجام گسیختگی طایفه های شاهسون به صلاح وصرفهٔ
دستگاه تزاری روس نبود. زیرا آن ها می خواستند دردسر دیگری نداشته
باشند تا با خیال راحت و آسوده، مشروطه خواهان خطرناک را
سرکوبی بکنند و دولت عاجز و درماندهٔ ضد مشروطه، یکی از تقاضا-
هایش از نیروهای تزاری سرکوبی همین طایفه ها بوده است.

قوجا بیگ لوها، درنده ترین و بی رحم ترین طایفه ها، مثل
گرگ های وحشی خیاو را در میان گرفته بودند و خواهش دولت از
نیروهای تزاری ابتدا دفع قوجا بیگ لوها بود از سر این آبادی، که
داشت برای خود منطقهٔ سوق الجیشی حساسی میشد. و برای سرکوبی این
طایفه بود که چهار لشگر از چهار طرف به سمت خیاو راه افتاد. این
ماجرا در آغاز سال ۱۲۷۵ شمسی بوقوع پیوست. فدروف ژنرال روسی
با چند هزار سالدات از اردبیل، دلماچوف از تبریز و دولشگر دیگر از
بیله سوار و اصلاندوز همه روبه سمت خیاو گذاشتند.

قوجابیگ‌لوها چشم باز کردندو خود را در محاصره دیدند. بناچار جنگ مفصلی درگرفت. روس ها با توپ و تفنگ و تجهیزات کامل و قوجابیگ‌لوها تفنگ بدست با تن‌لخت و خلق و خوی بیابانی. این جنگ شش ماه تمام در محاصره طول کشید.

اما قوجابیگ‌لوها تسلیم نمی‌شدند. تنها حاضرشدند که ازایران بیرون بروند. دولت هم موافقت کرد. قوجابیگ‌لوها زدند به کوه که‌از سرزخارج شده به کوهستان های ترکیه پناه ببرند.

اما کوچ قوجابیگ‌لوبه صلاح وصرفهٔ دولت نبود. خیلی‌زود متوجه شدلد و بدست و پا افتادند و چاره اندیشیدند. ابتدا صمدخان‌شجاع‌الدوله قره نوکر دولت روس و جلاد خون آشام بعدی‌محمدعلی‌میرزای دیکتاتور را مأمور کردند تا مانع کوچ این‌طایفه بشود. صمدخان با کمک میرقلنج و حاجی‌نظام‌العداله و غفارخان‌امیر موقر از طرف دیگر رفتند به سراغ آنها و در«بوزگوش»محل تلاقی ساوالان با «سابین» ـ کوه‌های حاشیهٔ میانه ـ رسیدندبه‌قوجابیگ‌لوها که در حال کوچ بودند. و چه حیله‌ای زدند که معلوم نیست، بهر صورت قوجابیگ‌لوها را قانع کردند که برگردند. آن ها هم برگشتند؛ منتهی وحشی تروبی باك تروبادل‌و جرأت بیشتر. مشهور است ضمن جنگ با قوجابیگ‌لوها بوده که گنبد طلائی مقبرهٔ شیخ حیدر بوسیلهٔ توپ‌چی معروف روسی مددوف انداخته شد. هم اکنون خرابی های انتهای برج، نشانه هایی‌است‌از گلوله های توپ مددوف. در خیاو هنوز هم عقیده بر این است که روس ها به هوس گنبدطلائی بوده که دلماچوف‌و مددوف‌را برای‌چپاول‌خیاوفرستاده‌بودند.

در همین فاصله‌ای که‌قوجابیگ‌لوها در حال قهر و آشتی‌بودند، لشگریان تزار مشغول سرکوبی طایفه های دیگر بودند. جنگ‌با دیگر

طایفه‌ها از حاشیهٔ رود ارس تا جنگل «قاشقامشه» ادامه یافته بود. در آغاز بیشتر طایفه‌ها دست به یکی بودند. اما نه که نیروی تزاری بیش از حد تصور قوی بود، عده‌ای خیلی زود تسلیم شدند. مگر جوادخان، بیگ طایفهٔ حاجی خوجالوها که می‌زند به داخل جنگل «قاشقامشه» و تا روزی که ژنرال روسی حاضر به صلح می‌شود دست از جنگ نمی‌کشد. با همهٔ این اوضاع و احوال، جنگ نیروهای تزار با ایلات و عشایر شاهسون به نفع روس‌ها تمام می‌شود. شاهسون زخم می‌خورد و چپاول می‌شود.

فصل پائیز فرارسیده طایفه‌ها مجبورند از ییلاقات جمع شوند و کوچ کنند طرف قشلاق. همهٔ طایفه‌های پراکندهٔ شاهسون شروع بکوچ می‌کنند. اما تزار که که دست به خون شاهسون آلوده، برای این کارش غرامت و مزد هم می‌خواهد. مزد آدم کشی‌هایش را. و این غرامت و دستمزد باید توسط خود طایفه‌ها پرداخت شود که غارت و چپاول شده‌اند و کشته داده‌اند

در همین روزهای کوچ خیل سالدات سر وقت طایفه‌ها می‌روند و جلوشان را میگیرند. دولت ایران هم موافقت می‌کند که ایلات باید تمام مخارج جنگ را به روسیهٔ تزاری بپردازند و همهٔ این حوادث درست در روزهای اول سلطنت احمد شاه اتفاق می‌افتد.

طایفه‌ها را در چهارفرسخی اردبیل زیر پل «سمیان» جمع می‌کنند وصارم‌السلطنه هم برای نظارت باعنوان رسمی ناظر دولت ایران مأموریت پیدا می‌کند و آنوقت «تقسیم» شروع می‌شود. تقسیم تمام دارو ندار شاهسون. از احشام گرفته تا چوب‌های آلاچیق و نمدی که رویش می‌خوابیدند و گندم و وسائل نان‌پزی و حتی لباس‌هایشان. این بلاسر تمام طایفه‌ها

می‌آید. تمام طایفه های شاهسون، چه آنها که با روس در افتاده بودند و چه آن ها که در نیفتاده بودند.

علت موافقت دستگاه حکومتی با تقسیم دارائی شاهسون دو چیز بوده: یکی راضی نگهداشتن دولت روس و دوم بافلاس کشیدن شاهسون که دیگر قدرت حرکت و یاغی گری از ایشان سلب شود. غافل از اینکه با لخت کردن نمی‌شود یکی را سربزیر و مطیع ساخت. اغلب آدم که غارت شد ممکن است غارتگر هم بشود.

این سال که تاریخ دقیقش از یادها رفته مأخذ تاریخی شده است برای آواره‌ها و دهاتی‌ها و چادرنشین ها و به «بول گی ایلی» (سال تقسیم) مشهور است. سال نامیمونی که در آن باره ضرب المثل ها ساخته و پرداخته اند. امروزه روز هم معمول است که می گویند فلان کس بیست سال بعد از سال تقسیم فوت کرد یا بهمان کس در سال تقسیم هنوز بچه بود.

از تقسیم دارائی، تنها قوجا بیگ لوها معاف شدند. زیرا چیزی نداشتند که تقسیم بشود. تنها اسب هاشان مانده بود و تفنگ هاشان و زن هاشان، که حاضر بودند سرهاشان را بدهند، زن و اسب و تفنگ را دست دشمن ندهند.

فقر و درماندگی، طایفه ها را بیش از پیش تحریک کرده بود. آشفتگی همه جارا گرفته بود. ژنرال های روسی که دست خالی آمده، با دست پر برگشته بودند، دیگر پیداشان نبود. انقلاب مشروطه بارآور می‌شد. روزهایی بود که ستارخان با فدائیان بی‌شما روازجان گذشتهٔ مشروطه، تمام شهرها و آبادی های آذربایجان را می گشت و در هرآبادی هسته ای

برای نهضت بوجود می‌آورد و یا به تشکیلات آزادی‌خواهان سر و صورتی می‌داد، آشوب‌های ضدانقلابی را خاموش می‌کرد و توطئه‌ها را در نطفه خفه می‌ساخت.

در همین ایام چندروزی هم به خیاو آمدو عده‌ای را در آن‌آبادی مسئول کارهای نهضت کرد و خود راه افتاد طرف شهر اردبیل. و باز در همین روزها بوده که قوجابیگ‌لوها ناگهانی ریختند به خیاو و برای چندمین بار خیاو را غارت کردند و فدائیان مشروطه را بی‌دریغ از بین بردند. این اولین ضربت شاهسون‌هاست به‌مشروطه و از همین جاست که آن‌ها در برابر جنبش‌های آزادی خواهانه قیافهٔ مخالف نشان دادند. همان‌قیافه‌ای را که در برابر روس‌ها داشتند یا در برابر نیروها و تفنگ‌داران دولتی.

قوجابیگ‌لوها که هیچ وقت کینه‌شان پایانی نداشت، جنگ دیگری هم‌با روس‌ها برپا می‌کنند. جنگ که نه، بلکه شبیخونی که شبانه می‌زنند به آن‌طرف مرزها و با دست‌خالی، دو توپ و هشت مسلسل را از چنگ پنج هزار قشون روس می‌کشند بیرون و همه را فراری می‌دهند. و آنوقت با دوتوپ برمی‌گردنداین‌طرف‌مرز. حالا دیگر کسی جلودارشان نیست. اولین هدفشان خراب کردن خیاو است. برای‌این منظور از بلندی یک تپه خیاو را می‌بندند به توپ و در می‌روندو این حادثه در سال ۱۳۳۷ هجری قمری اتفاق می‌افتد.

بعدبا «شراپنل» هاشان می‌روندسروقت مشروطه‌چی‌ها و گرفتاریهائی برای انقلابیون درست می‌کنند که باید درکتابهای تاریخ خواندودید.

در این جا از یک بوسی خیاو نام میبرم که چهره ایست درخشان و ماندنی در تاریخ انقلاب مشروطیت ایران. این مرد یک روحانی شجاع بود با روشن بینی و روشن اندیشی بسیار وسیع و سر نترس و دل بی‌باک که ملا امام وردی نام داشت.

سال‌های اول عمرش را در صحراهای خیاو به چوپانی گذارنده بود و همان روزها هم کتاب به بغل به صحرا می‌رفته، شب‌ها پیش آخوندهای محل درس می‌خوانده است.

مدتی بعد رفته به تبریز و در طالبیهٔ آن شهر درس خوانده، سال‌ها بعد با مکافات زیاد خود را رسانده به نجف و بعد با توشه‌ای از معلومات دینی برگشته به زادگاهش خیاو و سر همان کسب و کار اولش. شخم می‌زده و به چوپانی گاو و گوسفندی پرداخته. با اینکه لباس روحانیت تنش بوده، ملا امام وروی تنها سردی بوده که در چنان آشفته بازار پر هرج و مرج به آزادی و نجات و حرف های دیگر فکر می کرده. بالای منبر که می‌رفته همه را از مشروطه می گفته و بفکر آن بوده که در گردنه‌ای مثل خیاو و بین آن همه بی‌سروسامانی هم تخم مشروطه بارورشود. مشهور است که همیشه یک پایش در تبریز بوده و پای دیگرش در خیاو و دهات و آبادی‌های اطراف.

همان روزها که مجلس، دست کمک به همه جا دراز کرده‌بود، ملا در تبریز به مجاهدین قول می‌دهد که به مشکین رفته از عشایر و سواران قره داغ و مردم و مجاهدان خیاو برای کمک ترتیباتی بدهد. اما از مدت‌ها پیش در خود خیاو به کمین ملا نشسته بودند و وقتی زمزمهٔ درماندگی مجلس به آن دیار می‌رسد تصمیم می گیرند که

حساب ملا را هم پاك بكنند ، به همین جهت نرسیده به خیاو ، سردی باسم رحیم خان آقا خانلو در بندش می کشد و سه روز تمام در قلعهٔ منظم-الملك نگهش میدارد و وقتی سردم خبردار میشوند شبانه او را از راه «سمیان» به اردبیل می برند . و حاکم اردبیل امیرمعزز گروسی مدت دو روز او را زنده نگهمیدارد و یك شب ناگهانی در پشت بام «نارین قلعه» به دارش می کشد .

صبح مردم اردبیل خبردار می شوند و می ریزند بیرون و جسد ملا را در بالای قلعه حلق آویز می بینند . آقا میرزا علی اکبر و عدهٔ کثیری از علماء اردبیل هجوم می آورند و جنازه را می گیرند . گریه کنان او را به امامزاده صالح می برند و به خاکش می سپارند و سینه زنان و نفرین کنان و زنجیر زنان برمی گردند به شهر و امیرمعزز گروسی که تازه ازپیروزی مشروطه چیان در کار مجلس خبردار شده بود از شهر می گریزد . قتل ملا امام وردی در تابستان ۱۲۸۷ شمسی اتفاق افتاده بود . کسروی در این باره نوشته است : «ملا امام وردی مشکینی یکی از ملایان غیرتمند و مشروطه خواه آذربایجان می بود . در روزهائی که دارالشوری از شهرها یاوری می خواست . و در تبریز آن جوش و خروش می رفت . این سرد که بشهر آمده بود نوید داد که به مشکین رود و از سواران قره داغ به یاری آورد آهنگ آنجا کرد . ولی چون آگاهی از یمباران مجلس رسید کسانی به شیرین کاری در پیش دولتیان ، آن سرد غیرتمند را دستگیر کرده و با دستور امیر معزز باردبیل آوردند و در این جا یك رسوایی که کمتر دیده شود در بازارها گردانیده و

در نارین قلعه در پشت اردبیل بدارش زدند».[۱]

حاج محمد باقر ویجویه‌ای در کتاب جالبش «بلوای تبریز» هم از این واقعه ذکری کرده است: «روز سه شنبه ۲۹ جمادی‌الثانیه... و خبر رسید که در اردبیل ملا امام وردی مشکینی را که مشروطه‌طلب وآدم متدین و شاگرد جناب فاضل شربیانی بود، حاکم اردبیل میرزا علی اشرف‌خان خفه کرده و درمعبر عام آویزانده است و این هم از اشارات آقایان مستبدین شده. این بی‌چاره در اول بلوای تبریز در این جا بود و می گفت از شاهسون می‌توانم سواره به کمک شما بیاورم، خواست برود مانع شدند که رفتن تو در این بین برای تو خوب نیست. گفت میروم و سواره میآورم. چون عقلا صلاح نمیدانستند گفتند که حالا که میروی پس مانع باش شاهسون به ضدما نیاید. آن بی‌چاره عازم اردبیل شده، آقایان مستبدین به حاکم اردبیل نوشتند که ملا امام وردی‌آمد و از روسای بابی‌هاست بگیر و دوشقه کن و بیاویزان. اما حاکم حیا کرده دوشقه نکرده است.»[۲]

در خیاو مشهور است روزی که ملارا دار زدند هوا بشدت گرفت و گرد و خاك از آسمان بارید. عدهٔ زیادی از پیر مردان حی و حاضر شاهد این واقعه هستند. می گویند همه به خانه‌ها رفتند و منتظر نشستند،

۱- تاریخ مشروطیت ایران- تألیف احمد کسروی- چاپ پنجم- صفحهٔ ۶۷۲- سال ۱۳۴۰

۲- بلوای تبریز یا تاریخ انقلاب آذربایجان - تألیف محمد باقر ویجویه‌ای - تحریر در سنهٔ ۱۳۲۶ هجری قمری - چاپ سنگی همان سال‌ها - تبریز- صفحهٔ ۶۵

طوفان سیاه سه روز طول کشید تا آرام شد. و همان روز خبر رسید که ملا را شهید کرده‌اند. آن وقت علماء‌واهالی سیاه پوشیدند و خاك بر سر پاشیدند و در حیاط مقبرهٔ شیخ حیدر جمع شدند و گریه‌ها کردند وبه قاتلین نفرین ها فرستادند. ملاامام وردی موقع شهادت. ۵ ساله بوده با این حساب تاریخ ولادتش سال ۱۲۳۷ شمسی می‌شود. خبر شهادت ملا در تاریخ روزهای ۱۳و۱۲ مرداد همان سال‌به تبریز می‌رسد و مردم تبریز را در اندوه می‌برد و آخر آبان ماه همان سال برای او و دیگر گشتگان آزادی، مجلس ختم و یاد بودی بر پا می کنند.[1] هنوز هم که هنوز است یادملاامام وردی‌مشکینی هم‌چنان گرامی است و پایدار و جماعت آن دیار هنوز هم به روح آن مرد از جان گذشته قسم ها می‌خورند. در این جا لازم است یادی بکنیم از مجاهدین بزرگ خیاو که همراه ملا امام‌وردی در راه مشروطیت جان بر کف گرفتند. پرس و جو کردم و اسم چند نفری را از گوشه و کنار جمع کردم که این هاست. باشد که در این دفتر بیاد گار بماند:

بیگ‌سالو، حیدر خان، ملانصرالله (رئیس هیئت مجاهدین خیاو) ملا کاظم، عیسی نصر آبادی، نجف قلی مشهور به نجف، غلام، فیض الله‌پدر غلام، مشهور است که شخص اخیر غیر از غلام پسر دیگری هم داشته‌و او را «حق‌وار دیوان یوخدور» (حق آری،حکومت نه) نام گذاشته بود. مرگ غلام،فیض‌الله را بکلی از زندگی دلسرد ساخت. بعد از شهادت ملا که دو باره شاهسون‌بر خیاو مسلط بودند غلام دربدر و آواره بود. روزی خود رابزحمت‌از پشت‌بام ها می کشد

۱ـ تاریخ انقلاب‌مشروطیت ایران‌ـ تألیف کسروی‌ـ چاپ پنجم‌ـ صفحهٔ ۸۱.

به خانهٔ خالهٔ پیرش وتفنگ‌را از سوراخ پشت‌بام می‌برد تووخاله‌راصدا می‌کند که تفنگش را بگیرد. تفنگ را شاهسونی که در خانهٔ خاله به کمین نشسته‌بود، می‌گیرد واز همان سوراخ پشت‌بام، سینهٔ غلام را می‌شکافد.

بعد از مرگ ملا، هجوم طایفه‌های غارت شده به خیاو زیادتر شد و هر روز به بهانهٔ گرفتن مجاهدین و قلع و قمع کردن مشروطه‌چی‌ها به غارت این آبادی دست می‌زدند. در همان روزها عده‌ای از سوسیال دمکرات‌های باکو برای کمک مشروطه‌چیان و مجاهدین آذربایجان به خیاو آمده بودند، سر دستهٔ آنها مردی بوده باسم محمداوف. وقتی وارد شهر می‌شوند، از گرسنگی همه در حال مرگ بودند. اما بی‌آن که از کسی چیزی و کمکی بخواهند، در حیاط مقبرهٔ شیخ حیدر با برگ و علف خود را سیر می‌کنند. شاهسون خبردار می‌شوند، بسراغشان می‌آیند. محمداوف را مرد مالکی باسم حسین در کنار رودخانهٔ خیاو می‌کشد و جماعت خبردار شده جنازه‌اش را می‌آورند و در حیاط مقبره خاك می‌کنند. بقیه هم همان سرنوشت را پیدا می‌کنندو این مسئله بهانهٔ دیگری می‌شود برای غارت وچپاول دیگر.

شاهسون غارت گرغارت‌شده، فرصت‌مناسبی گیرآورده‌بودوزده‌بود به صحرابااین تصمیم که تمام آبادی‌های مشکین را، چه آن‌هایی را که درحوزهٔ ییلاقات‌واقع شده، چه آن‌هایی را که‌واقع نشده، همه‌رابین خودقسمت کنندو ازدهاتی‌ها بهرهٔ مالکانه بگیرند. باز همان چهار طایفه که اول اسم‌شان

را بردم، در این ماجراها پیشرو وپیشتاز بودندو کار را بجائی می‌رسانند که نه‌تنها دهات، بلکه‌طایفه های‌ضعیف‌راهم بین خود تقسیم‌می کنند.

از اردبیل تالاهرود افتاده بوددست‌طایفهٔ‌عیسی‌لوها که بیگ‌شان مردی بوده اصلان نام و گرگ‌صفت. ازلاهرودببعددهات مشکین شرقی هم‌افتاده بود به چنگ قوجابیگ‌لوها، همان رحیم‌خان و بهرام‌خان و سردارخان. به قسمتی از دهات مشکین‌غربی، گه‌بیگ‌لوهادست‌داشتند و به بقیه حاجی‌خوجالوها. در این میان‌تنها خیاوماندەبودوسط‌مشکین شرقی و غربی، دراسان از تصاحب‌طایفه‌ها. اما طایفه‌های قوی، دندان تیز می کردند که کار را یکسره کنند و این قربانی بزرگ را هم هر طوری شده تیول خود بسازند. قوجا بیگ‌لوها هر چند روز یک بار حمله می کردند و گه‌بیگ‌لوها در مقابل، از خیاو دفاع می کردند. و نتیجه این شده بود که گه‌بیگ‌لوها پیش اهل محل جا ومنزلتی پیدا کنند و قوجابیگ‌لوهابیش از پیش منفور باشند. برخورد و تصادم دو طایفه برسر خیاو، داستان‌هائی دارد که‌بیش‌تر از همه «جنگ‌بهرام خان» شهرت یافته.

جریان چنین بوده که گه‌بیگ‌لوها در ییلاق بودندوعالیشان‌هم همراه طایفه‌ها رفته بود و نایبی از طرف خود در خیاو جا گذاشته بود. قوجابیگ‌لوها که چشم‌عالیشان رادور می‌بینندیک دفعه‌حمله‌می کنند. جماعت برای دفاع مسلح می‌شوند. در روز سوم جنگ، قوجا بیگ‌لوها مسیر آب خیاو را تغییر می دهند. اما با همهٔ بی آبی مردم خیاو تا ده روز مقاومت می کنند. از قهرمانان این جنگ نام مردی باقی‌مانده: عباس فرزند حاجی‌علی‌اکبر که حفاظت قسمت بزرگی از خیاو را تنها به اختیار گرفته بوده. روزدهم که‌دیگر عرصه برهمه‌تنگ‌شده بودو کم

مانده بود که قوجا بیگ لوها وارد خیاو بشوند، مردی از طایفهٔ گه یبک لوها با عده‌ای سوار وارد خیاو می‌شود و ناگهان می‌زند به قلب دشمن. این مرد که عین‌الله بیگ نام داشته هنوز در خیاو اسمش ورد زبان‌هاست و به عینیش بیگ مشهور است. عینیش بیگ، قوجا بیگ لوها را به شرق رود خیاو می‌راند. دو روز بعد تمام گه یبک لوها وارد خیاو می‌شوند و معلوم است که در تمام مدت جنگ، قوجا بیگ لوها از همان توپهائی که از روس‌ها به غارت برده بودند استفاده می‌کردند. یکی از توپ‌ها را در «عالی‌داش» ده ساربانلار و دیگری را در «گوی‌داغ» گذاشته بودند و مرتب خیاو را زیر آتش گرفته بودند. اما مشهور است که هیچ صدمه‌ای از آن همه شلیک متوجه خیاو نمی‌شود. تنها یک نهره شکسته و پای یک جوجه کنده می‌شود. در این باره شعرهایی ساخته بودند به طنز وجد و این چند بیت هنوز در آن حوالی بیادگار مانده:

گه دون دیبون او بهره‌یه
توپ گلدی دیدی نهره‌یه
هچ بیله توپ آتماخ او لماز
توپ دالیندایاتماخ اولماز

ترجمه:

بروید به بهرام بگوئید
که توپ آمدو به نهره‌خورد
عجیب توپ در می‌کنید
وعجیب پشت توپ خوابیده‌اید

و باز مشهور است که یکی از همین گلوله‌ها می‌آید و می‌افتد وسط

حیاط مقبرهٔ شیخ حیدر ، بی آن که منفجر شود بلندمی‌شودودو کیلومتر دورتربازمی‌شود . بی هیچ صدمه وزیانی . بهرحال پوکهٔ همین گلوله هائی که آن روزها منفجر شده هنوز هم در بسیاری‌از خانه ها پیداسی‌شود ، که بجای هاون‌به کارش می‌برند .

بهر حال عده‌ای از مردم خیاو وگه‌ییک‌لوهاماًمور می‌شوند که میان بر بزنند و بروندو توپ را از چنگ قوجابیگ‌لوها در بیاورند که قوجابیگ‌لوها خبردار می‌شوند ودر می‌روندو هر دو توپ‌راسی‌رسانندبه ده «ساربانلار» و ازآن جا هم فرار می کنند . گه‌ییک‌لوهاهم به تلافی و از روی کینه ، آذوقه و احشام مردم ده را می‌چاپند و عدهٔ زیادی از مردم بی دست و پا را زیردست و پا می کشند . دو باره برمی گردند به خیاو ، مسند قدرت و آقائی تازه شان . تا امروز هم گه‌ییک‌لوها در خیاو اعتباری دارند و بیگ‌شان «حاتم‌بیگ» از آدم های اسم‌ورسم دار آن دیار است .

اما ماجراهای قوجابیگ‌لوها باین زودی‌ها تمام شدنی نبود . هنوز هم که هنوزاست آدم کشی‌ها و دیگر جنایات غیر قابل تصور «رحیم‌خان» فراموش نشده . او نمونه‌ایست از یاغی گری‌ها و بی‌باکی‌های ایلات شاهسون . که برای دوام شرارت‌های خود گاه به دستگاه دولتی وابسته بود وگاه به دستگاه دولت روس تزاری و گاهی هم‌لج می کرد و تنها در مقابل نیروهای روس قد علم‌میکرد ، که‌آخر سرهم‌قیافهٔ‌مخالف‌در برابرمشروطه خواهان گرفت‌و کار رابجائی رساند که بشهرها هجوم می‌برد و چپاول می کرد و حاکم‌می گماشت

و بهر دهی که دست می‌یافت ، تاراجش می کرد و غلات را به غنیمت می‌برد و آنچه را که بدردش نمی‌خورد و یا نمی‌توانست همراه ببرد باتش می کشید .

آخر سردولت مشروطه تصمیم گرفت تکلیف این مردواین ایل شرورا روشن کند و خوشبختانه در دستگاه دولت مشروطه ، مردانی چون یپرم خان و سردار بهادرخان بودند که می‌دانستندچه کار بایدبکنند . و وقتی قوای دولتی «قره‌داغی» ها راکه اهر را اشغال کرده بودند تارومار کرد و آنجا راگرفت ، رحیم‌خان با توپ‌هایش سر رسیدو اهر را محاصره کرد و باکمک شش صد مرد تفنگدار چندین روز وشب بر اهر آتش بارید .

ولی پیش آمدها چنان پیش آمد که رحیم‌خان بعد از مدت‌ها خرابکاری مقاومت نتوانست بکند ،توپ‌خانه و «قورخانه»راجا گذاشت و با همراهان و پسران زد و بروسیه فرارکرد . عده‌ای ازسران اشرار و یاغی‌ها هم رفتند تبریز و به باقرخان پناهنده شدند و در خانهٔ آن مرد بست نشستند . اما باتمام زوری که دولت مشروطه به کاربرد تا رحیم‌خان را از چنگال روس‌ها بیرون بیاورد ، برخلاف عهدنامهٔ ترکمن چای،روس‌ها رحیم خان را به عنوان‌پناهندهٔ سیاسی نگهداشته پس ندادند .تا این که مدتی بعد که‌خوداز قفقاز برگشت‌دستگیرش کردند و در تبریز جانش‌را گرفتند .

با همهٔ‌این‌اوضاع و احوال عده‌ای‌از طایفه‌ها راحت‌نمی‌نشستند . در همان روزهایی که ستارخان و باقرخان را ناجوانمردانه از خانهٔ خودشان ،تبریز، بیرون کردند و بهانه تراشیدند تا در دیار غربت ،

دست وپای آن دو مرد را در بند بگذارند. سردار اسعد خان پسر خود را با لشکر مفصلی به گوشمالی شاهسون فرستاد. یپرم خان وسردار بهادر هم که در تبریز بودند و در مراسم تودیع ستارخان و باقرخان شرکت داشتند، همراه آن ها عازم شدند. در مسیرشان ابتدا سراب بود و بعد نواحی مشکین و اردبیل و هدف اصلی شان این بود که هرطوری شده به مغان برسند. روزهای اول بهار بود که قوای دولتی نرسیده به ییلاقات قوجا بیگ لوها، با صف آراسته‌ای ازسردان جنگی و ژنده‌پوش چادرنشین روبرو شدند وبناچار جنگی در گرفت. دولتی ها باتمام نیروئی که دراختیار داشتند کم مانده بود یپرم خان را نزدیکی های «چیت تومان» از دست بدهند که سردار بهادر ودیگران شتافته نجاتش دادند. بهمین مناسبت شعری ساخته و پرداختند که همه جا پراکند شد. ومصرع اولش چنین بود:

«یپرم خانا دعوا گونی مولا مدد اتدی»

ترجمه:

«روز جنگ مولا به یپرم خان کمک کرد.»

این جنگ بیشتر از این لحاظ بین ایلات شهرت بهم زد که شاهسون اول دفعه بود مسلسل وآتش مسلسل را می‌دید ویک دفعه بین ایلات پیچید که یپرم خان «جهره»[1] آورده جادو کرده، همه را مثل برگ بزمین می‌ریزد.

بهرحال نتیجهٔ این دعواها این شد که عدهٔ زیادی از سران اشرار و بیگ ها به تور افتادند. مشهور است که عده‌ای را در یک عروسی غافلگیر کردند وقضا را همان ها بودند که سال ها سال اسباب زحمت

۱- دوک

بودند وبه غارتگری وآدمکشی عادت داشتند. منتهی جوادخان حاجی خوجالو مثل همیشه از چنگ در رفته بود. بهرحال همه را زنجیر به گردن وغل بپا به تهران بردند ومدت یکسال ونیم درزندان نگهداشتند. با وجود زندانی بودن سران طایفه ها، خود طایفه ها هیچوقت ساکت ننشستند وهرجا که نیروی دولتی می دیدند، به سروقتش می شتافتند. در مدت زندانی بودن بیگ ها، در دونقطه، نزدیکی های «انار» ونزدیکیهای «انزاب»، ایلات دولتیان راتاروما رکردند. بهرحال یکسال ونیم بعدزمان حکومت محمد ولی خان حضرات اززندان آزاد شدند وبرگشتند به خیاو، منتهی نه به قصد تصاحب وغارت؛ دیگر همه از خیاو چشم پوشیده بودند، این بود که راه صحراها راپیش گرفتند. منهای «عالیشان»، بیگ گه - ییک لوها که درخیاو ماندگار شد وتا اواخر دورهٔ بیست ساله که زنده بود در همان جا زندگی کرد. بهرحال بعد ازاین گوشمالی ها، دهات و آبادی های اردبیل و مشکین و مغان تا حدود زیادی ازفشار و سنگینی طایفه ها خلاص شدند و نفس راحتی کشیدند، خیاو هم همراه آن ها.

در این جا از دو قحطی مشهور یاد می کنم که هردو اثرات نا مطلوب وخاطرات دردناك ازخود یادگار گذاشتند. یکی قحطی و کشتار بزرگ سال ۱۲۹٤ شمسی که مدت دو سال طول کشید و در اردبیل وخیاو عدهٔ زیادی را تلف کرد. وبناچار ایلات شاهسون که احشام خود را از دست داده بودند، دوباره دست به تاراج و غارت گشودند. و تات نشین های خیاوبصورت دسته های بزرگ به روسیه مهاجرت کردند. درنتیجه عدهٔ زیادی ازدهات، خراب و ویران وخالی شد. مشهوراست که

«آق‌بولاغ» چنان خلوت شد که حتی سایهٔ یک سگ هم در آن دیار بچشم نمی‌خورد.

قحطی دیگر در سال ۱۳۲۷ شمسی پیش آمد. وباد «خزیری» تمام احشام شاهسون را کشت و طایفه‌ها را بـه چنان روز اسفناکی انداخت که همه رو گذاشتند به شهرها. گداخانه‌ها و کاروانسراها پرشد وبدنبال بیماریهای گوناگون همه گیر شیوع پیدا کرد. قحطی کوچک در زمان نصرالله‌خان حکیمی در خیاو پیش آمده بود.

بهرحال بعد ازقحطی بزرگ، دوران استحالهٔ خیاو شروع می‌شود که‌ازحالت فرسودگی والتهاب به یک نوع آسودگی می‌رسد، آسودگی وتنبلی. مردم هم که همیشه خانه بدوش ونگران، منتظرچپاول وغارت و خونریزی بودند کم کم ترسشان می‌ریزد. طایفه‌ها کـه از قشلاق برمی گردنددیگر واهمه در دل مردم بوجود نمیآورند. بچه‌ها دسته‌جمعی برای تماشای کاروان چادرنشین‌ها به بیرون آبادی می‌روند وبه تماشا می‌ایستند، هیچ کس نگران و دلواپس نیست. بزرگ‌ترها هم نظر خوشی پیدا مـی کنند. شاهسون‌ها دیگر غارت‌گر و اشرار نیستند، چادرنشینان غیرتمند وشجاعی هستند که باتمام صفا و پاکدلـی هیچ ضربه‌ای را بی‌جواب نمی گذارند.

اما حادثهٔ دیگری هم پیش‌آمد. این حادثه که دیگر خیاونباید بصورت یک آبادی مخروبه وغارت شده وفقیر بماند. می‌خواستنداعتبار و رسمیتی باین‌آبادی‌تحمیل کنند. هم‌چون‌طوق افتخاری که بخاطر لگد شدن‌ها به گردن شکستهٔ شکست خورده‌ای بیاویزند. دیگرخیاو یک

دهستان یا قصبه نیست. ادارات دولتی تند تند شعبه بازمی کنند. مالیه، اوقاف، ثبت احوال، فرهنگ و... ولی این ها کافی نیست، دو خیابان و یک میدان چه هم لازم است و چندساختمان دولتی. درحوالی ۱۳۱۶ یا ۱۳۱۷ شمسی، خیاو را «مشکین شهر» می خوانند و فرمانداری و شهرداری اعمال تعمید را بجا می آورند. بدین ترتیب استحالهٔ ناقص یک قصبه به یک شهر پایان می پذیرد. و بعد ازهمهٔ بزک دوزک ها، خیاو شهری می شود کوچک و مخروبه و فقیر که باسماجت ولجاجت پسندیده‌ای حاضرنیست روح دهاتی خود را از دست بدهد.

۹

اشاراتی چند دربارهٔ جمعیت شناسی این ناحیه ـ آمار تقریبی جمعیت ـ افزایش جمعیت ـ وضع زناشوئی و باسوادان ـ دربارهٔ محل تولد مردم ـ تعداد خانوار ـ محل اجتماعات مردم یا قهوه خانه‌ها ـ شرکت‌های تعاونی ـ و چند یادآوری.

تنها مطالعه دربارهٔ جمعیت خیاو، همان سرشماری رسمی ۱۳۳۵ است که بصورت کتابچه‌ای منتشر شده است. بعد از آن، غیر از آمار دفترهای ادارهٔ ثبت احوال، مدرك وسند دیگری نیست برای مطالعهٔ وضع جماعت آن سامان.

در دفاتر ونوشتجات رسمی قبل از ۱۳۳۵، جمعیت خیاو را در حدود پنج هزار نفربرآورد می کردند، ولی درسرشماری سال مذکوررقم ۷۲۲۱ بدست آمده. بعدازهشت سال یعنی درسال ۱۳۴۳ شمسی ۸۵۴۰ نفرحساب می کنند. وبرای تمام‌حوزه یا ایالت مشکین ۱۷۱۱۷۴ نفر.

مسئلهٔ قابل توجه، افزایش جمعیت است دراین چندسال، ازروی دفاتر ادارهٔ ثبت احوال، به علت نفوس اضافی که‌از زیادی عدهٔ نوزادان برمرده‌ها حاصل شده است. مثلا پنج سال بعد ازسرشماری، یعنی درسال ۱۳۴۰ شمسی ۵۷۰۲ نفربر جمعیت منطقهٔ مشکین افزوده‌شده‌است. بدین ترتیب که ۷۲۹۴ نفر زاده شده و ۱۰۴۱ نفر فوت کرده‌اند. در نتیجه، جمعیت

کل را در سال یاد شده ، ۱۹۹۸۲۹ نفر برآورد کرده‌اند. این رقم در سال ۴۱ به ۲۰۶۸۷۶ نفر افزایش یافته زیرا که تعداد مرده‌ها ۱۴۹۹ نفر وتعداد بدنیا آمده‌ها ۸۵۴۶ نفر حساب شده . در سال ۴۲ ، ۵۳۹۱ نفر زاده شده و ۸۶۲ نفر چشم از دنیا پوشیده‌اند، و رقم جمعیت رسیده‌است به ۲۱۱۴۰۵ نفر.

در سه ماههٔ اول سال ۴۳ ، دفاتر ادارهٔ ثبت احوال ، جماعت منطقهٔ مشکین را به ۲۱۳۱۵۳ نفر بالا برده‌اند ، با باقی ماندهٔ نفوس اضافی ۱۷۴۸ نفر ، که از تفریق مرده‌ها از نوزادان به رقم سال قبل افزوده شده است.

در مورد خیاو هم افزایش بدنیا آمده‌ها در برابر از دنیا رفته‌ها قابل توجه هست.

مثلا فوت جاری و فوت معوقهٔ سال ۴۱ را جمعاً ۷۷ نفر حساب کرده‌اند ، درحالی که موالید جاری ومعوقه را ۴۲۰ نفر. یا در سال ۴۲ موالید جاری ومعوقه ۳۳۷ نفر ذکرشده وفوت جاری ومعوقه ۵۲ نفر.

مسئلهٔ تعجب آور اینست که افزایش جمعیت باچنین تزایدی در چنان محیطی که وضع زندگی وبهداشت و وسایل مداوایش رانشان داده‌ام باور کردنی بنظر نمی‌رسد. احتمالا مسئله یا مسائل دیگری هم درمیان هست، شاید این که مردم مجبورند برای نوزادان خود شناسنامه دست وپا کنند. ولی هیچ اجباری وجود ندارد که شناسنامهٔ فوت شده‌ها را باطل کنند ، چرا که دردهات، گورستان‌ها متصدی ندارد که صاحب مرده را مجبور بابطال شناسنامه بکند. اما یک مولود جدید که باید زندگی کند، حتی برای عروسی وخدمت سربازیش هم که شده باید به

فکر شناسنامه‌اش باشند. بهرصورت صحت وسقم مسئلهٔ معنون را تا یک سرشماری تازه نمی‌شود قبول کرد.

مطالعهٔ جمعیت یک آبادی بزرگ را از هرنقطه نظر که بگیرید چه کیفی و کمی و چه توصیفی کار یک نفر نیست، نه کار را قم این سطور که اصلا کاره‌ای نیست ویا کار یک کس دیگر. هیئت و گروهی می‌خواهد آماده و تربیت یافته برای این کار که سفرهای متعدد به فاصله های کم وبیش طولانی به محل مورد نظر بکنند ومطالعات خود را ترتیب دهند برای منظورهائی که دارند. تازه بنظر نمی‌رسد برای خیاو در شرایط وموقعیت فعلی لزومی برای چنین مطالعه‌ای باشد. چرا که نه یک محل صنعتی است که برآورد کارگرهای احتمالی کارخانه ها را بکنند و نه حل مسائل ودرمان دردهای دیگر مطرح است.

پرسشنامه هائی که درآبادی پخش کرده بودم، بیشتر در این باره بود که معلوم شود چند درصد جمعیت این آبادی از ایلات ساکن شدهٔ شاهسون هستند. در مطالعات عده‌ای از محققین مؤسسهٔ مطالعات و تحقیقات اجتماعی، صد درصد مردم خیاو را ایلات اسکان یافته یاد کرده بودند و مطالعهٔ علل و دلایل چنین سکونتی مسئلهٔ فوق العاده جالبی بود وپرسشنامه های من بیشتر برای روشن کردن چنین مسئله‌ای فراهم شده بود. ولی با کمک پرسشنامه ها و مشاهده معلوم شد که مثلاً در یکی از بزرگترین محلات خیاو که نزدیک صدو هشتاد خانوار دارد تنها ۱٤ خانوار شاهسون هستند که رئیس سه خانوار هنوز بین ایل زندگی می کنند و زن دیگری در شهر گرفته‌اند و خانه‌ای برپا کرده‌اند و گاه گداری سری می‌زنند به خیاو وچند روزی آنجا می‌مانند.

علل سکونت بقیه را هم می‌شود از جدولی که در فصل ییلاقات آورده‌ام فهمید.

و با این حساب‌ها رقم صد درصد مطالعات قبلی حداکثر به ۱۰-۱۵ درصد پائین می‌آید. ومن درفصول دیگر نشان داده‌ام که جمعیت خیاو از کجاها آمده‌اند وچرا آمده‌اند.

بهرصورت آنچه که در این‌جا می‌آید متکی است بهمان نشریهٔ آمار ۱۳۳۵ وزارت کشور، تاخوانندگان این دفتر را احتیاج مراجعه به سند دیگری نباشد. در بررسی سال نامبرده معلوم شده که ازلحاظ جنس درتمام ولایت تعداد مرد برتعداد زن فزونی داشته. یعنی ۸۹۹۸۵ نفر مرد وجود داشته در مقابل ۷۱۱۸۹ نفر زن، که در ٤۳۲ محل مردها بیشتر از زن‌ها، در ۱۹ محل مساوی و در ۱۲٦ محل زن‌ها بیشتراز مردها بوده‌اند. میانه سنی مردها کمتر از زن‌ها برآورده شده، برای تمام مشکین سن میانه ۱۹ سال وبرای خیاو ۲۱ سال را تعیین کرده‌اند.

در مورد زناشوئی از پانزده ساله ببالا، نسبت زنان شوهردار بیشتر از مردان متأهل بوده، برای زن‌ها ۷۸ درصد و برای مردها ۷۱ درصد بوده است. هم‌چنین حد متوسط سن شوهرداران بیشتر ازحدمتوسط سن همسرشان بوده است.

درگروه سنی ۱۵ تا ۲٤، هفتاد ونه درصد زنان، دارای همسر بوده‌اند؛ درصورتیکه بیست ویک درصد مردها فقط. درگروه سنی ٤۵ ساله ببالا، ۵ درصد مردها زن‌هاشان را از دست داده بودند و٦٤ درصد زنان بیوه شده بودند.

تعداد مرد باسواد ، مثل همه‌جا برتعداد زن باسوادفزونی دارد. نه درصد سردها وکمتر ازیک‌درصدزن‌ها درآمارسال ۳۵ باسوادذکرشده است، برای تمام ایالت مشکین. ولی در خود خیاوتعدادباسوادان ۲۶ درصد حساب شده.

آمار ادارهٔ فرهنگ نشان میدهدکه در تمام ایالت مشکین ۹۲ دبستان وجود دارد. ۵ دبستان تنها در خود خیاو است، ۲ دبستان دخترانه و ۳ دبستان پسرانه. بقیه درحومه یا در بخش‌های دیگر ایالت مشکین پخش هستند. در تمام ایالت مشکین ۳ دبیرستان وجود دارد، یک دبیرستان دخترانه و یک دبیرستان پسرانه در خود خیاو و در بخش «گرمی» Qermi یک دبیرستان وجود دارد.

تعداد کل محصلین روزانه در تمام مشکین ۱۰۱۲۷ نفر است درسال تحصیلی ۴۳. که ۵۰۴ نفر از این عده در دبیرستان‌ها هستند و بقیه در دبستانها. جمعاً ۹۷۳ نفردختردرتمام‌مشکین تحصیل می کنند چه دردبستانها چه در دبیرستانها.

تعداد محصلین خود خیاو درسال ۴۳ دردبستان‌ها ۱۲۴۳ نفر و در دبیرستان‌ها ۴۲۶ نفر بوده. علاوه براین عده ۲۵۶ نفر شب‌ها در همان مدارس روزانه باعنوان اکابر تحصیل می کنند. بطورکلی در تمام مشکین ۲۱۴۶ نفر در سال ۴۳، مشغول تحصیل بوده‌اند.

روی‌همرفته طبق سرشماری سال ۳۵، یک‌درصدمردم درتمام‌ایالت مشکین و ۱۹ درصد در خیاوتحصیلات‌ابتدائی را تمام کرده‌اندوتعداد کسانی که در تمام ایالت مشکین دورهٔ دانشکده‌راتمام کرده باشند، از ۱۶ نفر متجاوز نیست.

در بارهٔ محل تولد مردم ساکن خیاو در نشریهٔ سال ۳۰ ادارهٔ آمار آمده است که ۹۷ درصد مردم مقیم این آبادی در داخل همین ایالت بدنیا آمده‌اند ودو درصدشان درشهرستان‌های مجاور. ویک درصدشان در خارج از ایران. جمعیت متولد در خارج از این ایالت درسال ۳۰، ۴۷۹۲ نفر بوده است که از آن عده ۲۰۰۷ نفر در اردبیل چشم بدنیا گشوده‌اند وبقیه در سایرجاها.

تعداد خانوار در خیاو ۱۳۹۲ بوده، و در تمام ایالت مشکین ۳۱۹۴۱ خانوار. میانهٔ نفرات خانوار ۵ نفر بوده است ودرنه درصد تمام خانوارها یک نفرباسواد وجود داشته است و در سه‌صد دویاچند نفر.

مشکل رتق و فتق امور، دیدار دوستان و فرار از تنهائی را قهوه‌خانه‌های متعدد خیاو حل می‌کند. سی‌وسه قهوه‌خانهٔ کوچک و بزرگ در خیاو پراکنده است. تعدادی ازاین‌ها مهمانخانه هستند که غذائی هم می‌پزند و چند اتاق هم درست کرده‌اند برای مسافران. قهوه‌خانه‌ها جور واجور است، کوچک و بزرگ و برسرنبش هر کوچه‌ای یکی دوتا.

سماوری لازم است و چند استکان و یک دوتا قوری که مدام کنار آتش باشند و یک ردیف قلیان آمادهٔ چاق شدن. قهوه‌خانه‌های اعیانی چائی را عددی یک‌قران می‌فروشند. بساط شان مفصل است و تعداد میز و صندلی‌شان بیشتر. یک رادیو یا صفحه گردانی دارند که مرتب صفحات مد روز را از بلندگوهای بالای دربه بیرون پخش می‌کنند. صاحبان این قهوه‌خانه‌ها اکثر اردبیلی هستند. مشتری‌هاشان

معلمین و کارمندان دولت ومأمورین ادارهٔ ریشه کنی مالاریا وآن هائی که خدمات دولتی دارند و یا مسافرانی که سر راه پیاده می شوند که گلوئی تر بکنند.

قهوه خانه های درجه دوم بساط شان ناجور تراست ، چندصندلی و و چند سکو و تعدادی مشتری که کاسب های دور وبر و زارعین محل هستند و آن هائی که دستشان بدهانشان می رسد و می توانند چائی را عددی ده شاهی بخورند. مشتری این قهوه خانه ها زیادتر ازقهوه خانه های اعیانی است.

قهوه خانه های درجه سوم دخمه هائی است باسقف کوتاه ودرهای شکسته بسته ، سماری کهنه ، اجاقی پرآتش وچندسکوی گلی. مشتری این ها فقرا هستند، دوتا چائی می خورندوده شاهی می دهند ، دراین جا هر مشتری باید قند خود را همراه داشته باشد . دفعات از همدیگر چند حبه قند قرض می گیرند و روز بعد پس میدهند. تعداد قلیان درهر قهوه خانه حداقل ده دوازده تائی هست . حتی در همین قهوه خانه هائی که گفتم چه وضع فزرتی و فقیرانه و مفلوکی دارند . تدخین یکی از مشغولیات و اعتیادات اکثریت مردم است. و معتقدند که تنباکو برای کسانی که در هوای رطوبی زندگی می کنند مفید و لازم است. در نواحی دورتر و حاشیهٔ مغان و قره داغ قلیان هائی درست می کنند از کدوتنبل و نی،و با آتش تپاله و تنباکوئی که در محل عمل می آید چاق می کنند،این قلیان ها به قلیان «کوراوغلی» مشهور است. بهرحال قهوه خانه ها محل اجتماعات مردم است و برخورد با یکدیگر . محل ملاقات است ومحل مذاکرات «پنیرپز» هاو «شیرپز» هائی که از دور

ونزدیک‌به خیاو سی‌آیند.

به تعاون و همکاری‌بآن صورتی که واقعاً اعتمادی‌درمیان باشد، زیاد معتقد نیستند. هم چنین‌به سازمان هائی که‌طبق نقشه‌های حساب شده و ناگهانی بآن‌ها عرضه شود.

شرکتهای تعاونی به ثبت رسیده در تمام ناحیه، دوازده شرکت بیشتر نیست که ۱۶۰۰ نفر عضو دارند. و تا پائیز ۴۳ هشت‌شرکت دیگر هم در شرف تشکیل بود. بهر صورت مردم به شرکت‌های تعاونی اعتقاد چندانی ندارند. تمام فعالیت شرکت‌های تعاونی عبارت بوده است. از تهیهٔ ۵ تن کود شیمیائی و توزیع آن بین اعضاء شرکت وهم‌چنین پخش ۱۳/۵ تن بذراصلاح‌شدهٔ گندم بازبین‌اعضاء. در دهاتی که تازه صحبت از شرکت تعاونی‌باب شده، دهاتی جماعت اصولاً نمی‌تواند ماهیت آن را در یابد. در «جمال‌لو» با اهالی نشسته بودیم‌و گپ‌می‌زدیم، صحبت از شرکت‌های‌تعاونی که شد معلوم گشت آن‌ها شرکت‌های تعاونی رادستگاهی می‌دانند که تنها قادر است کود برای دهاتی‌های عضو تهیه کند.

بهرصورت یادآوری این چند نکته را هم لازم می‌دانم که بانک اعتبارات کشاورزی و بانک‌عمران که شاید می‌توانستند گره کوچکی‌از کار زراعین را باز کنند، در این ناحیه‌شعبه‌ندارند، درعوض بانک‌های دیگر همه شعبه‌دارند.

کارخانه‌ای در این منطقه نیست. تنهاجنازهٔ یک‌ساختمان غول پیکر سرراه «منظم قالاسی» افتاده، کارخانه‌ای‌بوده که زمان‌رضاشاه‌برای

پنبه پاك كنی ساخته بودند، بی آنکه پنبهٔ کافی در آن نواحی کشت بشود. و هم اکنون عاطل وباطل افتاده مانده. با وجود آن همه معادن دست نخورده در دامنهٔ ساوالان وزمین های مستعد برای پرورش چغندرقند و سایر امکانات صنایع کشاورزی ، ۳۳ درصد مردهای این آبادی بی کار ومعطل برای خودمی گردند.

۱۰

کسب و کار اهالی خیاو - اصناف - کشاورزی - دامداری - زنبورداری - مرغداری - زندگی چوبان‌ها - علوفهٔ دام‌ها.

از سالها پیش کار مردم خیاو کشت وزرع و دامداری بوده، بعلت زمین های پر برکت و چراگاه‌های طبیعی. در ضمن محل رتق و فتق امور دادوستد هم بوده است، بعلت این که تنها آبادی بزرگی بوده نزدیک به ییلاقات شاهسون. جماعت فعلی خیاو بیشتر برای این منظورها از نقاط دور و نزدیک دور هم جمع شده بودند، با همهٔ ترس از غارت و چپاول جان و مال. خیاو نعمت و برکت فراوان داشته وهم‌چنین امکانات بی‌شمار.

گویا تنها بومی قدیمی خیاو، مقیم لوها بوده‌اند که محلهٔ کهنه و مخروبه‌شان شاهدیست براین قدمت و هم‌چنین اسم و رسم ساری و جاری‌شان.

و بقیه هرکدام از گوشهٔ دور افتاده‌ای آمده، در این جا رطل اقامت افکنده‌اند. مثلاً حاجی نوروزلوها از ارسباران آمده‌اندوعجم‌لوها از قره‌داغ. ساتلی‌ها از دهی آمده‌اند بهمین نام که هنوز هم آبادی معتبریست نزدیک خیاو. استاد محمدلوها طایفه‌ای هستند چادرنشین که بعدازاقامت درخیاو، عده‌ای ازآن‌هادو مرتبه از شهرنشینی دست کشیده به زندگی چادرنشینی برگشته‌اند. ازاین طایفه دومرد بزرگ ومشهوراسم‌شان باقی‌مانده، یکی همان ملاامام‌وردی که سرگذشتش رادرفصل تاریخ خیاو

آورده‌ام و دیگری حاج فرج بیدق دار که در جنگ‌های ترکمن صحرا چنان شهامتی نشان داده که هنوز جماعت خیاو عموماً و استاد محمدلوها خصوصاً بآن می‌بالند. ازالواها (عزیز علی‌لو؟) ها وحاج آقا کیشی‌لوها از سراب آمده‌اند. جدحاج علی اکبرلوها آل محمد نام داشته که از ده رازلیق سراب کوچ کرده‌آمده در خیاو ساکن شده. علاوه‌براین ها باید از محلهٔ درویش‌لوها نام برد که ساکنانش سالها کارشان درویشی بوده‌و گدایی و مداحی. اسم عده‌ای ازدراویش گذشته‌ورفته هنوزهم‌ورد زبان هاست. ازآن جمله‌اند: درویش‌اسد، درویش غلام، درویش حسنعلی، درویش الله‌وردی، درویش کاظم، درویش‌عمران، درویش‌سمیش که همه‌اعتبار و حیثیت بخصوصی داشته‌اند در تمام آبادی. امروزه روز هنوز عده‌ای هستند که با اسب و علم وخورجین و گاهی‌وقت‌ها باشمایل ائمهٔ اطهار می‌روند مزارع و مدح علی می گویند و روضه می‌خوانند و گندم گدائی می کنند و یاسی‌روند وسط طایفه‌های شاهسون باسیدبرهٔ لاغری ویامشتی کره ودستمالی کشک.

تا سال ۱۳۰۵ شمسی تنها همین ها بودند که‌بوسی خیاو شمرده می‌شدند، بعلاوهٔ آن‌هایی که در اثر کشتار گوسفندهاشان از طایفه‌ها آمده، تن به‌اسکان داده بودند. کارعمدهٔ این جماعت ـ منهای آن‌هائی که دادوستد می کردند و یا کارگرانی که برای طایفه‌ها لباس و کلاه و کفش می‌دوختند ـ کشاورزی بوده‌است ودامداری. اما وقتی‌سربازخانه در خیاو ترتیب داده شد، دیگران هم خبرشدند و چنین بود که در سال ۱۳۰۷ شمسی عدهٔ زیادی اردبیلی برای کسب و کار آمدند و جا اجاره کردند و بعد خانه و مغازه وآخرسر، زمین خریدندو خود به‌تجارت

مشغول شدند ، عده‌ای هم ، قهوه‌خانه و مسافرخانه دایر کردند برای استراحت مسافران و کارشان عجیب اعتبار پیدا کرد. هم اکنون ۸۰ درصد کسبه ومغازه‌داران خیاو[۱] ، اهل اردبیل هستند وبیشتر قهوه‌خانه‌ها و مهمانخانه‌ها را هم آن‌ها اداره‌می کنند، هم‌چنین تجارت عمدهٔ خیاو را.

علاوه بر کسبه و طبقه‌ای که از راه‌داد وستد زندگی می کنند، باید از طبقهٔ فرهنگیان و کارمندان دولت نام برد که چندسالی است زیادشده‌اند و تعداد قابل توجهی پیدا کرده‌اند. انگشت‌عدهٔ محدودی از کارمندان به کار دیگری هم بنداست. زمین قابل کشتی دارند ویا گاو و گوسفندی. و همین ها خانه وباغچه هم بهم زده‌اند زندگی نسبتاً آسوده وسرفهی می گذرانند. اما بیشترشان معلمینی هستند که با بخورونمیر زندگی می کنند. روزها در مدارس و عصرها در قهوه‌خانه‌ها دور هم جمع هستند ، هر کدام کتابی زیر بغل دارند و اخبار عصر و شب رادیو را گوش می کنند و روزنامه‌های عصر تهران را که سه روز بعدبه آنجا می‌رسدورق می‌زنند، بانتظار اینکه این طرف‌ها خبرهائی هست و یا کتاب‌های ارزان قیمت را دست بدست می گردانند و آرزوی روزی را دارند که به شهر بزرگ‌تر و بهتری منتقل شوند که از همهٔ مظاهر تمدن، حداقل سینمای کوچکی داشته باشد که بتوانند عصرها وشب‌هاشان رابا آن پر بکنند.

بهر صورت ۲۲ درصد جمعیت خیاو مشغول کشت‌وزرع هستند و ۱۶ درصد مشغول تجارت و کسب و کار. در حالی که این ارقام در تمام ایالت‌مشکین برای کشاورزی ۷۸ درصد وبرای تجارت یک‌درصد برآوردشده است.

۱ـ نزدیک ۳۰۰ باب مغازه در خیاو وجود دارد.

کشاورزی حرفهٔ عدهٔ زیادی از مردم این حوالی است، زیرا که خاك این ناحیه استعداد نسبی دارد به پرورش بسیاری از شتفی ها و صیفی ها. آنچه معمول این منطقه است و کشت میشود، بترتیب گندم است وجو و پنبه و جالیز کاری. باغداری و میوه پروری، کار و حرفهٔ دیگری است درحاشیهٔ کار اصلی کشاورزی که در بیشتر دهات اطراف به آن توجه می کنند، از آن جمله است باغات سیب و انگور دهات اطراف خیاو.

حرفهٔ اصلی «تات» ها کشتن ودرو کردن است ودامداری ایشان هم ، با اینکه در درجهٔ بعدی اهمیت قرار گرفته، بازبسته است به همین امر کشت وزرع. کشاورزی این ناحیه با همان اسلوب قدیم و با همان ابزار قدیم اداره می‌شود؛ خیش وگاو وگاوآهن. درحالی که درحاشیه و مرز این ناحیه ، یعنی دشت مغان ، کشاورزی بسرعت دارد ماشینی می‌شود. در این مسئله نه تنها نظر دولت تأثیر داشته، خود ساکنین مغان هم حساب کرده‌اند که باراه و روش تازه ، بهرهٔ بیشتری خواهند داشت. روی این اصل در تمام مغان نزدیک صد وهشتاد تراکتور وشصت وپنج کمباین مشغول کارهستند. بیشتر در اطراف گرمی ، بیله سوار ، شاه‌آباد ، پارس‌آباد ، ارشق.

این مسئله را هم نگفته نمی گذرم که «مکانیزه» شدن وسایل کشت منطقهٔ مغان از روی نقشهٔ مرتب و حساب شده‌ای نیست. بیشتر شتابزدگی و بی‌فکری در کار است تا تأمل و حساب . مثلاً ۲۱ - ۲۲ « مارك » مختلف تراکتور و کمباین در آن منطقه هست ، بی هیچ تعمیرگاه ثابت و سیاری که بتواند به لاشهٔ تراکتورها برسد. چرا که تعداد «مارك» ها زیاد است و هیچ کمپانی حاضر نیست بخاطرچند تراکتورش

که به منطقهٔ دور دستی مثل مغان فروخته، تعمیرگاهی هم براه اندازد. نتیجهٔ این شده که کشاورز بدبخت برای خریدن یک پیچ ومهره مجبور است هر چند وقت یک بار در مسافرت باشد و دنبال متخصص برودو هزینهٔ بیش تر از معمول را برای شفا و علاج ماشین تحمل کند وآخر سر، خسته و درمانده وعصبانی، مظهر امیدهایش راوسط بیابان رها بکند[1]. بهرحال چنین وضعی هنوز درمنطقهٔ مشکین پیش نیامده است واگرمردم از منافع یک کشاورزی مکانیزهٔ حساب نشده محرومند، ازمصائب ونا راحتی-هایش هم در امان هستند.

با اینکه گفتم منطقهٔ مشکین منطقه ایست آمادهٔ کشاورزی و کار عمدهٔ مردم هم کشاورزی است، ولی مردم اغلب از کمبود غلات در مضیقه اند. در خیاو و یا در سایر مناطق مشکین سیلو وجود ندارد. در نتیجه انبار کردن گندم ممکن نیست وهمه ساله مقدار قابل توجهی گندم یا جو از اطراف خریده می‌شود. آمار ادارهٔ کشاووزی نشان میدهد که درسال ٤۲ شمسی مقدار قابل توجهی غلات برای مصرف این منطقه

۱- من در اینجا «مارك» های مختلف تراکتورها و کمباین های موجود در دشت مغان را برای اطلاع نام می‌برم:

۱- ماکروس ۲- زیتور ۳- مان ٤- اشنایر ٥- ام.ام.دیزل ٦- روسی ۷- نافیلد ۸- پورش ۹- ام.ام. نفتی ۱۰- کیس نفتی ۱۱- ام تاز ۱۲- داود براون ۱۳ - بی.ام ۱٤ - فیات ۱٥ - سوپرپرش دیزل ۱٦ - زتور کوچک (چکسلواکی) ۱۷- سی‌هرسی ۱۸- سیلوفرگرین ۱۹- هانوماك بزرگ ۲۰- هانوماك کوچک ۲۱- ... و

خریداری شده. روهمرفته کوهستانی بودن این منطقه وناسرغوب‌بودن زمین درمقایسه با دشت مغان ازمیزان محصول بطورفاحشی کم‌می کند. هر تخم در خیاو و بطور کلی در تمام مشکین چه غربی و چه‌شرقی‌بین پنج تا ده تخم حاصل‌می‌دهد وقابل قیاس نیست با دشت‌مغان که‌از هر تخم‌چهل تا پنجاه تخم می‌توان برداشت کرد.

برای کشت هر هکتار زمین در این حوالی ، یک جفت گاوباید سه روز زمین را شخم بزنند و سه روز هم طول می کشد که زارع یا کارگر زراعتی‌بذرپاشی‌بکند ، روهمرفته‌شش روزلازم است تایک‌هکتار زمین کشت بشود. میزان لازم بذر برای هرهکتار زمین درحدود هفتاد وپنج الی صد کیلو است. اگر پول‌آب‌و کارگررادرحدود ۵ ریال‌حساب کنیم و درصورت تهیهٔ گاو وتخم ، هزینهٔ لازم برای کشت‌یک هکتار زمین هفده‌هزار ریال خواهد بود.

هم‌چنین است اهمیت‌آیش دراین منطقه. دردشت‌مغان که زمین خوب است و سرغوب ، احتیاجی به آیش نیست‌و کشت همه‌ساله‌بطور مرتب انجام می‌شود. اما در این منطقه،آیش بعنوان اصلی از اصول کشاورزی قبول شده. برای کشت هیچوقت کود مصرف نمی کنند. مخصوصاً در خود خیاو که مصرف کود اهمیتی پیدانکرده ، نه کود حیوانی و نه کودشیمیائی. ولی در صورت مصرف ، کودحیوانی بیشتر طالب دارد تا کودشیمیائی و دلایلش هم روشن است.

در مورد محصول گفتم که هم محصول شتفی و هم محصول صیفی در این منطقه‌عمل می‌آید ، با همان‌وسایل ابتدائی. ازمحصولات

شتفی اول گندم و بعدجو بیشتر کاشته می‌شود. گندم‌های جورواجوری را در این منطقه می کارند. یک‌نوع گندم بهاره وجوددارد که«یازلیخ بوغداسی»می گویند، بهترین نوع گندم در این محل است هم از حیث مرغوبیت و هم از حیث مقدار محصول. و دونوع گندم‌پائیزه هم‌وجود دارد ، یکی «قیرمزی‌بوغدا» که درتمام مشکین کشت‌میشودو محصول مرغوبی‌دارد ازلحاظ تجارتی و بازدهش هم خوب و رضایت بخش است. اشکال عمدهٔ این گندم اینست که در برابر سیاهک و یا زنگ گندم بیش از حد حساس است. چنانکه‌مقدار محصول را از صد درصد به پنجاه درصد تقلیل می‌دهد. دومین پائیزه «ساری بوغدا» (گندم زرد) نام دارد که‌درمشکین کشت نمی‌شود ، بازدهش در منطقهٔ مغان فوق‌العاده خوبست.

نوع دیگری گندم در این ناحیه کشت‌می‌شود که «آغ بوغدا» (گندم سفید) نام دارد و بازمستعدهمان‌سیاهک. گندم ۴۸۲ چندسالی است که بین کشاورزان منطقهٔ مشکین توزیع شده ، محصول‌نسبتاًخوبی داده‌است. هم‌چنین گندم امید و گندم طبس که برای‌آزمایش چندسالی است که‌می کارند و نتیجهٔ مطلوب گرفته‌اند.

از محصولات صیفی ابتدا ذرت«پیغمبربوغداسی» (گندم پیغمبر) را نام می‌برم به جهت‌فراوانی کشت،واگر گفته‌شودمزارع ذرت‌هرآبادی کمتر ازمزارع گندم یا حداقل جو نیست اغراقی در کار نبوده . نوع علفی ذرت راکه برای تغذیهٔ دام مصرف می کنند ، خیلی بیشتر از انواع دانه‌ای‌می کارند. زیرادربیشتر جاهاذرت علفی‌تنهاآذوقهٔ زمستانی دام‌هاست. وهم ازساقه‌های بادوام همین‌نوع ذرت است که دهاتی‌ها

دسته جارو می‌بندند و بکار میبرند . نوع دانه‌ای تنها مصرف خوراکی دارد. بعد از ذرت ، چغندر زیاد کشت می‌شود . زمین های اطراف خیاو برای پرورش و رشدچغندر استعداد خاصی نشان میدهند. از جمله ده «پری‌خانلو» -یکی از اقمار خیاو- محصول عمده‌اش چغندر است که انبار می کنندو در زمستان تنورپز کرده به بازارخیاومی‌آورند. و دو نوع ارزن هم در این ناحیه کشت می‌شود، نوع آمریکائی محصول و نتیجه خوبی نداده‌است و «ساری‌داری» (ارزن زرد) محصول بادوامی است در برابر آفات و سال هاست که در این ناحیه کشت می‌شود.

برنج را در حواشی رودخانهٔ «قره‌سو» می کارند .دوطرف رودخانه را که مزرعهٔ برنج باشد شامات‌می گویند.

در خیاو هرمالک، زارع زمین خود است وبالعکس. هرچند که ممکن است مالکی زمین خود را با شرایط‌جورواجور صدسال‌وصدوپنجاه سال پیش باجاره بدهد. ولی باهمهٔ این احوال در خود خیاو روابطی باسم روابط زارع و مالک بآن‌شکل وصورتی که درآبادی‌های کوچک و دیگر جاها وجود داردنمی‌بینیم .در صورتیکه شهر در همه‌حال قیافهٔ یک شهر زراعتی را دارد.

هر زارع اهل خیاو، با یک جفت گاو و یک کارگر زراعتی بعد از حاصل چینی نصف محصول برایش می‌ماند و نصف دیگر صرف علوفهٔ گاوها و مزد کارگر می‌شود . با این حساب زندگی زارع شهری، زندگی چندان مرفهی نیست .درآمد سالانه هیچوقت کفاف مخارج سالانه را نمی‌دهد و بهمین جهت‌است هرزارع درفرصت‌مناسب

می‌رود به عملگی یا شاگردراننده می‌شود و یا اصرار دارد که بهر صورتی در یکی از ادارات دولتی استخدام شود. یادتان باشد که با نصف محصول سالانه مجبور است هرچند سال یک بار هم زمین را به آیش بگذارد. در حاشیهٔ زندگی این زارعین، وضع آن عدهٔ فقیر را هم در نظر بیاورید که موقع درو می‌ریزید بیرون و مثل موش‌های گرسنه پاورچین پاورچین کارگران درو گر را دنبال می کنند، تا خوشه هایی را که‌از دهان داس جدا شده روی زمین می‌ریزد، جمع کنند تا با همین خوشه های پراکنده، شکم عائله‌ای را در زمستان سیاه سیربکنند.

کشت قاچاقی توتون و تنباکو در اطراف خیاو، با همهٔ تهدیدها و ترعیب ها هنوزهم ادامه دارد. من مرزعه های کوچک‌وبزرگ توتون را خودم در حاشیهٔ مزارع قره‌باغلاردیدم، نرسیده‌به‌آن قبرستان‌قدیمی اوایل دورهٔ اسلامی. هم‌چنین مشهور است در«گلین بولاغی»زن‌ومرد با کاغذروزنامه‌وتنباکوی کشت‌خودشان، سیگارهای بلندبلندسی‌پیچندو تمام مدت روز را که بیدارند هیچوقت از تدخین دست نمی کشند.

و آخر سر اسمی می‌برم از آفات نباتی این‌منطقه، که با هردفعه شیوع، گرسنگی مردم‌این‌ولایت‌را بیشترمی کنند واین ها هستند:لیسه‌شته - زنگ گندم - سیاهک گندم - لکهٔسیاه -لکهٔسفید وبالاخره‌ملخ که هر چندسال یک‌بار هجوم‌می‌آوردومزارع وشامات وجالیزهارامی‌خورد. برای دفع ملخ خندق‌های بزرگی می کنند و به آن‌ها آب می‌بندند و دهاتی‌ها دسته‌جمعی ملخ هارا کیش می کنندوملخ هامی‌پرند وسی‌پرند

و می‌ریزند توی آب وآنوقت خندق‌ها را پرمی کنند و ملخ های همیشه گرسنه را زیرخاك می‌پوشانند.

دامداری روزبروز دارد از رواج می‌افتد، سی و چهل سال پیش حرفهٔ اصلی مردم خیاو دامداری و کشاورزی با هم بوده است. ولی امروزه روز دامداری کم‌شده. زیرا برای تات نشین، نگهداشتن گاو و گوسفند بی آنکه ییلاق قشلاق بکند کاریست مشکل وطاقت فرسا از یک‌طرف و از طرف دیگر کم شدن چراگاه‌های خیاو و نداشتن علوفهٔ کافی و هزینهٔ زیاد نگهداری دام در شرایط شهر نشینی. همهٔ این هاست که بناچار دامداری را محدود می کند. تا چند سال پیش هر کشاورز علاوه بر کشت و زرع، ده بیست گاو و تعداد قابل توجهی گوسفند هم داشت. اما امروزه بندرت کسی راپیدامی کنی که صاحب بیش از دو یا سه گاو باشد. اصولاً اگر کسی مایل باشد با دامداری زندگی کند، چاره‌ای ندارد که چادرنشینی را برگزیند و همین کار را هم می کند. چندسال پیش طایفه‌ای باسم «قره‌لر» که کارشان تنها دامداری بوده، از شهر نشینی دست کشیده، چوب و نمد خریده راه افتاده‌اند طرف صحراوحالا مدت هاست که ییلاق قشلاق می کنند وزندگیشان مثل طایفه های شاهسون اداره می‌شود. روهم رفته زندگی بیست الی سی درصد مردم خیاو هنوز هم به دامداری بستگی دارد. در حال حاضر بزرگ‌ترین دامدار شهرخیاو مرد یست‌الله‌قلی اوغلی نام که سی گاو دارد و نزدیک چهار و پنج هزار گوسفند که همه را به ییلاق قشلاق می‌فرستد. مسئلهٔ اصلی برای دامداری، مسئلهٔ مراتع و چراگاه است. تاچندسال پیش دونوع چراگاه درخیاو وجود

داشته ،چراگاه‌ها ومراتع عمومی، چراگاه‌های شخصی وملکی . چراگاه‌های عمومی همان مراتع و کوهپایه های ییلاقی بوده وچراگاههای ملکی، بیشتر مالکین عمده داشتند ودیگران برای چرای دام هاشان اجاره می پرداختند .اما بعد هر کس دست وپائی کرد، قطعه زمینی یا گوشه و زاویه‌ای از شیب رودخانهٔ خیاو را تصاحب کرد . اما امروزه چراگاه‌های ملکی روز بروز تحدید و کم می‌شود . بعلت ساختمان وایجاد محله های تازه وسربازخانه ومناطق قوروق که روزبروز وسعت پیدامی کند .

اما بین چادرنشینان مراتع دو گونه است : ۱ - «خام» ، مرتعی که چریده نشده . ۲ -«اورن» Oran مرتعی که‌چریده‌شده . صبح گوسفندها را می‌برند به «اورن» تا دم ظهر و بعد دوباره برمی گردانند به اردو و آن ها را بغل تپه‌ای جمع می کنندودراصطلاح می گویند که گوسفندرابه سنگ زدیم یابرای‌خواب‌بردیم .«داشاوورماخ» یا«یاتاغاوورماخ» . بعد از ظهر دوباره می‌آورند به«اورن» . تا نزدیکیهای غروب همه در«اورن» هستند و آنوقت چوپان همه را می‌برد طرف «خام» . تا سیاهی شب ، گوسفندها همه «خام» می‌خورند و بعد برمی گردند به اردو . وسط آلاچیق ها را که محل خوابیدن گوسفندهاست « آرخاج » Arxâj گویند .

در قشلاق هم همین کار را می کنند .منتهی‌ظهر که گوسفندها را به کنار اردومی‌آورند ، به بره‌ها شیر می‌دهند و بعدازسواکردن،بره‌ها را می‌برند به آخورها و گوسفندها را دوباره برای چرا .

در خود خیاو بخاطر خیلی ضرورت هامسئلهٔ دامداری‌و کشاورزی بهمدیگر بستگی پیدا می کند . کسی که دامداری می کند ، برای تهیهٔ

لوفه و کاه زمستانی لازم است که مزرعه‌ای داشته باشد تا مجبور نشود هر گونی کاه را سی ریال بخرد. نکته‌ای که تذکرش لازم است اینکه چراگاه‌های عمومی بدین معنی نیست که صاحب ومالکی نداشته باشد. بلکه مقصود چراگاه‌هائی است که در ییلاقات و دامنه‌های ساوالان افتاده وباسم فلان طایفه وبهمان بیگ شهرت پیدا کرده وتازه صاحب و مالک چراگاه هم باید برای دامهائی که در آن‌جا می‌چرد مبلغی باسم «علف‌چر» بدولت بپردازد که سال‌ها پیش آرتش مأمور وصول آن بود و امروزه ادارهٔ جنگل بانی این کار می کند. «علف‌چر» در سال ۴۳ چنین وصول شده است[1].

برای هر:

بز	۲۲ ریال (بخاطر اینکه بز جلوتر حرکت می کند وحتی ریشهٔ علف‌ها را هم می خورد.)
گوسفند	۲۰ ریال
اسب	۵۰ ریال
قاراباش	۴۰ ریال
شتر	۵۰ ریال

در این‌جا لازم است آمار تقریبی منطقهٔ مشکین را از نظر دام معلوم کرد، تا روشن شود که در مراتع این ناحیه چه تعداد گاو و گوسفند مشغول چرا هستند.

گاو	۶۲۱۰۰ رأس
گاومیش	۴۵۰۰ »
بز	۴۵۰۰۰ »

۱- این ارقام از پرس وجو با طایفه‌های شاهسون بدست آمده.

اسب	۵۰۰۰	رأس
قاطر	۸۰	»
الاغ	۳۰۰۰۰	»
شتر	۵۵۰۰	»

و نزدیک به نیم میلون گوسفند.

بعد از مسئلهٔ چراگاه، هزینهٔ چوپان‌ها مطرح است. چوپان‌ها کسانی هستند که زمین وثروت و احشامی از خود ندارند. چه آن‌ها که در خیاو کارمی کنند و اطراف خیاو و چه آن‌ها که برای طایفه‌ها کارمی کنند.

زندگی چوپان شاهسون تقریباً یک چنین طرحی دارد: صاحب کومهٔ کوچکی است که با زن و بچه‌اش در آن جا زندگی می کند و چند تکه جاجیم و نمدپاره و پوشاکی که بزحمت بدنش را می‌پوشاند. سفرهٔ نان و نی‌لبکش را هیچوقت از خود دورنمی کند. و اگربا ایشان زیاد نشست‌برخاست بکنی متوجه می‌شوی که آنها از بس تنهادرکوه و بیابان زندگی کرده‌اند که حتی حرف‌زدنشان‌ساده شده، درهمهٔ صحبت‌هاشان بیش از سیصدچهارصد کلمه به کارنمی‌برند. چوپان‌ها هیچوقت حق ندارند گله را ترک بکنند، حتی شب‌ها را هم در طویله و «آرخاج» می‌خوابند. مزدی که برای کارشبانه‌روزیشان می گیرند، ناچیزاست. هرشش‌ماه برای ۲۵ گوسفند یک گوسفند می گیرد وهرچوپان‌نمی‌تواند بیش از صد گوسفند راموا‌ظبت کند. با این حساب‌مزدسالانهٔ یک‌چوپان هشت گوسفند می‌شود، بعلاوهٔ آب و نان و غذائی که ارباب بوی می‌دهد. اما در بعضی طایفه‌ها و درمغان وضع طور دیگرست. برای هر

بیست‌وپنج گوسفند دو بره مزدچوپانست. هرچوپان بعد از یکسال کار، شانزده برهٔ تازه بدنیا آمده را از ارباب دریافت می کند. و موقعی که در ییلاق هستند پشم گوسفندها هم بوی می‌رسد. بعضی از چوپان‌ها تنها مواظب بره‌ها هستند، گلهٔ بره‌ها ومادرها رامی‌برند به‌چرا. شیرتمام گله در روزهای یکشنبه مزداین هاست. بدین جهت یکشنبه هارا «سوت گونی» (روز شیر) می گویند. اما در خود خیاو وضع جور دیگری بوده ، چوپان‌ها، نه که ییلاق و قشلاق نمی کنند مزد کمتری هم دارند. برای بیست گوسفندسالانه یک‌بره‌می گیرندونان‌وخوراکی ومختصرپول ته‌جیبی. البته عده‌ای هم زندگی بهتری دارند و مزد بیشتر. تا سال ۱۳٤. «ناخیر»[1] درخیاو بوده. گاودارها صبح گاوهاشان را جمع می کردند در یک میدانچه و «ناخیرچی» آن‌ها را به صحرا می‌برد. «ناخیرچی» ها علاوه برمزدی که سالانه می گرفتند، شیر روزهای یکشنبه هم مال آنها بود. بعلاوه شب موقع تحویل گاوها ازهرصاحب گاوهم یک‌عددنان دریافت می کردند. البته تاوقتی که تعداد گاو درشهرتا آن‌حدقابل توجه‌بود که بصورت گله بیرون‌شهر می‌فرستادند. گاهی وقت‌ها هم‌ترتیباتی‌می‌دادند که تمام مدت تابستان، گاوهارا درییلاقی که‌قوروق‌نیست یابی‌صاحب افتاده ، نگهداری کنند. ورودوخروج گاوهااز آبادی مبداء وقت‌اهالی بوده . غروب را با آمدن «ناخیر» و ساعت کار روز راباخروج «ناخیر» ازشهر تعیین می کردند.

تمام دام‌هارا از اواخربهار تا اواسط پائیز به‌چراگاه می‌فرستند. ولی از نیمهٔ دوم آبان ماه که سوزو سرمای زمستانی سرمی‌رسد، ساوالان و تمام آبادی زیر برف پوشیده‌می‌شود، حیوانات‌رادرطویله‌نگهمیدارند،

۱- گلهٔ گاو را گویند.

با علوفهٔ ذخیره شده . هرچند که دامداری روزبروز دارد درخیاو تقلیل پیدا می کند، ولی وابستگی به دامداری وعلاقه به گاو و گوسفند و زندگی شبانی در رگ و خون مردم باقی مانده . مثال می‌آورم خانهٔ دامداران را که گرچه دیگر گاو و گوسفند زیادی در کار نیست، ولی دست به ترکیب خانه وزندگیشان نزده‌اند وهیچوقت هم از کنار گاوو گوسفندی که دارند دور نمی‌روند . میش و گوسفند وبره‌ها را قاطی گاوو گوساله در طویله نگهمیدارند . با مختصر پرچین و حصاری که تازه بدنیا آمده‌ها زیر لگد له نشوند . با آنها زندگی می کنند ومواظب بچه‌هاشان هستند هم چنین مواظب شیر و پشم‌شان . وقتی هم که بره یا گوساله‌ای بمیرد ، نعش سازی می کنند . برای اینکه مادر از شیردهی نیافتد، پوست بره‌یا گوساله را از کاه پرمی کنند و می گذارند کنار آخورمادر و مادر به خیال اینکه هنوز بچه‌اش زنده‌است شیردهی را قطع نمی کند .

گوسفندها را با بزرگی و کوچکی گوش‌شان نام می گذارند:

۱-« کره» Kara - گوسفندی که گوش کوچک دارد .

۲-« کوره» Kura - گوسفندی که گوش های متوسط دارد .

۳-«قولاخ لی» (گوش دار) - گوسفندی که گوش های دراز دارد .

و برحسب سن هم نام های گوناگون دارند :

۱- کمتر از یکساله را «قوزی» می گویند .

۲- برهٔ یکساله را «تولی» .

۳- گوسفند دوساله را «ارکک» می‌نامند .

٤- «آغ دیش»- گوسفند سه ساله را می گویند .

٥- «قره‌دیش»- گوسفند چهارساله را می گویند .

۶- و«اووژ» Owaj گوسفند پنج ساله را.

شتر یکی از وسائل حمل و نقل ایلات شاهسون است و فراوان نگهداری می‌شود. اما در خود خیاو کمتر است. ولی در بعضی دهات تا اندازه‌ای فراوان می‌توان دید. زیرا حمالی زندگی چادرنشین ها به عهدهٔ شتر است که تمام مسافت کوچ را با تحمل زیاد طی طریق می کند و هیچوقت خسته نمی‌شود و بی‌توقع است. وسیلهٔ نقلیه ایست که براحتی از همهٔ کوه‌ها بالا میرود و پائین می‌آید. بی‌وجود شتر کوچ امکان پذیر نیست. چوب‌های آلاچیق را می‌بندند به دو طرف کوهان و اثاث و«فرماش» ها و تمام زندگی را بارش می کنند. پیرزن ها و آن مایی را که نمی توانند سوار اسب شوند یا قدرت پیاده روی ندارند، سوارش می کنند. علاوه بر این ها شتر بین چادرنشین ها حیوان مقدسی هم هست. زینتش می کنند، دعا و عروسک به گردنش می‌بندند. بیشتر روز اول کوچ شتری را زینت کرده آخرین عروس طایفه را سوارش می کنند که تا اولین اترود، جلو همه راه می‌رود.

مشهور است که شتر تاب تحمل هر مصیبتی را دارد. هم زندهٔ صاحبش را حمل می کند و هم مردهٔ صاحبش را. وقتی یکی میمیرد لنگه کفشی را به گردن شتر آویزان می کنند و بگوشش می گویند که فلان کسک مرده توباید ببریش به فلان یا بهمان قبرستان. این حرف‌ها را می گویند تا شتر نترسد و زهره نترکاند. آنوقت مرده را توی «مافیرقا» Màfërgà [1] می‌پیچند و می‌بندند به روی شتر و راه می‌افتند طرف خانهٔ آخرت.

۱- از چند تکه چوب و نمد درست می کنند. یک نوع تابوت باریک و مخصوص است.

شترها باز انواع و اقسام دارند و اسم های بخصوص محلی:

۱- شتر نر دو کوهان دار را «بی غیر» Bëqër می گویند.

۲- شترمادهٔ دو کوهان دار را «هاچامایا» Hâçâmâyâ .

۳- «لوك» Lok نژاد بخصوصی است.

٤- هم چنین «نر» Nar نژاد و جنس بخصوصی است.

٥- «جار» Jâr یک نژاد دیگر است.

٦- مادهٔ «لوك» را «آروانا» Ârwânâ می گویند.

۷- «مجی» Maji که بچهٔ نر را گویند.

بچهٔ بیغیروهاچامایا ، «بیغیر» است یا هاچامایا.

از لوك و مایا ، لوك بدست میآید و یامایا.

بچهٔ نررا «جار» می گویند.

و بچهٔ «جار» را «مجی» Maji .

بچهٔ شتر نر را «یورداقاییدان» (اردوبمان) می گویند، زیرا که معتقدند کم هوش است و نمی‌تواند در کوچ شرکت بکند و همیشه می‌خواهد که از صحرا بگریزد و برگردد به اردو.

از بیماریهای دامی ، در محل ومنطقهٔ مشکین شهر ، چهاربیماری پیروپلاسموز ، استرونژیلوزریوی ، استرونژیلوزمغزی ، کپلک عمومیت بیشتری دارد.

گفتم تابستان را دام ها در صحرا و مراتع هستند. اما زمستان ها بجز عده‌ای که می‌توانند گاو گوسفندشان را بفرستند به قشلاق ، بقیه،

احشام خود را در طویله‌ها ، از چنگ سرما و کم غذائی حفظ می کنند .

تهیهٔ علوفه برای زمستان دام‌ها ، قسمتی از وقت دامدار را در تابستان و پائیز اشغال می کند .

یونجه معمول‌ترین علوفه‌ایست که در تابستان کشت می شود . یونجه را معمولاً موقعی درو می کنند که به گل می‌نشیند . یونجه را بااسبابی بنام «درگز» Darqaz درو می کنند . ودر خرمن بصورت رشتهٔ طویلی جامی گذارند و آن را جمه Jama یاوله Wala نامند . یونجه‌ها وقتی زیر آفتاب خشکید بار الاغ کرده ، می‌آورند به خانه و در پشت بام یا در محلی انبار می کنند و این انبار را «تایا» می گویند . یونجه را معمولا در دو نوبت درو می کنند . چین اول را ، « هوه دورا » Hawa Durâ گویند و چین دوم را « پشه دورا » Pecha Durâ . « هوه‌دورا » خالص نیست و با دیگر رستنی‌ها مخلوط است . و ارزشش از « پشه دورا » خیلی پائین‌تر است . غذای دیگر زمستان دام‌ها، پولش Pulech نام دارد . پولش محصول ساقهٔ ذرت است که در خیاو « پیغمبر بوغداسی » (گندم پیغمبر) می گویند . اما قسمت عمدهٔ غذای زمستانی دام‌ها کاه است ، محصول ساقهٔ گندم . معمولا همه‌سال بعد از درو و خرمن ، ساقه‌های گندم را یک جا جمع می کنند و دو گاو را بهم بسته، اسبابی‌را بنام «ول»Wal روی ساقه‌های گندم می کشند تا خرد شود و بعد باد می‌دهند و غربال می‌زنند .

در زمستان یونجهٔ خشک را بااسبابی بنام «چین» Çin خرد کرده و با کاه مخلوط می کنند . این مخلوط را «مجه» Meja می گویند . «مجه»

را می‌ریزند توی آخورها و ته ماندهٔ آن را بعداً ازآخورها جمع می کنند برای سوزاندن و یا گرم کردن خانه ها و آن را «موشکوت» Möshköt می گویند.

علاوه براین ها از پنبه‌دانه ها هم که دامداران بآن ها «چی ییت» می گویند و هم چنین از «نواله» استفاده می کنند. گاودانه (کوروشنه) Kurushna هم غذای متداول دیگر دام هاست.

شیرو پنیرو کشک وماست ازمحصولات متداول داسی است و کرهٔ خیاو ودهات اطراف ومخصوصاً مال ییلاقات به بسیاری ازشهرها صادر می‌شود، از آن جمله به تهران وتبریز. برای خریدن محصولات داسی عدهٔ زیادی ازتبریز وسایرشهرها هجوم می آورند به خیاو وسی روند وسط طایفه ها. ازاوایل بهمن ماه که فصل شیردهی گاو و گوسفندشروع می‌شود عدهٔ زیادی ازاین اشخاص با کلاه های شاپو وجیب های پراسکناس، قهوه‌خانه های خیاو را پر می کنند، بدون استثناء همه حسابگرند و بخاطر شغلشان به «پنیرپز» یا «شیرپز» مشهور هستند. از محصول داسی دیگر که باید نام برد پشم گوسفندهاست. روی این اساس اگر اهمیت صدور محصولات داسی این منطقه را در نظر بگیریم، اول باید از پشم نام ببریم ودر درجهٔ دوم ازکره. مقدارشیر این منطقه بخاطر سرغوب بودن علوفه درمقایسه با سایر نقاط، زیاداست. مثلاً هر میش روزانه درحدود ۷۰۰-۸۰۰ گرم شیر می‌دهد و هرماده گاو در حدود ۲ تا ٤ کیلو.

خیاو و دهات اطراف، بخاطر وضع طبیعی و تنوع نباتات استعداد

فوق‌العاده مناسبی دارد برای حرفهٔ زنبورداری. حرفه‌ایست کم زحمت و پردرآمد، که سرمایه می‌خواهددردرجهٔ اول وآگاهی علمی‌در درجهٔ دوم و مهم‌تر از همه دستگاهی حاسی و راهنما.

همه ساله تعداد قابل توجهی از زنبورها را بیماریهای گوناگون نفله می‌کند و زنبوردار بی‌اطلاع، بیماریهای زنبور را هم‌مثل کم‌آبی و خشکسالی، نتیجهٔ تقدیر میداند و نمی‌داند که این‌ها قابل علاج است و جلوگیری. هر روز که‌می گذرد تعداد کندوها وزنبورداران خیاو کم‌تر می‌شود. امروزه حداکثر کندوهای یک زنبوردار از صد وپنجاه تا دویست کندو بیشتر تجاوز نمی‌کند. تا چند سال پیش، کندوها همه سبدی بود که از شاخه‌های نازك درخت می‌بافتند و رویش را خمیر می‌گرفتند. اما از سال ۱۳۰۷ که‌مردی بسیو«اوکنان» نام‌یک واخوردهٔ آرتش فرانسه که ترك تبعیت کرده به خیاو پناه آورده‌بود - با همکاری مرد دیگری‌باسم مهندس مجیدعدل کندوهای‌نوع جعبه‌ای را متداول ساخت. اما کندوهای نوع سبدی هنوز بطور کامل متروك نشده، در دهات دور افتاده و اطراف‌خیاو هنوز هم‌معمول‌است‌وشایع. ولی بهرصورت شماره‌شان در خودخیاو از صد کندو تجاوز نمی‌کند.

کندوهای جعبه‌ای را در خودخیاو درست می‌کنند. جعبه‌هائی هستند به‌طول چهل‌وهشت سانتیمتر، عرض چهل‌وچهارسانتیمتر وارتفاع سی‌وشش سانتیمتر. اندازهٔ جعبه‌ها همیشه ثابت است، کوچک‌وبزرگ نمی‌شود. اما ابعادسبدها برحسب سلیقهٔ صاحب کندو تغییرمی‌کند. گاهی کوچك و گاهی بزرگ‌است. ولی‌قطرآن همیشه بین بیست‌تاسی‌سانتیمتر ثابت‌است. عسل کندوهای‌سبدی راطبق‌سلیقهٔ روزگاران پیشین، با موم

می‌فروشند ولی عسل کندوهای ایتالیائی یاجعبه‌ای را معمولا با اسباب مخصوصی «سانتریفوژه» می کنند، موم از عسل سوا می‌شود، عسل صاف شده را می ریزند در قوطی های دو ویک ونیم کیلوئی. کاغذی هم می چسبانند روی قوطی ها وباعنوان «عسل سبلان» می فرستند به بازار. محصول کندوها هم برحسب نوع کندو فرق می کند. هر کندوی ایتالیائی محصول سالانه‌شان بطور متوسط ده کیلو است و کندوهای سبدی پنج کیلو. این ارقام همیشه ثابت نیست و با تغییر عوامل مختلف فرق می کند. هر کندوی جعبه‌ای بین پنج الی بیست هزار زنبور دارد. ولی تعداد زنبور کندوی سبدی کمتر است و حداکثر به پنج هزار می‌رسد. زنبورهای این ناحیه بیشتر نژاد ایتالیائی است. نژاد دیگری هم در این منطقه وجود دارد باسم نژاد قفقازی. بیماری عمدهٔ زنبورهای این ناحیه، همان بیماری مشهور لوك Loque است که زنبورداران محلی آن را «لوکه» می گویند. «لوکه» نمی گذارد که تخم زنبورها بارور شود. گویا آفتی است منحصر به مناطق سرطوبی، خیاو و دامنه های ساوالان هم که سرطوبی است. مطلبی که گفتم و باز تکرار می کنم این که تعداد زنبورداران خیاو روز بروز کم می‌شود، به‌عللی که اول صحبت گفتم. زنبورداران خیاو از شمارهٔ انگشتان دو دست تجاوز نمی کنند. من در این جا اسم هاشان را می‌آورم و تعداد کندو هاشان را تا رقمی بدست داده باشم:

حاجی قنبر ۱۵۰ جعبه

حاجی فیروز ۱۵۰ جعبه

حاجی فیاض ۱۲۰ جعبه

میرابراهیم ۱۱۰ جعبه

میرحاجی ۱۱۰ جعبه

حاجی‌حسین ۱۰۰ جعبه

افشار ۸۰ جعبه

اسکندراوغلی ۲۵ جعبه

مجموع کند و هایی که درخیاو وجود دارد طبق آماراداره کشاورزی ۱۳۱۵ جعبه است. گفتم غیر از خیاو ،دردهات اطراف هم زنبورداری رواج دارد و آبادی‌هایی که زنبورداری در آن جاحرفه‌ایست و عده‌ای بآن مشغولند این هاست: ۱- مزرعه خلف ۲- انار ۳- قصابه ٤- پری‌خان ٥- پیرعلیلو ٦-ساچلو ۷-بلوس ۸-دستگیر ۹- جبدره ۱۰- نصرآباد.

مرغداری حرفهٔ مستقلی نیست ، هرزارع و هرکسبه در خانهٔ خودمرغداری هم‌می کند. هم‌چنان که گاو و گوسفند هم نگهمیدارد. ولی عده‌ای بودند که از این راه‌بساط‌زندگیشان‌جورمی‌شد. وبازبه‌عللی در این کار هم وقفه‌ای حاصل شده ،وقفه که نمی‌شود گفت، یک نوع بی‌علاقگی. علت عمده ، آمیزش نژاد مرغان این ناحیه‌بانژادامریکائی است‌وعدم مقاومت‌نژادامریکائی درمقابل آفت‌هاوبیماریهای بومی. نژاد ایرانی‌تاچندسال‌پیش اکثریت‌داشت. مرغ های کوچکی هستند کم‌پرو کم گوشت ولی خاصیت تخم گذاریشان‌فوق‌العاده‌است. یک‌مرغ نژاد ایرانی نزدیک ۱۰۰-۱۵۰ عدد درسال تخم می کند. ومقاومت‌زیادی‌هم دارد در مقابل بیماری‌ها. ولی از زمانی که با نژادامریکائی مخلوط شده ، حساسیت شدیدی پیدا کرده‌اند و نتیجه کشتار فراوانی است که هرچند مدت یک‌بار بسراغشان‌می‌آید. نژاددیگری که‌از مدت‌ها پیش

در این جا نگهداری می‌شود نژاد «پلیموت» است. حنائی رنگ، پرزیاد و فوق‌العاده حساس در مقابل بیماری. نژاد دیگر «رودایلن» است باز با پر زیاد، قرمزرنگ و پرگوشت که حتی ممکن است و زنشان به‌دو کیلوبیشتر هم برسدوباز فوق‌العاده حساس دربرابر بیماری‌ها. بیماری‌های شایع طیور در این منطقه عبارتند از «لگوز» که باسیاهی یک‌طرف صورت پیدامی‌شودومرغ راروزدوم نفله‌می کند. «کریزا»، همان‌سرماخوردگی که سه روز طول می کشد، باز عاقبتش مرگ است وهم‌چنین دیفتری و اسهال‌های سیاه و سبز و سفید. بهرصورت، مرغداری حرفهٔ مستقلی نیست‌وفقط‌دلالانی هستند که از خانه‌ها مرغ وجوجه جمع می کنندودر آبادی‌می‌فروشند که‌عده‌شان‌انگشت‌شماراست‌وهمه‌مشهورومعروف‌محل. بهرحال بطور تقریب تعداد سیصد و پنجاه هزار طیور در منطقهٔ مشکین شهر وجود دارد.

۱۱

بهداشت ـ طبابت ـ دردهاشان راچگونه دوا
می کنند ـ درمانهای محلی ـ وضع عمومی تغذیه ـ
آش‌ها ـ شورباها ـ و نان.

خیاو گوشهٔ دور افتاده ایست و از خیلی لحاظها فراموش شده. چندسالی بیشتر نیست که بهداری وشیروخورشید، درمانگاهی در آن جا برپا کرده‌اند. تمام منطقهٔ مشکین هشت طبیب دارد که سه نفرشان در خود خیاو، دونفر در پارس آباد و دو نفر دیگر در «گرمی» و یک نفر در بیله‌سوار مشغولند، طبیب هائی که برای گذراندن دورهٔ خارج از مرکز باین گوشه آمده‌اندو یا مستخدم بهداری وشیروخورشید هستندو گاهی هم طبیب آرتشی. درخود خیاویک نفر داروساز است ویک داروخانه و یک نفر قابلهٔ دیپلمه که همیشه پیدایش نیست. دوا درمان‌های درمانگاه یک نوع از سرباز کردن است مثل همه‌جای دیگر. برای جماعت پشت کوه اگر حادثه‌ای پیش بیاید و احتیاج به عمل جراحی پیداشود بهر ترتیبی شده باید خود را به تبریز یااردبیل برسانند، باوجودعدم وسیله و راه‌های خراب.

هم اکنون درکنار قلعه دست‌اندر ساختمان بیمارستانی هستند بیست‌وپنج تختخوابی که شاید گرهی از کار مردم بگشاید.

معالجهٔ اصلی دردهای مردم به عهدهٔ عطار و بقال وشکسته‌بند و ماماهای محلی است و بیشتر باسید آب‌های معدنی اطراف ساوالان زنده

هستند که در بهار و تابستان با هزار مکافات خود را می‌رسانند به «قو-تورسویی» یا «شابیل» و «سویل» و معتقدند که این آب‌ها درمان تمام دردهای آدمی است.

اما طبابت اصلی به‌عهدهٔ آن‌هائیست که‌عمری گذرانده، پیرهنی چند بیشتر پاره کرده‌اند و می‌دانند که برای فلان‌عارضه کدام درمان‌را باید کرد و برای بهمان درد کدام علفی شفابخش است.

تعداد کسانی که با این سیاق مشغول معالجه و طبابت هستند بی کوچک‌ترین مانع‌ورادعی، از شماره بیرونندواطباء هم که نه وقتشان برای همه می‌رسد ونه وسیلهٔ لازم و کافی دراختیار دارند. اولین روزی که وارد خیاو شدم چند نفری را دیدم که زنی را لای چادری پیچیده روی دست از درمانگاه به خانه می‌برند. معلوم شد که نوعروسی است که در اثر عتاب دائی و مادر، بعلت این که تمکین شوهر پیر را نمی‌کرده خود را آتش زده. خانه‌اش درمحله ازالوبود. دوروزبعد، سروقتش که رفتم نصف‌بیشتر بدنش سوخته بود، از شدت عفونت‌وبی آبی نفسش بالا نمی‌آمد. توی چاردیواری تاریکی افتاده بود با ملافهٔ کهنه‌ای که کشیده بودند روی بدنش. نه‌دوائی‌ونه درمانی. از درمانگاه گردی داده‌بودند که بپاشند روی زخم‌ها. بوی چرك وعفونت بلند بود و از تشنگی می‌نالید که میمیرم ومادر، از ترس‌این که مبادا خوب نباشد او را بسته بود به بی‌آبی. چند روز بعد تمام کردو دائی عزادار، ختم مفصلی برایش راه‌انداخت‌وبرای‌بخشایش‌روح آن‌ناکام شام مفصلی هم احسان کرد. این حوادث‌هفته‌ای وماهی در آن آبادی رخ میدهد و آن که من دیدم استثنا نبود.

بهرحال علاوه برمعالج های مجاز ، اشیاء وزیارتکده‌ها و کوه‌ها و درخت‌ها هم شفابخش هستند . مشهور تر از همه سنگی است باسم «سانجی داشی» (سنگ دل درد) که مردم گرفتار می‌روند وشکم را به آن سنگ می‌مالند که درد ساکت شود . وسنگ دیگری هم هست باسم سنگ سرفه که سرفه را ساکت می کند .

دوا درمان عمده را عطاری ها و کسانی که کارشان منحصر به جمع کردن علف های وحشی ودانهٔ آن علف هاست به عهده دارند . مشهور تراز همه مردیست چهل وپنج ساله باسم مشدی مقرب انصاری ، آرام و بی آزار واهل دودودم که همهٔ نباتات وحشی را می‌شناسد وخودش ازصحرا جمع می کند وبعضی ها را هم ازولایات دوردست می‌خرد . دکانش که به حجرهٔ کیمیاگران شبیه است انباشته است ازعلف های جورواجورخشکیده . کمک کرد تا مصرف این درمان ها را که سال هاسال است دراین منطقه رواج دارد ، یادداشت کنم .

درمان های عمده و مرسوم بین اهالی این هاست:

عرق «ککلیک اوتی» (عرق آویشن یا کاکوتی) برای رماتیسم و دردانداﻡ ها .

عرق «یارپیز گولی» (گل پونه) برای هرنوع دل درد .

عرق «بوی مادرن» (بومادران) برای اسهال .

کشک کهنهٔ ۳-٤ سال مانده برای اسهال های خونی .

برای رفع دمل وورم ، نفت سیاه وتخم مرغ راقاطی کرده روی تکه‌ای نمد ریخته ومی اندازند روی موضع .

دمل دندان را با گل پونه درمان می کنند .

در سوختگی ها ده مثقال یازلیخ (؟) و دو مثقال جورا دودداده و روی سوختگی و تاول می پاشند و بعد سر شیر میمالند و با آب پونه می شویند.

ریشهٔ «سی یبرقویروغی» (ماهور) را که «هوه جووه» Hawa Jöwa می گویند، خرد کرده مرهم درست می کنند و می گذارند روی زخم ها.

ریشهٔ «شیرین بیان» را برای زخم معده مصرف می کنند.

ریشهٔ «چله داغی» (نوعی علف است) برای درمان شکستگی ها بدرد می خورد که روی پوست می مالند.

پوست انار، دسل دندان را باز می کند.

گل ختمی را هم برای درمان ورم ملتحمه مصرف می کنند و هم خیس کرده، با آبش مریض ها را اماله می کنند.

گل «بابینه» (بابونه) برای رفع درد دل بچه ها خوبست

دم گیلاس هم بعنوان مدر مصرف می شود و هم برای سلامتی دندان ها.

«جین جیلین» (نوعی دانهٔ وحشی است) برای درمان فتق بکار می رود.

گل «امن کومه جی» (پنیرك) و گل بنفشه و گل کدو و گل ختمی را چهار گل می گویند که مصرف عمده اش در دل درد بچه هاست.

«شاه تره» برای اگزما و زخم های علاج ناپذیر و «سودا» مصرف می شود.

زوفا - برای لارنژیت واستفراغ های شدید.

کاکل ذرت را برای شاش بندها مصرف می کنند.

«لاغ لاغا» - بذرك را در هاون خرد کرده ومقداری را در شیر

جوشانده روی دمل می گذارند. چنین سرهمی را «لاغ لاغا» می گویند.

دم کردهٔ کاه برای شاش بندها مفید است.

«خانم سالاّندی» (تاج خروس) هم برای شاش بندها مفید است.

«ایت ایشیکی» (بادباد)- ریشه اش برای زخم معده و تخمش برای تقویت قوهٔ باه مصرف می شود.

گل آفتاب گردان - هم شاش بند را علاج می کند و هم ملین خوبی است.

پوست گردو - برای زخم مصرف می شود.

«بوی مادرن» (بومادران)- برای دل درد کفلمه می کنند.

«هوواوتی» (نوعی علف است) ورم رااز بین می برد. این علف را خرد کرده و می پزند.

«جاجیخ» (زینان) - برای تقویت کبد باعسل می خورند.

«قوش اوزومی» (تاج ریزی) - برای دندان درد مصرف می شود.

«قالقان تخمی» (گل پر) - باز برای دل درد مصرف می شود.

«دمیرتیکانی» (آدور)- برای معالجهٔ سوزاك بکار می برند.

«بیلیش اوتی» (سرزهٔ کوهی)- موارد مصرفش زیاد نیست.

دم گل سرخ باز برای دل درد بکار می رود.

«قوش ایّه یی» (نوعی علف است) برای دفع کرمک وسایرانگل ها.

چشمک - دانه هایی است سیاه که خرد کرده و سرمهٔ چشم می کنند.

«بویورتیکانی»- (نوعی علف است) که میوه اش را برای تقویت می خورند.

«گیلدی گیلدی» (نوعی علف وحشی است) که دانه هایش راتوی

آش مریض ها می ریزند.

«عناب» - برای سینه درد.

«بویاخ» (رناس)- ریشه اش رادر شکستگی ها مصرف می کنند.

«جنوارپیسیداغی» یا «قولاغاپیسیدان»-(بفارسی دنبلان می گویند) دانه هائی است شبیه لیموی خشک که وقتی فشار دهند گردی نرم شبیه دود بیرون می دهد که با استشمام آن خون دماغ بند می آید.

تخم و گل «چیت لیخ» (کاسنی) برای دل درد مصرف می شود.

«ای دیلقاخ» -(ریشهٔ یک گیاه وحشی است) برای شفای زخم های داخل دهان مفید است.

«قره قات» برای فشارخون خوبست.

«قره چورك اوتی» (سیاه دانه) در خون ریزی های زنانه مصرف زیاد دارد.

«اولیک تخمی» (تخم یک نوع گیاه وحشی است) مصرف بخصوصی ندارد، در اکثر ناراحتی ها از روی حدس تجویز می کنند.

«نوروز گلی» - عطرش مفید است و آدم زکام نمی شود.

«داناداشّاغی»- (گیلو) بیشتر جنبهٔ غذائی دارد، در کته می ریزند.

«قره حیله» (حلیلهٔ سیاه) برای رفع دل درد و یبوست نافع است.

«توك لی جه» - برای خیالات و جنون مفید می دانند.

«کره وله» با شیر زنان مخلوط می کنند که دل درد بچه ها را از بین می برد.

«یوغشان» علف وحشی کوهستانی است و در دفع انگل فوق العاده نافع است.

هم‌چنین اعتقادات خاصی دارند درمورد بیماری هائی که مخصوصاً با تب ولرز همراه باشد. اگر بعد از تب‌ولرزسستی عارض بیمار بشود، می گویند مرده‌ای روی مریض دست گذاشته است. و او را پیش «اولی دوتان» (مرده گیر) می‌برند.

«مرده گیر» کاسه‌ای آب می‌آورد و یک‌عدد قاشق چوبی را می‌بندد به نخ و قاشق را طوری می گیرد که نوك قاشق باسطح آب در تماس باشد. اول اسم‌مریض را بلند می گوید وبعد اسم‌مرده‌های دور ونزدیک مریض را. هر مرده‌ای که روی مریض دست گذاشته در او نظر داشته باشد و اسمش بزبان مرد گیر بیاید، قاشق تکان‌می خوردومعلوم‌می‌شود که کدام مرده بسراغ مریض آمده است. مرده گیر قاشق را بی‌حرکت می کندوشروع می کند به‌نام‌بردن‌انواع خوراکی‌ها. قاشق که‌بحرکت بیاید، معلوم می‌شود که مرده هوس کدام غذا را کرده است. آنوقت باید همان غذا راصاحب‌مریض به‌مقدارزیاد بپزد وبین‌فقرا تقسیم بکند.

هر کس دچار هاری بشود او را می‌برند پیش «اجاق». و اگر خوب نشود روی سرش خاکستر می‌پاشند. هم‌چنین مارگزیده را هم می‌برند پیش اجاق. منتهی در این‌جا مار هم پیش اجاق می‌رود و اگر مار زودتر پیش اجاق برسد، مارگزیده میمیرد واگرمارگزیده‌زودتر برسد که از مرگ‌نجات پیدا می کند. اجاق حسّی‌وحاضر امروز، مردیست حاجی میرسلیمان‌نام که در «میرکندی» جداندرجد این کاره‌بوده‌اند.

برای تب‌ولرزهای شدید روی سه‌برگ بیددعائی‌می‌نویسند که

مریض می‌خورد و شفا پیدا می‌کند.

کسی که زود بزود مریض بشود معلوم است که او را چشم زده‌اند و برای این منظور مریض را می‌برند پیش «نظرکش» تا رگ نظر اورا درست بکشد. «نظرکش» اول دستش را نشان می‌دهد و می‌گوید: «این دست من نیست، دست امیرالمومنین است، چشم بد کور بشود انشاالله.» انگشتانش را با آب دهان تر کرده، رگ‌های گردن بیمار را می‌گیرد و می‌فشارد.

بیشتر وقت‌ها داروی تب بر را از سواره‌ها می‌پرسند. صبح زود می‌روند کنار جاده، از سواری که اسب ابلق داشته باشد، داروی تب بر می‌پرسند، سوار هرچه گفت همان را می‌کنند و بیمار خوب می‌شود.

پیشانی و پشت‌سر بچه‌های دو یا سه ساله را برای پیش گیری از آفات و بلیات، همیشه داغ می‌کنند. پارچه‌ای را آتش می‌زنند و با آن پیشانی و پشت‌سر بچه را داغ می‌کنند. وقتی بچه‌ای را در یک محل داغ می‌کنند زن‌های دیگر دسته جمعی بچه‌هاشان را می‌آورند بیرون و از جلوی بچهٔ داغ شده رد می‌کنند و هر بچه‌ای که در خانه بماند دچار اسهال شده می‌میرد.

وقتی بچه‌ای بدنیا آمد تا چهل روز مواظبند که غریبه‌ای سرزده وارد خانهٔ زائو نشود. و موقع آمدن مهمان، اول بچه را از اتاق می‌برند

بیرون تا زخم چشم نبیند. اگر بچه را بیرون نبرند ومریض بشود تنها علاجش اینست که‌او را از زیر قنداق تفنگ ردبکنند.

برای نوزاد معمولاً «ششه‌دعاسی» تهیه می کنند. روی کاغذی بطول یک وجب و به‌عرض یک بند انگشت می‌نویسند: «الله‌ومحمدونا حافظاً» و آن را می‌بندند به شانهٔ بچه، تا از خطرات «ششه» در امان باشد. «ششه» Sheshe جانوریست خیالی مثل جن‌وآل که‌بسراغ بچه‌ها میرود و اگر دعای دافع همراه نداشته باشد او را دزدیده و به دیار مرگ می‌برد.

زنان نازا را می‌برند پیش «چله‌بر» و «چله‌بری» می کنند. بدین ترتیب که هفت رنگ نخ را می گیرند و به هر رشته هشت گره می‌زنند و دعا می‌خوانند و بعد این نخ‌ها را می‌پیچند وتاب‌می‌دهند. زن نازا اول غسل می کند و بعد تکه‌ای از نخ را آتش می‌زند وبقیه را می‌بندد به بازویش و مدتی بعد باردار می‌شود.

شب چهارشنبه سوری، زن نازا چند تا سنگ را توی اجاق و زیر خاکستر پنهان می کند، بعد از چند ساعت‌سنگ‌هارادر می‌آورد. اگر سنگ‌ها ترک پیدا کنند نشانهٔ اینست که زن، باردار خواهد شد و به تعداد ترک‌ها بچه پیدا خواهد کرد.

اما زائو، بعد از زایمان دچار هر عارضه‌ای که بشود می گویند

«آل» بسراغش آمده و دل او را برده است. مخصوصاً اگر ناراحتی‌های روانی بعد از زایمان پیش بیاید. برای برگشت سلامت زائو، کارهای زیادی می‌کنند. مریض را روی دوزانو می‌نشانند، یک نفر بالاسرش پیت یا طشت می‌کوبد تا آل از آن دو روبرفرار بکند. و زن دیگری روبرویش می‌نشیند و مرتب سیلی به صورت زائو می‌زند و تند تند می‌گوید: «بگو بسم‌الله، بگو یا مریم». یک نفر سنگ اجاق را می‌برد و بآب می‌اندازد. نفر دیگر مأمور می‌شود یا داس آب را بزند و شوهر زن، مجبور است به محلی که زایمان در آنجا انجام گرفته ادرار بکند. اسب نری را می‌آورند تا در دامن زائو جو بخورد. اگر بعد از تمام این کارها زن بهوش نیاید و حالش خوب نشود، مرغ سیاهی را می‌آورند و چهار نفر پاها و پرهای مرغ را از چهار سمت می‌گیرند، طوری که مرغ بالاسر زائو بی‌حرکت باشد و نفر پنجم سر مرغ را از تن جدا می‌کند، طوری که خون مرغ به سر و صورت زائو بریزد. اگر با تمام این احوال زائو باز بحال نیاید، او را سرجایش می‌خوابانند و دوتا سیخ در طرف راست و چپش بزمین فرو می‌کنند و به نوک هر کدام پیازی می‌زنند و چند تا سوزن توی متکای زن فرو می‌کنند، تا اگر «آل» دل زائو را برده باز گرداند. بعد از پایان این مقدمات برای معالجهٔ اصلی سراغ دعا نویس می‌روند و دعانویس با خواندن اوراد و نوشتن طومار و فرو کردن سنجاق به متکای زن، «آل» را فراری می‌دهد.

«آل» جانوریست خیالی شبیه جن و «ششه». قیافه‌اش بزن‌ها شباهت دارد و صاحب دماغ قرمز بزرگ و پستانهای بسیار بزرگ است و هیچوقت بچشم دیده نمی‌شود. از بسم‌الله وحشت فوق‌العاده دارد. دعانویس با فرو کردن

سنجاق وخواندن اوراد نه تنها او را فراری می‌دهد بلکه می‌تواند اسیر و بندهٔ اهل خانه کرده به کارش وا دارد.

آل وقتی اسیر خانه‌ای شد، می‌رود از صحرا برای آن خانه هیزم وتیغ و گوون جمع می کند ومی‌آورد. با شیر پستان هایش خمیر درست می کند، با بچه های کوچک، مهربان می‌شود و وقتی کسی نزدیک بچه‌ها نیست، به چشم آن‌ها ظاهر شده، التماس می کند که سوزن وسنجاق را از متکای مادرش بیرون بکشد و وقتی سوزن از متکا بیرون کشیده شد، آل آزاد می‌شود و اهل آن خانه را دعا می کند و دوباره می‌زند به صحرا وناپدید می‌شود. دعای «آل» همیشه مستجاب است و هرخانواده که «آل» را از بند آزاد کند ثروتمند می‌شود. چنین است که بعد از بهبودی زائو، همیشه سنجاق را از متکا می کشند و «آل» را از بند رها می کنند.

از بیماریهای شایع باید فراوانی انگل های روده‌ای را گفت که تقریباً همهٔ مردم دچارند. آب‌آشامیدنی تمیزی درخیاو نیست. شهری با آن‌همه جمعیت ازیک چشمهٔ کوچک آب برمی‌دارد، با کوزه‌های آلوده و دست‌های آلوده. شهر مرده شورخانه ندارد. مرده‌ها را درخانه‌می‌شویند وآب‌آلوده همه جا را می گیرد. توی شهر سه حمام بیشتر نیست ونظافت امریست تفننی. تا چند سال پیش مالاریا شیوع فراوان داشت و حالا تقلیل فوق‌العاده‌ای پیدا کرده. مشهور است که‌مردم‌صبح ها همه‌دسته جمعی لرز داشتند و ردیف می‌شدند کنار دیوارها وجلوآفتاب وعصرها تب می کردند و گل می‌انداختندوبازمی‌نشستند کنار دیواروجلوآفتاب.

مالاریا بیشتر از همه در «جبده» کشتار داده، و باز مشهور است که جبده‌ای ها در فصل بهار به جان بچه هاشان قسم می‌خوردند و درپائیز به قبر بچه هاشان.

اما غذای تات نشین ها و چادر نشین ها با هم تفاوت کلی دارد. غذای چادر نشین همان اندازه که کامل است غذای تات نشین ناقص است وناکافی. داخل ایل، گوشت مادهٔ اصلی غذاهاست. اما درشهر و ده‌چنین نیست. درخیاو روزانه ۲۰ گوسفند در کشتارگاه ذبح می‌شود و این مقدار بهیچ وجه قابل قیاس نیست با مقدار گوشتی که حتی در فقیر ترین طایفه ها مصرف می‌شود. هم‌چنین است مصرف شیر و کره و پنیر. در سفرهٔ فقیر ترین چوپان شاهسون، تکهٔ بزرگی پنیر یافت می‌شود. ولی تات نشین تا این حد جرأت اصراف ندارد. نزدیک شصت درصد تات نشین ها وضع غذاشان کاملا ناکافی است.

دربهار وتابستان که سبزی در کوه ودشت فراوان است، مردم همه آش می‌پزند و آش می‌خورند و در زمستان وپائیز که از سبزی خبری نیست، شوربا های جور واجوری درست می کنند که احتیاج به سبزی ندارد. معمول ترین غذا در خانهٔ اکثریت، (سوغان سو) است. روی پیاز داغ مقدار زیادی آب می‌ریزند وتمام خانواده با آن سیر می‌شوند. وبعد آش که هزینهٔ زیادی ندارد. مشتی سبزی که از کوه و صحرا می‌چینند ومقداری لوبیاویک یا دو قاشق روغن وآب به نسبت آن هایی که سرسفره خواهند نشست. روهم‌سیزده چهارده نوع آش در این منطقه معمول است:

بهترین آشی که تهیه می‌شود و در خانهٔ اغنیاء هم رواج دارد وغذای بومی و اختصاصی خیاو است، «دوغقا آشی» نام دارد. تشریفات پخت وپزش مفصل است. دوغ وبرنج ونخود وپونه را با گوشت قاطی می کنند تا مدتی که آش بار بیاید و خوب بپزد روی آتش بهم می‌زنند.

آش دیگری هم شبیه «دوغقا» معمول است که در بهار می‌پزند وغذای فصلی فقراست و «ال هور» نام دارد. آرد است و دوغ وسبزی کوهی، بی‌چربی یا باچربی کم. طعم فوق‌العاده‌ای ندارد، ولی در بهاروتابستان که علوفهٔ کوهی رنگ وبویشان را از دست نداده‌اند، ظهر تمام خانه‌ها با بادیهٔ بزرگ «ال هور» از افرادشان پذیرائی می کنند.

آش معمول دیگر آش‌شیر است. ترکیبی از شیر ونمک و برنج. این آش مخصوص فقراست و بیشتر وقت‌ها عوض شیر آب می‌ریزند و آن را «هورّا» می گویند. یک نوع آش دیگر همین «هورّا» است با مختصر جعفری وتره.

غذای معمول دیگر «خشیل» نام دارد که دونوع است. خشیل آرد که آرد و آب را با مختصر چربی می‌پزند وخشیل دیگر ترکیبی است از آب وبلغور.

آش‌های دیگر را هم در این‌جا یاد می کنم:

۱- آش ترش که زغال اخته وآب وآرد وسبزی را قاطی می کنند.

۲- «اوماج آشی» - آرد را خمیر کرده وخمیر را خرد می کنند و می‌ریزند توی ترکیبی از کاکوتی وعدس وآب.

۳- آش زرد - شبیه شله زرد است. آش ساده‌ایست با مختصر شکر و کمی هم زرد چوبه.

۴- آش شیرین - همان آش زرد است منهای زردچوبه.

۵- یارماآشی - نخودوبرنج وعدس را می‌ریزند توی‌آب ومی‌پزند ومقدار زیادی هم بلغور اضافه می کنند.

۶- آش رشته - رشته است ونخود وعدس ومقداری ترشی.

۷- آش کشک که معمول همه جاست.

۸- آش شیره وسرکه باز همه جا معمول است.

اما در پائیز و زمستان شوربا غذای معمول این ناحیه است. یعنی وقتی سبزی بآش نریزند، نام‌شوربا بآن غذا می‌دهند. از شوربا ها «آب وپیاز» (سوغان سو) را گفتم که غذائی است چهار فصلی. بعد شوربائی که نخود و عدس و لوبیا و گوشت مادهٔ اصلی غذا را تشکیل می‌دهد بیشتر معمول است.

آبگوشت غذای طبقهٔ مرفه‌الحال است. نام‌های جور واجوری هم به آبگوشت می‌دهند: پیتی - بوزباش - چول مک - شوربا - اشکنه.

پلو غذای‌اعیانی‌است. مطلب جالب توجه اینست که فقرا فرقی بین پلو و آش نمی گذارند و به پلوهم آش می گویند، منتهی پلوراآش اعیانی می‌دانند.

ازغذاهای‌محلی که بومی این‌ولایات‌است باید «سبّه جه» اکه از برنج وتخم‌مرغ وعلف کوهی‌درست می‌شود نام برد وبعد «خیطاب» (قطاب) که سبزی کوهی را لای خمیر گذاشته در تنور می‌پزند.

بهرحال بهمان اندازه که مادهٔ گوشتی در غذای چادر نشین ها زیادتر است، علف کوهی هم در غذای تات نشین ها. علف هائی که مردم خیاو برای غذاشان ازکوه‌ها جمع‌می کنند بعضی‌ها چنان وحشی

وناشناخته است که فقط بوسی هامی توانند باجرأت آن هارا به غذا بریزند، واسامی محلی شان این هاست: ۱- قازایاغی ۲- قویون ایاغی ۳- شومون ٤- یارپیز ٥- داغ نانه‌سی ٦- ککلیک اوتی ۷- که‌ریز ۸- پرپرتیکانی ۹- دمیرتیکانی. ۱۰- گلین بارماغی ۱۱- یاغلیجا ۱۲- اوه‌لیک ۱۳- توشنک ۱٤- بنفشه ۱٥- وجه‌له ۱٦- داغ مرزه سی ۱۷- چغندر تره سی.

نان را مثل دهات در خانه می‌پزند. یک یا دو سنگگ پزی بیشتر، در آبادی نیست. صبح ها از دود کش وسوراخ پشت بام ها دود غلیظی بیرون می‌آید وبوی مطبوع علوفهٔ خشکیده و تیغ های صحرائی سوخته را همه جامی‌پراکند. در محلات قدیمی، هرده دوازده خانواده یک تنور دارند، آن هم بیرون خانه‌ها و دریک میدانچه یا وسط کوچه، همه نانشان را بنوبت آن جا می‌پزند. در دهات اطراف ووسط میدانچه‌ها سکوهایی است سرپوشیده که تنوری زیرسقف دارد وهمیشه مقداری سوخت در دور ایوان جمع کرده‌اند وباز خمیر هر کس که‌حاضر شد، زن خانه دست‌هایش را بالا می‌زند و تنور را آتش می‌اندازد و مشغول می‌شود.

گندم ویا جو خالص باز مخصوص طبقهٔ مرفه‌الحال است وطبقهٔ متوسط ارزن وگندم را قاطی می کنند و نان می‌پزند وآن را «هاماری» Hâmâri می گویند. اگر بلغور ارزن را باشیرمخلوط کنند وبپزند غذائی درست می‌شود که آن را «داهاری» Dâhàri می گویند.

اما نان اکثریت از مخلوط گندم وخلّر (گولول) درست می‌شود برای اینکه مقدار نان کم نشود، گندم را بامقدار زیادی خلّر که قاطی

دارد آرد می کنند و گاهی وقت‌ها نان ازخلّر درست می‌شود که‌مقداری گندم دارد. بهرحال خوردن نان خلّر و گندم، سرگیجهٔ شدید می‌آورد وبعد از خوردن‌نان همیشه یکساعت دراز می کشند تاسرگیجه ساکت شود وموقع راه افتادن ویا هنگام کار زمین نخورند.

۱۲

جشن و سرور - چهارشنبه‌های اسفند ماه - چهارشنبهٔ آخر - عید - «تکم‌چی» - «نوروزداما» «اسماعیل بایرامی» - عمرکشان - عروسی - ختنه سوران - مرگ وعزا - تعزیه داری برای آل محمد ویاران حسین بن‌علی.

هیچ یک از روزهای سال مثل روزهائی که بهار باجلال وشکوه دخترانه‌اش در راهست برای مردم این دیارخوشی ندارد. هنوزبرف‌ها آب نشده و پرده‌های سنگین بر درخانه‌ها آویزان است که زمزمه‌ای درمی گیرد. این زمزمه ابتدا از نگاه منتظر کودکان جرقه می‌زند. یخ وبرف محکوم شده سماجتشان بیهوده است و مردم برای نابودی سرما جشن می گیرند. همه از اواسط زمستان منتظر چهارشنبه های اسفند ماه هستند. دومین چهارشنبهٔ اسفند ماه را «کول چهارشنبه» (چهار شنبه خاکستر) می گویند. این تحقیر وتوهین زمستان است. سومین چهارشنبه را «گول‌چهارشنبه» (چهار شنبه گل) می گویند که استمالت ودلجوئی است از زمستانی که در حال کوچ است. و چهارشنبهٔ آخر را دیگر نه کودکان، بزرگ‌ها هم باید جشن بگیرند. زیرا باور همه شده که زمستان رفتنی است. از صبح روز سه شنبهٔ آخر، صدای ترقه از همه‌جا بلند است. جوان‌ها رخوت زمستان را بادویدن هاوپریدن ها ازتن می‌رانند. پدرها درجنب وجوشندوآجیل تهیه‌می کنند. مادرها دوده‌راه می‌اندازند

حتی اگر بشود تنها مرغ خانه را کشت که می کشند تا سفرهٔ شب رنگین باشد. دخترهای دم بخت را مادرها می‌فرستند پشت پنجره‌های همسایه که نیت کنند وخبر خوش بشنوند که می‌شنوند. پشت بام‌ها پر می‌شود با جوان‌هایی که شال وطناب بکمردارند ومی‌روند از سوراخ بام‌ها خم می‌شوند وصاحب خانه که عمه، خاله یا آشنا وفامیل نزدیک است، بناچار هدیهٔ کوچکی می‌بندند به گوشهٔ شال یا کمندآن که پشت بام به تمنای هدیه‌ای آمده.

هوا که تاریک شد، صدها، هزارها آتش سرخ از وسط برف و یخ و بیشتر ازپشت بام‌ها زبانه می کشد. آنوقت باید از روی آتش‌ها پرید وبیماری و زردی و هر بدی را داد به آتش که می‌سوزاند و پاك می کند، گرمی وسرخی آتش را گرفت تادلت گرم وچهره‌ات گلگون بماند. صبح روزبعد با کوزه می‌روند لب چشمه، همه‌آب می‌آورند به تبرك جلو خانه‌ها را آب می‌پاشند. این آب تمام بلاها رادرسال تازه دور می کند، فقر را و بیماری را، خشکسالی ومرگ را.

ساعت تحویل عید را پدرها همه در مسجد جمع می‌شوند، دعا می‌خوانند وبعد باآب دعابرمی گردند به خانه وبه هر کدام‌از اهل‌خانه جرعه‌ای می‌خورانند.

از مدت ها مانده به عید «تکم چی» Takamçi و «نوروز دامی» پیدا می‌شوند. «تکم» نام پادشاه بزهاست وآن را ازچوب و دانه‌های رنگین درست می کنند و دم خروسی برایش‌می گذارند وبعد سوارتخته‌ای می کنند وباتکان‌دادن اهرمی که به شکم«تکم»وصل است، «تکم» را می‌رقصانندودربارهٔ خوشبختی‌ها وبدبختی‌های «تکم» شعرها می‌خوانند

که در زبان آذربایجانی آن‌ها را «سایا» Sâyâ می گویند[1]. «سایا» سال دهات‌است و«سایاچی» ها همیشه‌ازدهات برای گدایی‌به شهرهامی‌آیند. آدم هائی‌هستند مفلوك واغلب علیل‌وبی کاره. جز ته صدای‌غم‌زده‌ای سرمایهٔ دیگر ندارند. در «سایا»ها از بز و گوسفند و روغن و زن بیوه وشیطنت دخترهای دم بخت‌ونان گرم‌صحبت می‌شود. سالی که‌سایاچی زیاد باشد و بشهرهابریزند ارزانی می‌شود. تکم‌چی ها، «سایاچی» هائی هستند که دم‌عیدی پیداشان می‌شود وتکم بدست دارند. سرودهاشان طنز و ملاحت و سادگی خاصی را دارد و با التماس صدقه طلب می کنند. « نوروز داما » را معمولاً دونفر باهم می‌خوانند. روی یک ورق کاغذ بزرگ تصویر گل وپرنده وخانه وماهی می کشند ومی‌آیند می‌ایستند جلوخانه‌ای وشروع می کنند به خواندن «سایا» وآخرسر،باز گدائی والتماس. بالاخره عید می‌رسد وبدنبال دید وبازدید عید است مثل همه جا. اما عادت براینست تابهمدیگر عیدی ندهند عید مبارکی نمی گویند. عیدیشان ممکن‌است یک انار یایک سکهٔ کوچک حتی‌یک تخم مرغ باشد. در این‌جا نه تنها به بچه‌ها، بلکه بزرگ‌ترها هم‌به بزرگ‌ترها عیدی‌می‌دهند. بهرصورت تااین مراسم تمام‌شود، درختان شکوفه کرده، زمین سبز شده است. خانه‌ها وقهوه‌خانه‌ها خالی‌می‌شود، درطویله‌ها را بازمی کنند، سردها و گوسفندها می‌ریزند به صحرا و دوباره تلاش آغاز می‌شود. تلاش‌های تازه برای سال تازه.

۱- مجموعه‌ای از «سایا»های محلی‌را صمد بهرنگی که سال‌هاست دست اندرکارجمع کردن فولکلورآذربایجان است،ترتیب داده ولی‌منتشرنکرده است.

بعد از عید نوروز، شادمانی‌های دیگر، جشن های مذهبی است. مثلا در ولادت حضرت‌ها و امام‌ها. مهمتر از همه عید قربان اهمیت دارد که به «اسماعیل بایراسی» (عید اسماعیل) مشهوراست. ومعتقدند واجب است که درهرخانه‌ای خون حیوانی ریخته شود. گاو وگوسفند وشتر وخروس، ویاهرحیوانی که گوشتش مباح باشد وذبحش حلال.

عید قربان پیش شاهسون‌ها هم اهمیت دارد و هرخانواری در آن روزگوسفندی ذبح می کند. در این روز زن‌ها همه، سرهاشان را می‌شویند وهرآبی که در آن روز مصرف شود «آب قربان» می گویند. از تمام دهات و ییلاقات صبح زود عدهٔ زیادی بطرف خیاو راه می‌افتند. این روز، امامزاده‌ها وقف زن‌هاست وهرکدام با یک نان فطیر بزیارت می‌آیند. از صبح تا ظهر را زن‌های خود خیاو در امامزاده هستند، از ظهر ببعد رازن‌های دهاتی‌و زوار شاهسون که باهزارها امیدآمده‌اند تا ثواب حج نصیبشان بشود.

از جشن‌های دیگرشان عید عمرکشان است (عمر بایرامی) که زن‌ها عجب معتقدند ونه که نود ونه درصد بیشتر جماعت شیعه هستند ومخالفت وترس ازطرف دیگر نیست، باشکوه هرچه بیشتر جشن عمر کشان را ترتیب می‌دهند. زن‌ها خود را به شکل عمر درمیآورند و بچه‌ها دسته جمعی دایره بدست کوچه‌ها را پرسی کنند. همهٔ اهل‌محل غذای‌مشترک‌می‌پزند دردیگ‌های‌بزرگی که‌توی کوچه‌ها ومیدانچه‌ها بار می گذارند و آخرسر عمر بزرگی راکه از کهنه‌ها درست کرده‌اند جلو چشم همه توی آتش می‌نشانند.

عروسی‌شان فرق‌عمده‌ای‌باسایر جاهاندارد. مفصل است وچندین شبانه‌روز طول‌می کشد. گاهی عروس و داماد را ازکوچکی بهم نامزد می کنند، حتی وقتی که‌توی‌قنداق هستند. برای انجام‌یک‌چنین نامزدی یک روسری (کل ایاغی) بسر دختربچهٔ‌شیرخواری می‌بندند ونامزد پسر بچه‌ای می کنند که یا توی کوچه‌ها ولوست و یا هنوز مثل نامزدش توی قنداق شیر می‌خورد.

نامزدی اگر در بزرگسالی صورت گیرد، دوتا نامزد حق ندارند تا شب عروسی همدیگر را ببینند. این نوع دیدارها بیشترازنظرفامیل عروس قباحت دارد. روز عقدکنان مسئلهٔ شیربها (باشلق) راحل می کنند که فوق‌العاده مهم است و آبروی هردو خانواده را حفظ می کند. تا شب عروسی که عروس بخانهٔ شوهر نرفته، وظیفهٔ فامیل داماد است که در هرعید و بهر مناسبتی شده هدایائی برای عروس بفرستند. عروسی را مفصل ترتیب می‌دهند وکارگردان عروسی معمولاً دلاک‌محل است که با بروبیا وسروصدای خود، کارها را می‌چرخاند. وجود «ساقدوش» و «سولدوش» لازم‌است. نزدیک‌ترین دوستان داماد را برای «ساقدوشی» و «سولدوشی» دعوت می کنند و این دو نفرکه همیشه باید طرف راست و چپ داماد باشند، از پول خرج کردن نباید مضایقه داشته باشند. مثل عروسی‌های دهات، روزهای عروسی از مدعوین پول جمع می کنند و این کار را باز پرروئی دلاک حل می کند.

روز «حنابندان» را بیش از حد مهم می گیرند. ظرف بزرگ‌حنا را وسط اتاق می گذارند، جوان‌ها توی‌دایرهٔ دلاک‌پول میریزند ووقتی

دلاك راضی شد، پسربچه‌ای که فامیل نزدیک داماد هم هست ، در ظرف حنا را برمی‌دارد و درحالی که صدای گربه درمی‌آورد مقداری حنا قاپیده انگشتان داماد و ساقدوش و سولدوش را زینت می‌دهد و این بچه را «گربه» نام می‌دهند.

عروس را اغلب سوار اسب، بخانهٔ داماد می‌آورند. اسب را از چند روز پیش زینت می‌بندند و برای این کار حاضرمی کنند. دیگر در این‌جا یاد نمی کنم از نوازنده‌های دوره گرد و«عاشق»ها واطرافیان که چه کارها می کنند.

عروس و داماد تا چندین روز از حجله حق بیرون آمدن ندارند. این چندروزرا« گرد گ»Qardak(قوروق) گویند که بایک‌مهمانی مفصل، عروس و داماد از حجله بیرون میآیند و هر کدام دنبال کار خویش را می گیرند.

اگر شب زفاف، داماد نتواند وظیفهٔ دامادی را انجام دهد ، او را پیش فالگیر می‌برند ودعائی برایش می گیرند. زیرا که‌معتقدندجادو شده. و اگر دعای فالگیر هم موثر نشد، او را می‌برندصحرا و از زیر بوته‌های وحشی «بوغورتیکانی»(تمشک) ردمی کنند تا داماد معالجه شود. مخصوصاً از زیر تمشک‌های حاشیهٔ قبرستان‌های کهنه . و آخر سر وسط زمستان هم باشد سطلی آب سرد برسر دامادمی‌ریزند.

به ختنه‌سوران اعتقاد خاصی دارند ، در مراسم ختنه علاوه بر دلاك و مهمان‌ها ، یک نفر دیگر هم وجود دارد که بچه را می گیرد تا دلاك ختنه‌اش بکند. این‌مرد را« کیروه»Kirwaمی گویندواحترامش

بیش از حد واجب است. مخصوصاً برای بچه که بعد ازبزرگشدن باید دلبستگی های خود را هم‌چنان به «کیروه» ادامه دهد.

در این باره ضرب‌المثلی این چنین دارند: «تاریدان دوندون دوندون، کیروه ننیه‌دوندون.» (ازخدا دست کشیده‌ی که کشیدی، از«کیروه» چرا دست کشیدی.)

اهمیت«کیروه»شباهت زیادی دارد به‌شاهدی که‌درغسل تعمید مسیحیان حاضر می‌شود. اهمیت شاهد در مراسم غسل تعمید و بعد از آن بیش از سایر حاضرین است و احترامش تا آخر عمر واجب و لازم.

تشریفات عزا و سرگ هم فرق عمده با سایرجاها ندارد. مثل عروسی مفصل است و چندین روز طول می کشد. مرده را همیشه در خانه می‌شویند، زیرا که‌شهرغسالخانه ندارد. ودر دهات، همیشه لب چشمه،مرده‌شورخانه هم هست. توی خانه هم کفن می کنند و بعد برای دفن به یکی از دوقبرستان شهر می‌برند. قبرستان‌ها مفصل است و بی‌دور و پیکر. زمین مسطحی است که بخواب رفته‌ها را کنار بکنار هم بخاك سپرده‌اند. برخلاف قبرستانهای قدیمی دهات و آبادی‌های اطراف که‌پراست‌از رمز و جادو و سنگ‌های بسیار بزرگ و درخیال همه انباشته ازگنج های فراوان، قبرستان خیاو را سپرده‌اند به دست تیغ ها و گیاهانی که همیشه برسینهٔ قبرها می‌رویند. قبرها ساده است‌و سنگی. برخلاف جاهای دیگر، شعر ونوشته‌ونقش ونگار برالواح قبور کمتر دیده می‌شود. مگر بر قبر بزرگان و روساء ایل و علماء. مثلاً

مرحوم سیدمیر آقا مهاجر را که سر نماز در مسجد تمام کرده‌بود ،قبری برایش ساخته‌اند و بالای قبر اجاقی درست کرده‌اند ، یک پیه‌سوز و شمعدان مانندی باسم « قولّوخ چی » را شب‌های جمعه در اجاق روشن می کنند .

هم‌چنین در قبرستان کهنهٔ خیاو ، قبری هست که چهارستون و سقف بسیار کوتاهی دارد و برلوحش چنین نوشته‌اند: «مرقدجنب‌مکان محمد اسماعیل‌قلج‌حاسی طهرانی تولد ۱۲۴۱ - وفات ۱۳۱۶» ودر تمام آبادی مشهور است که شب عید هرسال خروس بسیار بزرگی از توی قبر مرحوم جنب مکان بیرون می‌آید و بربالای سقف مرقد می‌نشیند و با صدای بلند و دلکش آمدن سال تازه‌ورسیدن‌بهار راسژده‌می‌دهد . صدای وی تا آبادیهای دور دست می‌رود و تمام خروس‌ها تا صدای خروس اعظم را می‌شنوند با هلهله دست می گذارند بآواز و سال‌تازه را پیشواز می کنند .

بهرحال بعد از دفن جنازه، مراسم عزاداری سه‌شبانه روز طول می کشد و هر خانواده هرقدر هم که فقیر باشد ،چند شب‌پشت سرهم اطعام و احسان می کند و ختم می گیرد . برای روز چهلم و عیداول و سالروز مرگ عزیزان دوباره مجلس‌ختم و احسان‌ترتیب می‌دهند .

اما بین شاهسون وقتی یکی‌وفات کرد، تمام‌جماعت«اویا»خبردار می‌شوندومی‌آیند . مرده‌رایک‌نفر ازاهل«اویا»می‌شویدواگردآن‌نزدیکی هاقبرستانی باشد که روی دوش‌جنازه راتاخانهٔ آخرت می‌رسانند ، والی مرده‌راتوی«مافیرقا»می‌بندندبه‌پشت یک‌شترولنگه کفش یا لنگه چاروقی

را به گردن شتر می‌آویزند و به نزدیک‌ترین قبرستان آبادی همسایه می‌رسانند و بعد از دفن برمی گردند ، مرد ها در یک آلاچیق جمع می‌شوند به تلاوت قرآن و زن‌ها در آلاچیق دیگر برای گریه وموییه . یک نفر زن که نقش «مویه گر» را دارد ، دوبیتی ها در فراق عزیز از دست رفته می‌خواند و همه می گریند . خبر به «اوبا»های دور و نزدیک که می‌رسد همه سرازیر می‌شوند . زن‌ها سر و سینه زنان و ناله کنان ، پاپیاده بطرف «اوبا»ی عزادار می‌ریزند . زنان عزادار از آلاچیق مویه کنان به پیشواز آن‌ها می‌شتابند . بهمدیگر که می‌رسند برمیگردند و دسته جمعی دوان دوان می‌آیند و داخل آلاچیق می‌شوند . زن‌های عزادار موهای بافته را باز کرده افشان می کنند روی شانه‌ها ، تمام زن‌های «اوبا» تا چهل روز و خواهر مادر از دست رفته ، تا یکسال خود رانمی‌شویند وحمام نمی گیرند . روزهای عزاداری بین بعضی طایفه‌ها رسم بر اینست که توی آلاچیق حلقه می‌زنند و زلف‌هاشان را بترتیب به‌زلف‌های دیگران گره می‌زنند و سروسینه کوبان داخل آلاچیق می‌چرخند و گریه می کنند .

و هروقت یکی از آشنایان دور و نزدیک ، حتی بعد از سال‌ها خبردار شده به «اوبا»ی آشنای از دست رفته‌اش بشتابد ، تمام مراسم عزاداری برای از راه رسیده تکرار می‌شود .

مراسم عزاداری آل محمد رواج کامل دارد . از روزهای اول محرم مراسمی دارند باسم «طشت گوتورمه» (طشت برداری) که دسته‌های عزادارای هر شب به خانه‌ای که نذرونیازی در راه حسین بن علی یاسایر شهدای کربلادارد ، میروند وبعد از گرفتن نذری برمی گردند به‌مساجد

و عزاداری و روضه‌خوانی را شروع می کنند.

دراکثر دهات اطراف موقع عزاداری و زنجیرزنی ونوحه‌خوانی، عزاداران دورهم حلقه می‌زنندو مردی که کتل بزرگی بدست دارد وسط حلقه می‌ایستد. شبیه‌صحنه های عزاداری طایفه های شاهسون درداخل آلاچیق ها.

روزهای تاسوعا و عاشورا شدت واوج عزاداری است. آب و طعام احسان می کنند. تمام آبادی سیاه‌پوش است‌و قمه‌زنی‌رواج بسیار دارد که مثل همه‌جا، دمدمه های ظهر شروع می‌شود. شبیه‌خوانی هم زیاد معمول است. مکالمه هاشان بیشتر شباهت دارد به مکالمه‌هائی که در اردبیل و آن حوالی رایج است. روز شبیه‌خوانی دودسته بازیگر دارند یک دسته آل‌علی هستند و دستهٔ دیگر ملاعین.

اما معمول شاهسون‌ها چنین است که از همان روزهای اول محرم، یک‌نفر ملا یا عمامه‌بسری برای هر«اوبا» پیدا می‌شود. درهر «اوبا» یک‌نفر داوطلبانه آلاچیق خود راخالی می کند. جلو آن علمی بزمین می کارندباسم«حسین علمی»وزن های‌شاهسون دستمال های رنگین و «شده» Shadda برچوب علم می‌بندند و هر روز زیارتش می کنند.

آلاچیقی راکه جلوش‌علم زده‌باشند، مسجد می‌نامند. ملاروزی سه مرتبه، صبح و ظهر و شب داخل مسجد روضه‌می خواند و اهل «اوبا» را می گریاند. پنج یا شش نفر از اهل «اوبا» سیاه می‌پوشند و روزی یک‌یادوساعت بالای تپه هایادر کمرکش کوهی زنجیر می زنند. کسی که آلاچیقش مسجد شده، هرروزیک گوسفند سرمی‌برد وبرای اهل «اوبا» شام و نهار تهیه می کند. بعد از هربار روضه‌خوانی اهل«اوبا»

برحسب وسع خود به سلانذری می‌دهند.

قمه‌زنی بین شاهسون معمول نیست. ولی شبیه‌خوانی سرسوم است. چند «اوبا» باهم در میدانچهٔ مسطح یکی از ییلاقات شبیه‌خوانی راه می‌اندازند. کارها را سلا می‌چرخاند و مکالمه‌ها را از دهات اطراف ویا ازخیاو بدست می‌آورند.

بعد از ختم عزاداری، به‌علم جلوی مسجد دست نمی‌زنند. حتی بعد از کوچ، علم حسین بن علی همانطور می‌ماند، مگر اینکه بادوطوفان وبرف سرنگونش کند. ای‌بساعلم‌ها که سالها و ماه‌ها در برابر باد ایستاده، پارچه‌اش راطوفان وبرف وباران پاره کرده‌برده، ساقه‌اش هم‌چنان پای برجا مانده. از این علم‌ها هنگام گردش در ایل راه‌ها زیادمی‌توان دید؛ تازه و کهنه، نشانهٔ اینکه سالی وروزی وساعتی، عده‌ای‌دراین محل جمع شده، زانوزده‌وبرای‌بخاك افتادگان‌مویه‌ها کرده‌اشک‌ها ریخته‌اند.

۱۳

هنرهای دستی ـ بافتنی‌ها ـ کلیم ـ جاجیم ـ
فرماش ـ جوراب ـ بندشلوار ـ وسائل بافتنی ـ
وسائل پشم‌ریسی و رنگ‌آمیزی ـ لباس‌ها.

هنرهای دستی که در خیاو و دهات اطراف معمول است همان‌ها ـ نیست که بین طایفه‌های شاهسون نیز رواج دارد واین به جهت فراوانی پشم است و سهولت رنگ‌آمیزی پشم و بالاخره آمیختگی آداب‌ورسوم و سنت‌ها. بنابراین آنچه را که در این جامی‌آورم، می‌توان فصلی دانست در هنرهای دستی شاهسون ودهات مشکین و بالاخره خود خیاو. هنرهای دستی این نواحی، تنها بافتنی است نه چیز دیگر. از نجاری و چوب‌تراشی و سفال گری (غیر از یک دو آبادی که برای رفع ضرورت، عده‌ای شغل سفالگری را پیشه کرده‌اند) خبری نیست. چوب‌های هلالی آلاچیق‌ها را در اردبیل و جاهای دیگر تهیه می‌کنند و در خود خیاو این چوبها خرید وفروش هم نمی‌شود.

بهرحال از بافتنی‌ها آنچه که معمول است این‌هاست:

کلیم ـ جاجیم ـ فرماش ـ جوراب ـ دستکش ـ پلاس ـ انواع جوال‌ها ـ اُرکن Orkan ـ بندچارق ـ رشمه ـ سی‌جیم Sijim ـ شال ـ سوپاند Supand ـ نمد ـ کلاه ـ اوسار Osâr ـ بندشلوار.

۱ـ وسایل لازم و طرز بافتن کلیم: وسایل لازم برای بافتن کلیم

دستگاهیست که آن را «هانا» می گویند Hânâ . «هانا» چارچوبی است بارتفاع ۲ متر و عرض ۱/۵ متر که بازوهایش روهم لولا می‌شوند . وقتی بازوها را بازوبهم وصل کنند، شکل مکعب مستطیلی را دارد . «هانا» را به دیوار تکیه می‌دهند یا پاهایش را بزمین فرومی کنند . وقتی «هانا» مستقر شد ، «ارش» Aresh می کشند ، یعنی رشته های پنبه را بصورت طولی از بالا وپائین چوب های بالائی و تحتانی ردمی کنند . چوب های بالائی و تحتانی می‌تواند فاصله‌شان ۱-۱/۵ تا ۲ متر باشد و بیشتر چوب تحتانی است که متحرك است و بافنده بدلخواه خود، این اندازه را کم یازیادمی کند . وقتیکه تارها آماده شد چوب نازکی رابین تارها و عمود بر آن‌ها قرار می‌دهند تا از مخلوط شدنشان جلوگیری کند . «شیطانی» تکه‌چوب کوچکی است بربدنهٔ «هانا» که بافندگی ازمحازات آن شروع میشود و در محازات‌آن هم تمام‌می‌شود . وقتیکه وسائل کار آماده شد، بافنده دست بکار می‌شود و «آرغاج» (پود) ها را که از پشم تهیه می‌شود با سرعت از وسط تارها یک درمیان عبور می‌دهد . و نقشه های جورواجوری را روی کلیم نقش می کند . در طرحی که آخر دفتر داده‌ام نقشی نشان داده می‌شود که بنام «گولی» مشهور است .

وسایل لازم دیگر عبارتند از : «هونگ» Hawanq که دهانهٔ پهنی داردو دسته‌ای که بافنده می گیرد و با آن «آرغاج» را می کوبدومحکم می کند و «کیرکیز» Kirkiz پنجهٔ شانه مانندی دارد که آن را در میان تارها قرار می‌دهند .

بهرصورت بعدازآنکه کلیم بافته‌شد، تارها را در امتداد جایگاه شیطانی قیچی می کنند وبرای اینکه «آرغاج» ها ازهم سوانشوندوبیرون نریزند،

انتهای تارها را بهم گره می‌زنند.

۲- جاجیم : جاجیم دو نوع است ، ساده و نقشه‌دار یا گل‌دار. از انواع جاجیم گلدار این ها مشهور است : «چیچک‌لمه» (غنچه‌دار) « قوشابوتا » (جفت بته) « شاقّا » (شقه) « یدی قارداش » (هفت برادران) و ...

روش بافتن جاجیم ساده و گلداریکی است. برای بافتن جاجیم، زمین مسطحی را انتخاب می کنند و دو میخ چوبی را بفاصلهٔ ۱۰-۱۲ متر از هم بزمین می کوبند و مقدار لازم ریسمان پشمی را در امتداد دو میخ می کشند. میخ چوبی سومی را درکنار و بفاصلهٔ یک متری یکی از دو میخ اول بزمین می کارند،طوریکه میخ چوبی دورتر در محازات وسط ضلع یک‌متری قرار بگیرد. بعد چوبی را که به « دال آغاجی » Dâlâgâji مشهور است از بین تارها رد می کنند و بعد که تارها روی چوب سوار شد،دو انتهای چوب را به دو میخ مجاور محکم می کنند تا تارها شل نشوند و بوسیلهٔ سه‌پایهٔ چوبی که«چاتما»یا«قوشما» Çâtmâ یا «هاشما» Hashma نام دارد، تارهارا بلندمی کنند تابزمین سابیده نشود یک. تکه‌چوب‌مستطیل‌شکل را که «دارتی»Darti گویند و ۷۰سانتیمتر طول دارد و ۱۵ سانتی‌متر عرض، بین تارهاقرار می‌دهند و بوسیلهٔ همین «دارتی» است که تارها را زیرورو می کنند تا «آرغاج» ها را از وسطشان رد بکنند. برای محکم کردن « آرغاج » روی پودها از چوب دیگری استفاده می‌شود که «قلنج» نام‌دارد. وبعد از رد کردن «آرغاج» از وسط تارها با ضربت‌های مکرر «قلنج» تاروپود جاجیم بهم محکم می‌شود واین ضربت‌هاست که شلی ومحکمی جاجیم و در نتیجه مرغوب یا نامرغوب بودن آن را تعیین می کندواین مسئله

بازبستگی دارد به ورزیدگی و مهارت شخص بافنده.

۳- خورجین ها که باز چند نوع است. نوع ساده مثل جاجیم بافته می‌شود و بعد بصورت خورجین دوخته می‌شود. انواع رنگین و گلدار را باساسی «خلی خورجین» - «قیاغ»-«گول» می‌نامند.

خورجین های «قیاغ» مانند کلیم بافته می‌شود و بعد از دوخت بصورت خورجین در میآید. ولی خورجین های «گول» رامثل فرش می‌بافند و باز بعداً بصورت خورجین در می‌آورند. بعضی ازخورجین ها، بزرگ است و برای اینکه دهانه‌شان قفل شود، حلقه های متعددی را پهلوی هم می‌دوزند و موقع قفل زدن این حلقه ها را بصورت زنجیر از داخل هم رد می کنند و در حلقهٔ آخر بدهانهٔ خورجین قفل می‌زنند.

٤- «فرماش»Farmâsh، سه نوع بافته می‌شود: «قیاغ» «خکی» «کلیمی». اغلب قسمت یادیوارهٔ جلوئی منقش بافته‌می‌شود وطرح اصلی آن «گول» است. پنج تکه می‌بافند و بهم می‌دوزند و آخر سر بصورت یک صندوق بی‌دهانه در می‌آید و موقع حمل و نقل وکوچ، کار صندوق را انجام می‌دهد. و هم‌چنین کار مخده را در خانه ها و داخل آلاچیق ها.

٥- جوراب‌بافی - هنر اصلی زنان‌شاهسون ودهات مشکین‌وخیاو شهرده می‌شود. به‌نقشه های مختلف که این ها بیشتر مشهورند: «گلین قاشی» - «تیکمه» - «قوچ بوینوزی»-«جهره‌پری» -«سلیمانی»-«قیناخ» - «گول»- «تویوخ ایاغی»- «آلمانا خشی»-«یاریاخ»-«مداخل»-«زنجیر»- «شال‌بوته» - «چیردغ». جوراب راباپنج میلهٔ نازك آهنی. ۲ سانتیمتری می‌بافند. رنگ‌ها مختلف و یا ساده است. جورابهای گلدار را به‌عنوان

سوغاتی و یا برای نوعروسان و تازه‌داماد ها تهیه‌می کنند. در آخردفتر طرح جوراب «گول» را بدست داده‌ام.

٦- «فرش» Farsh : با همان دستگاه «هانا» بافته می‌شودو ازلحاظ ساختمان بین دستگاه «هانا»ی فرش و «هانا»ی کلیم فرقی نیست. منتهاموقع بافتن فرش، علاوه بر این که «آرغاج» بکارمی رود، از کرك های رنگی هم که «هیلمه» Hilma گویند، استفاده‌می‌شود. «هیلمه» رامعمولاً روی «ارش» (تار) ها گره می‌زنند و وقتی «هیلمه» زده‌شد، با چاقو انتهای کرك ها را در یک سطح می‌زنند وبوسیلهٔ کیر کیز وهونگ، آرغاج وهیلمه ها رابین «ارش» هامحکم‌می کنند.

٧- دستکش - دو نوع دستکش بافته می‌شود : «بش بارماغ» (پنج انگشت) و «تک بارماغ» (یک انگشت‌ویک‌پنجه). نوع مرغوب دستکش را از پشم بسیارنرمی می‌بافند باسم «تیف تک» Tiftak و یا از پشم شتر «دوه‌یونی». دستکش تنها با یک میل‌ساده که در سر آن خمیدگی مختصری هست ومعمولاً ازچوب‌درست‌می کنندبافته می‌شود. این‌میل را میلچی Milçi می گویند.

٨- «پالاز» - (پلاس) نوع جاجیم ارزان‌قیمت است و مانند آن بافته می‌شود.

٩- «چووال» - (جوال) که دو نوع است. یک نوع را بوسیلهٔ دستگاه «هانا» می‌بافند و مشهور است‌به «هاناچووالی» وطرز بافتن‌آن با کلیم فرقی ندارد.

این نوع جوال برای حمل گندم و آرد و سایر وسایل منزل به کارمی رود.

ظرفیت این نوع جوال‌ها ۱۸-۲۰ من است که معمولاً بارشتر می‌کنند.

نوع دیگر هم مثل «پالاز» بافته می‌شود که بهم می‌دوزند و «شال چووالی» می‌گویند. از انواع دیگر دونوعش هم مشهوراست با این اسم‌ها: «یک‌تای‌چووالی» و «باغاچناغی».

۱۰- «ارکن» Orkan (نوار) طرز بافتنش مانند جاجیم است. ولی باریک‌تر از آن در حدود ۱۰-۱۴ سانتیمتر عرض و ۳-۴ میلی متر ضخامت. یک نوع آن ساده است و بدرد بستن پالان اسب و الاغ می‌خورد و نوع دیگر نقشه‌دار است که دهانهٔ فرماش را می‌بندند یا فرماش را بوسیلهٔ آن بار شتر می‌کنند.

نوع سومی هم وجود دارد که باز رنگین است ونقشه‌دار و تمیز بافته می‌شود و برای محکم کردن چوب‌های آلاچیق بکار می‌رود. این نوع را «باس تیریق» Bâstërëg می‌گویند.

۱۱- «سی‌جیم» Sijim - طناب طویل ومحکمی است که معمولاً از پشم بز و گاهی‌شتر بافته می‌شود. با «سی‌جیم»، چادر و سایر وسایل خانگی را به پشت شتر و اسب و گاو بار می‌کنند و در دهات برای حمل خوشه‌های گندم و یونجه وجو، بازاز «سی‌جیم» استفاده می‌شود. در بعضی از دهات دور افتاده «سی‌جیم» را عوض پشم از ریشهٔ گون می‌بافند و «کوندورسی جیمی» می‌گویند. برای بافتن «سی‌جیم» وسیله و اسباب لازم نیست. انگشتان دونفر می‌تواند همه نوع «سی‌جیم» رابیافد. «رشمه» نوعی «سی‌جیم» است.

۱۲- بندچارق: بوسیلهٔ زنان و دختران شاهسون و دهاتی‌ها

بافته می‌شود و تنها بدردبستن چارق بدور پا می‌خورد.

۱۳ـ«سوپاند» Supând : (فلاخن) وسیلهٔ دفاع چوپان هاست وبافتن آن را تمام زنان و دختران شاهسون می‌دانند. یک دسته «ارش» را بفاصله، بدور چوبی گره می‌کنندوبعد بفاصله «ارش» هارابهم گره‌می‌زنند. از زاویهٔ بالای یکی ازگره‌ها شروع می‌کنند به بافتن تنهٔ «سوپاند» و وقتی کار تمام شد، چوب را می‌کشندواز میان‌بندها بیرون‌می‌آورند. دو نوع «سوپاند» معمول‌است: نوع چوبی «چوپ سوپاندی» که یکی از بازوهایش چوبی است و نوع دیگر «قیّاغ» که بازوها و تنه‌همه از پشم بافته می‌شود، آخر دفتر شکل هردو را آورده‌ام.

۱۴ـ «توسان باغی» ـ (بندشلوار) بوسیلهٔ چهارچوبی‌بافته می‌شود که شکل مکعب مستطیل را دارد. این چهارچوب را «کرگاه» (کارگاه) می‌گویند که ضلع بالائی آن متحرک است‌وبدلخواه کم‌و زیاد می‌شود.

درروی «کرگاه» ۱۴ـ۱۶ رشتهٔ پنبه‌ای را بین دو ضلع می‌کشند و بعد بین رشته‌ها چوب‌های ظریف و کوچکی را جا می‌دهند بنام «چی‌لیک» Çilik. تعداد «چی‌لیک»ها نزدیک ۳۰ـ۴۰ عدداست. در تصویر آخر کتاب طرز قرارگرفتن «چی‌لیک»ها را می‌بینید.

۱۵ـ شال ـ (بافتن‌شال) کار مردهاست. ازپشم گوسفندمی‌بافند. بدین‌ترتیب که دو میخ بفاصلهٔ ۷۰سانتیمتر بدیوار می‌کوبند ودومیخ دیگر بهمین فاصله پائین‌تر. طوری که فاصلهٔ میخ‌های بالائی‌از میخ پائین ۳ تا ۳/۵ متر باشد. یک تکه چوب که همان «دال آغاجی» باشد در بالابه دو میخ محکم می‌کنند و یکی دیگر را بین دو میخ

پائین .«ارش»ها را بین این ها می کشند. بافنده داخل گودالی که زیر همین دستگاه درست شده و ۷۰ سانتیمتر عمق داردجاسی گیرد و بطرز جالبی شروع به کار می کند.

شال بافته شده فرقی با گونی ندارد. معمولاً شال راخیس کرده و زیر کرسی گرم می گذارند و بعد آن قدر مالش می دهند که سفت و محکم بشود وپرز پیدابکند. از این شال پالتو می دوزند وتمام پالتوهای شاهسون ها از این شال تهیه می شود.

۱۶- پشم - نوعی پارچه را می گویند که لباس مردانهٔ شاهسون از آن تهیه می شود. بافتنش شبیه جاجیم است، باهمان خصوصیات. بعد از تمام شدن بافت، درآب گرم مالش می دهند تا پرز پیدا کند وبعد بدست خیاط می سپارند.

جنس مرغوب «شال» یا «پشم» از پشم شتر و یا از چین دوم پشم گوسفند که «گوزم»Qozam می گویند، تهیه می شود.

۱۷- «کچه» Keça - (نمد) را بیشتر برای پوشاندن آلاچیق ها لازم دارند و روی این اساس مصرف زیادتری هم دارد. برای تهیهٔ نمد، پشم راشسته وخشک می کنندوبعدحلاجی می کنند که نرم وصاف بشود. بعد از نرم کردن آن را در روی یک پارچه کرباس به مساحت ۱۲ متر مربع پهن می کنندوبدورتیری که ۲/۵ مترطول داردو«سیغ»Sig می گویند می پیچانند و بعد آن را داخل یک «پالاز» قرارمی دهند ودرمیدانچه ای که عده ای آن جاجمع هستند می گذارند و مرتب با لگد از این سمت بآن سمت میدان حرکتش می دهند و بعد ازساعتی نمد آماده شده است که باز می کنندو بوسیلهٔ استادکار، به تکه های سه گوش بریده می شود

که بهم می‌دوزند و پوششی درست می‌کنند برای پوشاندن آلاچیق‌ها.

در این‌جا ضروری است که از وسایل ریسندگی معمول دردهات و ایلات شاهسون ذکری شود. این وسایل دوجور بیشتر نیست:

۱- جهره «Jahra» (دوك) - از دو پر تشکیل شده، منطبق برهم و حد فاصل‌شان استوانهٔ چوبی است بدرازی ۱۲ سانتی‌متر و پیرامون ۵. سانتی‌متر. از وسط دو پر استوانه‌ای که «توپ» نام دارد، لولهٔ چوبی نسباً درازی رد می‌شود و بر سر آن چوب عمودی دیگر وصل می‌کنند بنام «الهجک» Alajak که تمام این‌ها قوهٔ محرکهٔ دستگاه «جهره» است. طرحی از جهره در آخر دفتر آمده است.

۲- تشه Teshe - که چوبی است و کمتر استعمال می‌شود و زحمت زیاد دارد.

طرز ریسندگی - ابتدا پشم را می‌شویند و چرك و کثافتش را می‌گیرند و مقابل آفتاب می‌چینند که خشك شود و بعد باشانهٔ مخصوص فلزی پشم را شانه می‌کنند و سپس به قطعات کوچك تقسیم می‌کنند باسم «الچم» Alçam. بعد در مقابل جهره می‌نشینند و با دست راست «جهره» را حرکت می‌دهند و «الچم»ها را بسرعت بصورت نخ در می‌آورند. برحسب مصرف و موارد لزوم می‌توان ریسمان نازك یا کلفت تهیه کرد.

ریسمان حاضر را از روی سوزن چوبی طویلی که «ای» Ey نام دارد برمی‌دارند که بشکل مخروط است و آنرا «دوکچه» Dokça گویند و «دوکچه»ها را بصورت «یوماخ» (گلوله) درمی‌آورند و تاب می‌دهند.

برای رنگ کردن پشم‌ها قبلاً اشاره‌ای کردم که ازساقهٔ فرفیون «سوت‌تیان» استفاده می‌کنند که پشم رازرد رنگ می‌کندویا باپوست انار ترش ، پشم را برنگ سیاه در می‌آورند .

در خیاو لباس‌های محلی هنوزاز بین نرفته است. هم چنین در دهات و آبادیهای اطراف . و اگر مردها کت و شلوار می‌پوشند زن‌ها همان‌لباس‌های سالهای‌پیش راعوض نکرده‌اند .دربین‌طایفه‌های شاهسون هم چنین است. مردها کت وشلوار می‌پوشند وزن‌هالباس - های محلی. مسئلهٔ جالب کلاه مردهاست که بیشتر مردم ایلات و دهات اطراف کلاه نظامی برسر دارند . این کلاه‌ها همه یادگار دورهٔ خدمت‌سربازی نیست ، حتی عده‌ای هستند که کلاه‌نظامی می‌خرند وبرسر می گذارند .

لباس‌های محلی زنانه مفصل است ودربین‌طایفه‌های‌شاهسون مفصل‌تر . مثلاً زن‌های شاهسون بیست‌عدد شلوار (تومان Tumân) روهم می‌پوشند و فقیر ترین‌شان حداقل پنج شلوار برپا دارد. تعداد شلوار علامت شخصیت است و اشرافیت . یک زن بیگ از زیادی شلوار بزحمت می‌تواند راه برود . در خیاو ، معمولاً سه چهار شلوار مرسوم است .

پیرهن یک عدد بیشتر نمی‌پوشند ، دامن کوتاه دارد که تاچین شلوارها می‌رسد و معمولاً لبهٔ آنرا زیر شلوار می گذارند .

از روی پیرهن یک عدد جلیقه می‌پوشند که معمولاً از مخمل ارزان قیمت دوخته می‌شود . حاشیهٔ جلیقه را معمولاً با نواری زینت

می‌دهند و اسم این نوار را «خژ» می‌گویند و به لبهٔ «خژ» مقدار خیلی زیادی سکه و پول نقره می‌دوزند.

در زمستانها از روی جلیقه یک عدد کت ضخیم می‌پوشند. کت‌های زنانه معمولاً از مخمل کلفت درست می‌شود که آستر ابریشم دارد، سنگین است و گرم و تا اندازه‌ای گران قیمت.

روسری را که «کل ایاغی» یا «کلاغی» Kalayâgi می‌گویند، همهٔ زن‌ها برسر می‌کنند.

چارقد دیگری را مثل عمامه دور «کل ایاغی» می‌پیچند که بیشتر ابریشمی است و آن را «شده» Shadda می‌نامند. و درخود خیاو «شده» چندان معمول نیست. بیشتر، زن‌های شاهسون می‌بندند.

دستمال دیگری هم هست که از پشت سر می‌بندند که «یاشماخ» Yashmâx می‌گویند یا «آغیز دستمالی»، معمولاً برای پوشاندن دهان و نصف پائین صورت. چادر نماز بین ایلات معمول نیست و زن‌ها تنها با بالا کشیدن «یاشماخ» تا روی بینی، صورت خود را از نامحرم پنهان می‌کنند.

۱۴

زبان و لهجه و نمونه‌ای از لغات محلی - نه بازی از زبانهای محلی خیاو و شاهسون - ادبیات شفاهی مردم - نمونه‌ای چند از « بایاتی » ها - «چوپانی» - نمونه‌ای از کار شاعران محلی - ویک متل .

زبان این منطقه ، همان لهجهٔ آذربایجانی معمول سایر جاهاست با این تفاوت که مقداری لغات غریب در مشکین و مغان یافت میشود که جاهای دیگر معمول نیست . بیشتر کلمات روسی است که گاهی تغییر یافته و تلفظ بخصوص پیدا کرده و مقداری لغات محلی که بعلت دور ماندن از آمیزش با زبان فارسی هنوزبهمان‌شکل قدیمی مانده‌است . در این‌جا نمونه‌هائی از لغات معمول در این نواحی‌را که در سایر آبادی‌های آذربایجان چندان رواج ندارد می‌آورم :

آتیشقا	Âtëshgâ	: پنجره .
آرقالی	Ârgâli	: گوسفند وحشی .
ارسین	Arsin	: سیخ .
اوستول	Östöl	: صندلی .
اوشکولا	Oshkula	: مدرسه .
ایرفیده	Eirfida	: یکی از وسایل نان پزی .

اوش‌قولاغ Öshgölâx : شبدر .

بالاخ Bâlâx : گوسالهٔ گاومیش .

باشّاخ Bashax : خوشه‌هائی که موقع درو بزمین می‌ریزد .

بیشکی Bëshki : ارّه .

بوورت تیکانی Boworttikan[1] : توت فرنگی .

پله‌سک Palasak : پرسه‌زدن .

پی‌ران Peyrân : ذرت .

پوتیشکا Potëshka : دربچّه .

پندیر Péndër : پنیر .

تکز Takaz : بز نر .

تیزئقدیرماخ Tësëgdërmax : فراری‌دادن .

توپوز Topuz : بابا آدم .

جوون‌گه Junga : گاو نردوساله .

چاتی Çati : طنابی که از ریشهٔ گون ببافند .

چال‌قی Çâlgi : شاخه‌های خشک درختان از آن‌ها که جارو می‌بندند .

چف‌دره‌زه Çafdaraza : کلون .

چی‌بین Çibin : مگس

خکی Xaki : الاغ خاکستری .

دوبور Dubur : بز قوچ .

دووگه Duga : گاو مادهٔ دوساله.

دمیریخ Dëmërëx : شن کش.

دله Dala : منجاب.

دیزلیک Dizlik : زیرشلواری.

زاخوت Zâxot : مستراح.

سرپ Sarp : درنده.

سی تیری Sitiri : کت.

سه هنگ Sahanq : کوزه‌های بسیار بزرگ را گویند.

سی یه جی Siyaji : گونی.

سولن ماخ Sulanmax : ولگردی.

شاه دلیل Shâhdalil : چراغ.

شاماخی Shâmâxi : چارقد.

شدّه Shadda : دستمال.

کل ایاغی Kalayagi : روسری ابریشمی.

کپرم Kapram : لحاف بی ملافه.

کل او Kalow : کاهدان.

کوسو Kuso : چوبی که باآن تنوررا بهم می زنند.

کوشک Küshak : بچه شتر.

کوور Kowor : بز نر.

کرتوشکا Kartushkâ : سیب زمینی سرخ.

کوفله Kufla : مجرای تنور.

کوت Kut : نانی که از دیوارهٔ تنور بیافتد و در آتش بسوزد که غذای سگ‌ها است و غذای فقرا.

گوزگی Qusqi : آئینه.

گولی‌بانی Qulibâni : بادگیر.

فیرگون Firgun : گاری.

قولون Gölön : کره اسب ماده.

قزمت Gazamat : زندان.

قارتوپی Gartopi : سیب زمینی.

قاپساماخ Gâpsâmâx : پر کردن.

لاپیت‌قا Làpëtgâ : بیل.

سزر Mezer : سفره.

موجری Mujri : جعبه.

نال‌چا Nâlçâ : بالش.

نون Nun : لانهٔ مرغ.

نی‌غی‌تیس Nëgëtës : ناقابل.

هوش Hosh : کول.

هپت Hapat : سفید.

هوندور Hundur : بلند.

هونی Hüni : پشه.

یوروساخ Yorumâx : حرکت دادن.

یوری Yuri : گهواره‌ای که معمولاً بین دو درخت می‌بندند.

یال Yâl : غذای سگ.

یال Yâl : کمرکش کوه را هم گویند.

یل پنک Yelpanak : خیار.

بازی‌های محلی در خیاو و تمام مشکین با بازیهای شاهسون مشترك است. «بازی» بین ایلات شاهسون ارج بخصوصی دارد و معمول ترین تفریح هاست که نه تنها بچه ها بلکه بزرگ‌ترها هم موقع فراغت از کار، جلو «اوبا» مشغول می‌شوند. آنچه که در زیر می‌آید در عین حال بازی‌های معمولی ایلات شاهسون هم هست:

«ماچالیشقا» Mâçâlëshgâ - دایرهٔ بزرگی روی زمین می کشند و بازیگران دو دسته می‌شوند. یک دسته داخل خط و دستهٔ دیگر بیرون خط می‌ایستند. یک نفر از دستهٔ دوم داخل خط می‌آید و با یک پا با زیگران داخل خط را دنبال می کند و به هرکس که دست بزند می‌سوزد و از دایره خارج می‌شود. دستهٔ برنده داخل خط می‌ماند و دستهٔ بازنده بیرون خط می‌رود.

«تپیک‌دوگوش» Tapikdoqush : بازیگران دو دسته می‌شوند و روبروی هم می‌ایستند و بعد یک زانو را خم کرده روی یک پا هجوم می‌آورند و با زانوی خم‌شده همدیگر را می‌زنند. دسته‌ای برنده

است که تعداد تلفاتش کمتر باشد.

در یک زمین مسطح شش تا چاله «مره» Mara یا «هبه» Haba می کنند طوری که «مره»ها دوبدو سه ردیف رادرست بکنند. دوبازیگر در دو طرف «مره»ها می نشینند و به هر «مره» هفت سنگ ریزه می ریزند. بازیگر اول هفت سنگ «مرهٔ» اول طرف خودرا برداشته. به «مره»های های دیگر دوتا دوتا می اندازد و می گوید: «دای - دایلاغ - مه تک بی تک» و سنگ «بی تک» به هرچاله که افتاد سنگ های آن چاله را تصاحب می کند. بازی باین ترتیب ادامه پیدا می کند. منتهی اگر سنگ «بی تک» توی «مرهٔ» خالی بیافتد، بازیگر می سوزد و نوبت بازیگر دوم می رسد. وقتی یک «مره» پرپر شد، یکی از بازیگرها با صدای بلند می گوید: «چوش» و آن «مره» از بازی خارج می شود و بازیگر دیگر حق ندارد روی آن «مره» «بی تک» بیاندازد.

آخر سر بازیگر برنده، با سنگ ریزه هائی که برده، فال می گیرد. بدین ترتیب که سنگ اول را از بالای شانه راست و سنگ دوم را از بالای شانهٔ چپ به پشت سر پرتاب می کند و به ترتیب می گوید: «به بهشت خواهم رفت، به جهنم خواهم رفت، دختر می گیرم، بیوه می گیرم و...»

سنگ آخر از بالای شانهٔ راست یا چپ انداخته شود طرف خوشحال یا دلگیر می شود.

«سنه ی چه، بیزه ی چه» Saneyça Bizeyça (آفتاب مهتاب چه رنگ است)

دو بازیگر دست‌ها را ازپشت بهم‌حلقه می کنند، اولی می گوید «سنه‌ی‌چه» ونفر دوم را به پشت می کشد. دومی‌می گوید «پیزه‌ی‌چه» ونفر اول را بلند می کند وبه پشت می کشد.

«جوجولی‌پندیر گوی» Jujuli Pendir Goy این بازی یک ملا(استاد بازی) و سه بازیگر دارد و سه تا سنگ «گوی» (سنگ سبز) «پندیر» (پنیر : سفید) «جوجولی» (سنگ سیاه)

استاد بازی یکی ازسنگ‌ها را در مشت قایم کرده می‌برد پیش سه نفر ومی‌پرسد که کدام یک از سنگ‌هاست. هرسه نفر اسم سنگ‌را می گویند. هر کس راست گفته باشد یک‌امتیازپیدامی کندواستادآن‌سنگ را کنارمی گذاردوسنگ دیگررا پیش‌می‌آورند. آخر بازی امتیازهر کس که کم باشد چشم‌های او را می‌بندند و دو نفر دیگر می‌روند و قایم می‌شوند. ملا از بازیگر چشم‌بسته می‌پرسد که مثلا فلانی کدام طرف رفته ، طرف راست یا چپ . بازیگر چشم بسته اگر درست گفت که چشم‌هایش را باز می کنند و الا باید هردو را به نوبت کول بگیرد و در مسافتی که قبلا معین شده آندو را گردش بدهد.

«شوبی» Shubbi - چند بازیگربرابر مقداری‌تپاله که‌جمع کرده‌اند می‌ایستند وبه تعداد مساوی چوب بدست می گیرند. چوب‌ها را طوری پرتاب می کنند که توی تپاله‌ها راست بایستد. برنده کسی است که بتواند چوب‌هایش را راست توی تپاله فروبکند. این بازی‌را در بعضی از دهات «دویدوروم آغاج» هم می گویند.

الله کلنگ زیاد معمول است و باسامی گوناگون ، بین شاهسون «دین گیلیم‌قوز» می گویند وجاهای دیگر«دین گیلیم‌صفا» و«دین گیلیم آفتافا» .

«بن بنوشه»: بازی مخصوص دخترهاست . دودسته بازیگربفاصلهٔ پنج‌متر ازهم‌می‌ایستند وهردسته، دست‌های یکدیگررامحکم‌می گیرند . دستهٔ اول باصدای بلند می گویند «بنوشه»(بنفشه) و دستهٔ دوم جواب می‌دهند : «بن بنوشه» .

دستهٔ اول می گویند : «بندیلیم دوشه» .

دستهٔ دوم‌جواب می‌دهند: «سیزدن بیزه‌بوقول اوسته کیم‌دوشه» (کی از طرف شما رو دست ما می‌افتد؟)

یک نفر از دستهٔ اول می گوید : «من‌جی‌یز» (من)

دستهٔ دوم می گویند : «گل جی‌یز» (بیا)

همان نفرکه خود را نامزد کرده باسرعت دویده صف دستهٔ‌دوم را پاره کرده دست یک نفرشان راگرفته با خود به غنیمت به صف‌اول می‌برد . ولی اگر نتوانست صف را پاره کند، او را می گیرند و درهمان صف نگهمیدارند .برنده صفی است که‌آخر بازی‌عدهٔ‌بیشتری‌داشته باشد .

«پیشد بیلی» Pishdbilli : بازی کنان دودسته می‌شوند، یک صف می‌نشینند ویک صف‌می‌ایستد . ایستاده‌ها مرتب بادست‌به کلهٔ نشسته‌ها می کوبند . اگر یکی از نشسته‌ها توانست دست یکی از ایستاده‌ها را بگیرد ، جای بازیگرها عوض می‌شود .

ادبیات شفاهی وعامیانهٔ مردم مشکین وجماعت خیاو با ادبیات ایلات شاهسون یکی است، درشعر وقصه ومتل‌وجز آن. ترانه هائی که بین ایلات رایج است همان‌هائیست که « عاشق‌ها » (نوازندگان و خوانندگان دوره گرد) در تمام دهات و آبادی‌های مشکین و مغان می‌خوانند. «بایاتی»(دوبیتی) های رایج دراین‌محل‌مثل‌سایردوبیتی های عامیانهٔ آذربایجانی یا موقع فال گیری خوانده می‌شود یا موقع مرگ عزیزان ویا دوبیتی هائی‌است که مضمون عاشقانه دارند. چند نمونه را که بیشتر جنبهٔ محلی دارد در این‌جا می‌آورم :

هرای ارش‌لی[1]، یاندیم
گولی بنوشه لی یاندیم
بو عالمه اود دوشدی
من تماشالی یاندیم .

ترجمه

بیدادای ارشلوکه سوختم
با گل‌ها و بنفشه‌ها سوختم
آتش بر همه عالم افتاد
من تماشائی سوختم.

من عاشقم آی مدد
اُل گار[2] مدد آی مدد

۱- نام کوهی است در آن دیار.
۲- Olgâr دب اکبر را گویند.

دان اولدوزی باش ویردی
آیر یلیخدی آی مدد .

ترجمه :

هیهات که عاشقم من
هیهات ای ستاره‌ها
ستارهٔ سحری سر زد
و لحظهٔ جدائی فرا رسید .

من بو باغا گلمیشم
یاغا یاغا گلمیشم
گئور میشم در دیمی
آغلا ماغا گلمیشم .

ترجمه :

من باین باغ آمده‌ام
گریان گریان آمده‌ام
دردهایم را آورده‌ام
و برای گریه آمده‌ام .

بوداغدا مارال آزدی
اوغچی چوخ مارال آزدی
آغلاما مارال گوزلی
اولمرم یارام آزدی .

ترجمه :

در این کوه آهو کم است
صیاد زیاد و آهو کم است
گریهٔ نکن ای آهو چشم
نمی‌میرم، زخمم زیاد نیست.

عزیزیم اسدی فلک [۱]
صبر یمی کسدی فلک
هر یاندا چادور قور دوم
اورکنین کسدی فلک.

ترجمه :

باد وزیـــــــــــد
و روزگار، صبرم را برید
هرجا کـه چادر زدم
تقدیر طنابش را پاره کرد.

عزیزیم وای دردیم
وای درمانیم وای دردیم
هامی گول اکدی گول دردی
من گول اکدیم وای دردیم

۱ـ فلک در این جا بمعنی روزگار است و روزگار درزبان ترکی استانبولی امروزی بمعنی باد است و وزیدن فلک با توجه باین نکته پذیرفتنی است.

ترجمه :

آه از این دردی که من دارم
آه از این درد و از این درمان
همه گل کاشتند و گل چیدند
اما من گل کاشتم و درد چیدم .

عزیزیم داغدا نه وار
ال کوشدی داغدا نه وار
سنه قوربان دلی مجنون
لیلی سیز داغدا نه وار.

ترجمه :

در کوه دیگر خبری نیست
ایل کوچید ودیگرخبری نیست
ای مجنون دیوانه
حال که لیلی نیست ، دنبال
کی می گردی ؟ .

تعدادی از این «بایاتی»ها را برای کوه «ساوالان» ساخته‌اند .
ازآن جمله :

ساوالانین باشی گول لر
آی سالاّنیب گدن ال لر
من یاریمی تانورام
گوموش کمر اینجه بل لر.

ترجمه :

فراز ساوالان استخرهاست
ای ایل هائی که سلانه سلانه کوچ می کنید
من دلدارم را می‌شناسم
او کمر باریک و کمربند سیمین دارد .

ساوالان بیربوز باغلار
دوره‌سی یارپوز باغلار
منی بیر گلین اوخ لار
یاراسی بیر قیز باغ لار.

ترجمه :

ساوالان یخ می‌بندد
دور تا دورش پونه می‌روید
عروسی مرا تیر می‌زند
و دختری زخمم را می‌بندد .

بعضی ازچهارپاره‌ها را «چوپانی»می گویند چوپان‌ها بیشتراین ها را مایهٔ آوازشان می کنند. یک نمونه :

قارادی قاشلارون گوز لرون آلماز
سویگی‌سویگی‌سینی‌بودرده سالماز
گدر او گوز لیّخ سنه ده‌قا لماز
یا دینان آشنا لیخ آزایله باری

ترجمه :

ابروهات سیاه وچشمات زاغ است
هیچ معشوق عاشقش را این چنین گرفتار نمی کند
این زیبائی رفتنی است وبرای تو نخواهد ماند
با رقیب دوستی کمتر کن .

گاهی وقت‌ها شاعرانی هم پیدا شده که سروده‌هاشان دهن به دهن گشته با ترانه‌های عامیانه مخلوط شده. گاهی هم این سروده‌ها شکل خاصی داشته که بین دراویش و مداح‌ها و گداها معمول گشته که درقهوه خانه‌ها وجلو «اوبا»ها می‌خواندندومی‌خوانند. ازآن‌هاست شعربسیار معروفی که یک شاعر گمنام اهل قره درویش باسم غفارسال‌ها پیش سروده. مناظره‌ای است بین شاهسون وتات، که تات شاهسون را به اسکان و آسایش درشهر و ده وخانه دعوت می کند و شاهسون از نعمت وبرکت ولذت چادر نشینی‌دفاع می کند. برای نمونه یک تکه از این قطعه را می‌آورم :

تات دِ دی‌ای‌شاهسون گل بوکو چماقدان اوتان
استراحت له اوتور میندار سوایچماخدان اوتان
قبر ئووی سیخماز سنی چون کی فشارون وارسنون

شاهسون د دی ای تات دام و حصاری نیلورم
مال‌غنیمتدن دانیش، مایدان سوری‌قویون کچی یاغدان‌دانیش
یا یی قیش گل سیر قیل گور لاله‌زاریم وار مینم

ترجمه :

تات گفت ای شاهسون بیا و ازکوچ بگذر
بیا وساکن شو و از خوردن آب‌های کثیف راحت باش
قبر ترا فشار نخواهد داد ، از بس که دراین دنیا فشار می‌بینی .

شاهسون گفت ای تات بام وحصار به چه دردم می‌خورد
از ثروت بگو ، از مادیان وگوسفند وبز بگو
تابستان و زمستان بیا وببین که چه لاله‌زارهائی من دارم .

گاهی وقت‌ها شعرهائی ساخته‌اند برای اشخاص بخصوص مثلا برای بیگ‌ها . مشهورترازهمه شعریست که دربارهٔ فیروزخان، بیگ‌ایل «قوجا بیگلو»ها وپسر عظمت خانم ساخته‌اند که جوانی بوده بی‌باك و دلیر و در سال ۱۳۰۸ شمسی بدستور حکومت وقت در خلخال تیرش زده‌اند وهمانجا مرده‌است . این‌ها را برایش ساخته‌اند و هنوز هم که هنوز است در تمام ایلات شاهسون و آبادی‌های مشکین و مغان بآواز خوانده می‌شود[1]

نه قارایدی فیروزخانین قاش لاری
گولّه دیجك قوجاقلادی داش‌لاری
باجی لاری اشیدیکجه قوربان ددی قوش لاری .
نجه قیی‌دون فیروزخانی اولدوردون
نجه قیی دون شاه چراغی سوندور دون ؟

۱- تشابه‌شکل و وزن این‌شعر با«حیدر بابا»ی شهریارجالب توجه است .

اردبیلدن بیر یول آشیر سارابا
باجون قوربان ایا غوندا جورابا
فیروز ئولدی برزد قالدی خرابا.
نجه قیی‌دون فیروزخانی اولدور دون
نجه قیی‌دون شاه چراغی سوندور دون؟

قوشون گلدی جبدره نین باشینا
بلد اولدی سنگرینه داشینا
سنگر تاپسا باج ور مزدی قوشونا.
نجه قیی‌دون فیروزخانی اولدور دون
نجه قیی‌دون شاه چراغی سوندور دون؟

تک آتّی دون بولوت کیمی شاخیردون
شاخی یاندا او لشگره تو خوردون
تو خویاندا سبحان‌الله او خوردون.
نجه قیی‌دون فیروز خانی اولدور دون
نجه قیی‌دون شاه چراغی سوندور دون؟

قوشون گلدی «شکروا» دان یلّندی
گونده قالخدی گون اورتایا میلن دی
اول الده گول فیروزخان هلّه ندی.
نجه قیی‌دون فیروزخانی اولدرو دون
نجه قیی‌دون شاه چراغی سوندور دون؟

گتدیم گور دوم گول فیروزخان یاتوبدی
چکمه لرون چیخاردیبدی آتوبدی
قیزیل ساعات قیزیل قانا باتوبدی.
نجه قیی‌دون فیروزخانی اولدور دون
نجه قیی‌دون شاه چراغی سوندور دون؟

ترجمه:

چقدر مشکی بود چشم و ابروی فیروزخان
تیر که خورد، سنگ‌ها را در آغوش کشید
وخواهرانش تا شنیدند قوچ ها را نذر کردند.
در یغت نیامد که فیروزخان را کشتی
و شاه چراغ را خاموش کردی؟

راهی از اردبیل به سراب میرود
خواهرت فدای جوراب‌پایت
فیروز کشته شد و برزد خرابه ماند.
دریغت نیامد که فیروزخان را کشتی
و شاه چراغ را خاموش کردی؟

سربازها ببالای «جبدره» ریختند
به سنگ وسنگرش آشنا شدند
اگر [فیروز]سنگر پیدا می کردبه دشمن امان نمی‌داد.
دریغت نیامد که فیروزخان را کشتی
و شاه چراغ را خاموش کردی؟

یکه سوار بودی ومثل ابر می‌غریدی
هنگام غرش به لشکرها شبیخون می‌زدی
وهنگام شبیخون سبحان‌الله می‌خواندی.
دریغت نیامد که فیروزخان را کشتی
و شاه چراغ را خاموش کردی؟

سربازها مثل باد آمدند و از «شکروا» رد شدند
آفتاب بسوی ظهر اوج گرفت
در اول حمله فیروزخان نقش زمین شد.
دریغت نیامد که فیروزخان را کشتی
و شاه چراغ را خاموش کردی؟

رفتم دیدم فیروزخان خوابیده
چکمه‌هایش را در آورده وسانده
ساعت طلائیش به خون طلائی آغشته.
دریغت نیامد که فیروزخان را کشتی
و شاه چراغ را خاموش کردی؟

یک متل :

گوینده : نصرت اسدی ۲۵ ساله

هادی دی ، هودی دی ، منیدیم .
گتدوخ شیکارا
بیر دانا شیکار وردوخ .
د دیم هادی پیچاغون وار
د دی یوخ
د دیم بؤرووه ورم اوخ .
د دیم هودی پیچاغون وار
د دی یوخ
ده دیم بؤرووه ورم اوخ .
الیمی سالدیم جیبیمه
گوردوم بیر پیچاخ وار
ساپی وار توکه سی یوخ .
ساپینان باشین کسدیم
اوچ دورت داغ آشاندان سونرا
د دیم مینی هارادا یووم .
گوردوم اوچ دانا آرخ وار
ایکی سی قوری
بیر ینیندده سووی یوخ .
سووی یوخدا شیکارین باشین یودوم
د دیم مینی هاردا پی‌شیرك ؟

گتدیم گوردوم اوچ دانا خارابا وار

ایکی سی اوچوخ

بیرینینده اوستی یوخ .

اوستی یوخدا گوردوم اوچ نفر آدام وار

ایکی سی ئولی

بیرینینده جانی یوخ .

ـد دیم ای جانی یوخ قارداش

بارداغون وار؟

ـد دی اوچ بارداغیم وار

ایکی سی سینیخ

بیرینینده گوتی یوخ .

گوتی یوخدا شیکاری پی‌شیردیم

سومو کی پیشدی اتی یوخ .

شیکاری یی‌یندن سونرا

هامی‌میز یاغلی الیمیزی یاغ لی باشماغا

یاوان الیمیزی یاوان باشماغا چکدوخ .

یاغ لی باشماخ لار یاوان باشماخ لاری

قاباغینا قاتدی قوغدی .

ساوالانا چیخدیم گورمه دیم .

گیردوغا چیخدیم گورمه دیم .

یاخامدا بیر دانا ایگنه واریدی

ساشدیم یره چیخدیم اوستونه

گوردوم جوت چی‌نین یانیندا گدیلر.

ـِد دیم آی جوت جی قارداش

باشماخ لارین قاباغین ساخلا.

جوت جی باشماخ لارین قاباغین ساخ لادی.

گوردوم جوت جی قارداشین

گوزی سنیم باشماخ لاریمدادی.

ـِد دی باشماخ لاری منه سات.

ـِد دیم نچ چیه؟

ـِد دی بیر داری یه ، بیر دارینین پاراسینا.

هو دارینی ، داری پاراسینی‌خارالا آتدیم دوتمادی

جوالا آتدیم دوتمادی

یخه مده بیر بیره تاپدوم

باشین اوزدوم

دری سینی چیخارتدوم

بیرداری بیردار ینین پاراسینی

اونا آتدوم

دی بینده بند آلدی.

ـِد وه یه چاتدوم

ـِد وه یات دی.

آتا چاتدوم

آتین بلی سیندی.

اشکه چاتدیم

اشـّکین قیچی سیندی .
گور دوم بیر چلاق قاریشقا وار
چاتدیم اونا .
اورکن گتدیم قیر یلدی
سی جیم گتدیم قیریلدی
باشیمنان بیر توك چکدیم
یوکی اونـنان باغلادیم
ئوزوم‌ده آتیلدیم میندیم اوستونه .
یل کیمی گه دیوردیم
ایلیشدیم بیر آلچاکولونا .
داری داغیلدی .
مأیوس معطل گلدیم ئووه
گلن ایل اولدو
اوز اخدان گوردوم بیر یکه زسی داری بی‌تیب
بی چین‌چی لری چاغیردیم .
گتدوخ
بیشدوخ
قالا دوخ خرسنه .
گوی دن اوچ آلما دوشدی
بیری ناغیل دی ینین
بیری ده اوزومون
قابوغی چوته لی ناغیل ا شیده نین .

ترجمه :

هادی بود وهودی بود ومن بودم

رفتیم به شکار

و شکاری زدیم .

گفتم هادی چاقو داری؟

گفت نه .

گفتم تیر زهر آلود بخوره به پهلوت .

گفتم هودی چاقوداری ؟

گفت نه

گفتم تیر زهر آلود بخوره به پهلوت .

دست کردم تو جیبم

یه چاقو پیدا کردم

که دسته داشت‌وتیغه نداشت .

با دسته سر شکارو بریدم .

از سه چهار کوه رد شدم

وگفتم اینو کجا بشورم ؟

سه تا نهر دیدم

دوتاش خشک بود

ویکی آب نداشت .

تو اون که آب نداشت سر شکارو شستم .

گفتم اینو کجا بپزم ؟

رفتم و سه تا خرابه دیدم .

دو تاش ویران بود
و یکی سقف نداشت.
تو اون که سقف نداشت سه نفر آدم دیدم
که دو تاش مرده
ویکیش هم جان نداشت.
گفتم ای برادر بی‌جان
بادیه داری؟
سه تا بادیه دیدم
دوتاش شیکسته
ویکی هم ته نداشت.
شکار را تو اون که ته نداشت پختم
استخوانهاش پخت وگوشتهاش نه.
شکار را خوردیم
دست چربمان را کشیدیم به کفش چربمان
و دست بی چرب را کشیدیم به کفش بی‌چربمان.
کفش های چرب، کفش های بی‌چرب را
دنبال کردند.
بالای «ساوالان» رفتم، ندیدمشان.
بالای «گوی داغ» رفتم، ندیدمشان.
سوزن یقه‌ام را کشیدم
کردم زمین و رفتم رونو کش.
دیدم از کنار یه مرد زارع درمیرن.

داد زدم : های برادر!

جلو کفشارو بگیر.

مرد زارع جلو کفشارو گرفت.

رسیدم و دیدم مرد زارع به کفشای من نظر داره

بمن گفت که اینا را بهم بفروش.

گفتم چند می‌خری؟

گفت یه ارزن و یه نصفه ارزن.

ارزن ونصفه ارزن را تو«خارال»[۱] ریختم‌جا نگرفت.

توی جوال ریختم جا نگرفت.

یه کک از یقه‌ام گرفتم

سرش را کندم

پوستشو در آوردم

ارزن ونصفه ارزن را

ریختم تو پوست کک

ته اون جا گرفت.

بار شتر کردم

شتر خوابید.

بار اسب کردم

کمر اسب شکست.

بار الاغ کردم

پای الاغ شکست.

۱- «خارال» : جوال‌های خیلی بزرگ را گویند.

سورچهٔ چلاقی پیدا کردم

وبارش کردم .

«اورکن»[۱] آوردم پاره شد .

«سی‌جیم»[۲] آوردم پاره شد .

یک سو از سرم کندم

وبار را محکم کردم .

خودم هم پریدم وسوار سورچه شدم

مثل باد می‌رفتم

که به شاخهٔ گوجه‌ای برخوردیم

ارزن ونصفه ارزن روی زمین ریخت .

مأیوس و دست خالی برگشتم بخانه .

سال دیگر آمد .

از دور دیدم مزرعهٔ بزرگی ارزن روئیده .

دروگرها را صدا کردم

رفتیم

چیدیم

وتوی خرمن جمع کردیم .

از آسمان سه تا سیب افتاد .

یکی برای من

۱- اورکن orkan : به فصل هنرهای بافتنی نگاه کنید .

۲- سی‌جیم Sijim : (از موی بز می‌بافند) به فصل هنرهای دستی نگاه کنید .

دوسی برای کسی که این قصه را گفت

و سوسی برای خودم.

پوست وتفاله‌اش هم برای اونایی که این قصه را گوش دادند.

از این مثل روایات دیگری هم در ولایات دیگر است. دراین‌جا روایتی را که در ملایر و تویسرکان رایج است، برای نمونه و مقایسه می‌آورم:

یه مردی بود سه تا پسر داشت.

دوتا دیوونه بودن، یکی عقل نداشت.

سه تا کمون برداشتن

دوتاش شیکسته بود، یکی چله نداشت.

رفتن رفتن تا

به بیابونی رسیدن که ته نداشت.

یه کبوتر و با تیز زدن

وقتیکه برش داشتن دیدن جون نداشت.

رفتن به یه اتاق، دیدن سه تا دیزی بود

دوتاش سوراخ بود، یکیش ته نداشت.

آتیش کردن.

کبوترو گذاشتن اون توکه ته نداشت.

اونقدر پختنش که

استخونش سوخت، اما گوشتش خبر نداشت.

اونقدر خوردن که تشنه شون شد.
پی‌آب رفتن به صحرایی که تمومی نداشت.
دیدن سه تا چشمه‌ست
دو تاش خشک بود، یکیش آب نداشت.
سر گذاشتن تو اون چشمه که آب نداشت.
اونقدر خوردن که
هیچکدوم سربر نداشت.

۱۵

قصه‌قصه‌ها- دربارهٔ ساوالان - ماه‌وخورشید-
سه‌خواهران - قورباغه وسوسمار - لاک‌پشت-
شبان فریبک و کاکلی- «تانی» - لک لک.

طبیعت دامنه‌های ساوالان شکوه‌وجلالش را درمحتویات ذهنی مردم آن سامان جا داده است و بناچار افسانه‌ها و مثل‌هاشان را گل و گیاه و پرنده‌ها وجانوران ساخته است نه چیز دیگر. برای هرپرنده‌ای که در آسمان آنجا پرمی گشاید، برای هر گیاهی که پای برزمین آن دیار بسته باشد، قصه‌ای ساخته وپرداخته‌اندوحکمت سادهٔ زندگی کوهستانی را در همین قصه‌ها ریخته‌اند.

کوه‌ها نشانهٔ بزرگی وپاکی است وساوالان که بحق سلطان‌لقب گرفته، پاک‌ترین و بزرگ‌ترین همهٔ کوه‌هاست. یکی از هفت کوه بزرگ بهشت است که برای رسالتی باین جهان فرستاده شده. فرازش که از بلندترین ابرها بلندتر است به برف جاودان و مقدسی سرسپرده، و روزی که این برف پاک شود قیامت درخواهد گرفت.

شهر لوت پیامبر در زیرتنهٔ این کوه واقع بوده، شهر گناه وسیاهی وفحشا که‌آلوده بود وخداوند نابودش‌ساخت. وقصه‌اش چنین است که خداوند برای ازبین بردن‌آن شهر به کوه‌های بهشت گفته بود که کدام یک برای خرابی آن شهر آماده است و ساوالان پذیرفته بود. بفرمان

خداوند جبرائیل ساوالان را روی بال گرفته و آورده ، روی شهر رها کرده بود. این اتفاق روزی پیش آمده بود که پاك ترین مردم شهر برای دعا ومناجات به بیابان‌ها رفته بودند و وقتی برگشته بودند، شهر را زیر هیکل عظیم‌ساوالان نابود یافته بودند وبناچاردر فاصلهٔ دورتری آبادی دیگری ساخته بودند، همان که امروزه روز باسم لاهرود مشهور است و در ۱۷ کیلومتری خیاو و سرراه اردبیل افتاده است.

ساوالان صاحب سه قلّه است. قلهٔ بلندتر، دریاچهٔ بزرگی‌دارد که مثل چشم زنده‌ای ، همیشه حیرت زدهٔ آسمان‌هاست. مشهوراست که قبر زرتشت پیامبر درکنار این‌دریاچه و زیریکی ازتخته‌سنگ‌هاست و بخاطر همین است که چوپان‌ها به آن‌هائی که خیال صعود کوه را دارند سفارش می‌کنند که پاك باشند و اطراف دریاچهٔ مقدس را آلوده نکنند.

به ساحل این‌دریاچه،حضرت سلیمان علیهم‌السلام، جام یاقوت بزرگی را با زنجیری بسته، برای تنبیه طمع کاران و آزمندان که اگر خوب نگاه کنند می‌توانند دید. اگرهوس تملك در یکی چندان باشد که بخواهد جام را بگیرد ، جام به ته دریاچه فرو می‌رود و طمع کار را هم با خود می‌برد. و اگر دل پاك وبی‌هوسی داشته باشی جام به سطح آب می‌آید که می‌توانی پربکنی و از آب زندگی سیراب بشوی.

و باز در ته این دریاچه چند تار موی حضرت محمد افتاده که اگر خوب نگاه کنی، موقعی که نسیم‌آسمان‌ها برسطح دریاچه می‌لغزد، می‌توانی حرکت موهای آن حضرت را در ته دریاچه ببینی.

کف دریاچه قاشق وظرف و گلابدان درست می کند و بساحل

می‌آورد که اگر برداری واز کوه پایین بیائی، نرسیده به دامنه، خود را دست خالی خواهی یافت. تنها کسی می‌تواند آن‌ها را تصاحب کند که سکه‌ای بدریاچه بدهد.

هم‌چنین دریاچه ، شمشیرهای بلند ومحکم می‌سازد وباز بساحل می‌آورد که باز اگربرداری و از کوه پایین بیائی، نرسیده به کمر کش کوه خود را دست خالی خواهی دید. مگر اینکه قلب بزرگ وسرنترسی را صاحب باشی. فی‌المثل با اولاد واحفاد بابک نسبتی داشته باشی یا با طایفهٔ دلاوران.

قلهٔ دیگر ساوالان را «حرم داغی» می گویند. ستیغ بزرگی است غیر قابل صعود که تنهازن‌ها - اگر جرأتش را داشته باشند - می‌توانند از آن بالا روند. «حرم‌داغی» مردها را راه نمی‌دهد و اگر کسی جسارت بکند وبخواهد برفرازش صعود کند، چنان به سینه‌اش می کوبد که به ته دره پرتاب شود. تاحال هیچ مردی جرأت این کار را بخودنداده‌است.

بهرحال سلطان ساوالان چنان بزرگ و عزیز است که برایش ترانه‌ها ساخته‌اند وحتی مشهوراست که خاقانی شیروانی قصیده‌ای ساخته با این مطلع : « ای کعبهٔ سعادت ، ای اوجا ساوالان ». بزرگ ترین قسم اهالی، قسمی است که به بزرگی وپاکی ساوالان می‌خورند. حتی وقتی اسم ساوالان برده شود، مار افعی ازشکارش دست می کشد و کینه‌هایش را فراموش می کند. و اگربه بلائی بر بخورند سلطان ساوالان را صدا می‌زنند ونجات پیدا می کنند.

مشهور است که خورشید دختر است وماه پسر. یک روز دوتائی

می‌روند پیش حضرت فاطمهٔ زهرا علیه‌السلام وسی‌پرسند که کدام یک زیباترند. حضرت فاطمه که کنار تنور مشغول نان پختن بوده، با دست خمیری می‌زند به صورت ماه و می گوید: معلوم است که تو زیباتری. جای انگشتان حضرت فاطمه را روزهای بدر می‌شود روصورت ماه دید.

گل نوروز وبنفشه و گل سرخ، سه خواهرند جدا از هم افتاده. گل نوروز اواخر اسفند در می‌آید، بنفشه اواخر فروردین و اوایل اردیبهشت و گل سرخ در اواخر خرداد. هر کس بتواند این سه خواهر را بهم برساند، خدا از تقصیراتش خواهد گذشت وقصر بزرگی در بهشت برایش خواهد داد و این سه خواهر خدمتش را خواهند کرد.

روزی که حضرت ابراهیم خلیل را درآتش افکندند، مارسولک وقورباغه ناظر بودند. قورباغه رفت آب بیاورد که آتش را خاموش بکند. ولی مارسولک کنار آتش نشست وشروع به دمیدن کرد. باین علت است که خدا مارسولک رانفرین کرد و ازآب بیرون فرستاد. مارسولک همیشه تشنه است، اینست که روی سنگ‌ها وصخره‌هاله‌له زنان این طرف وآن طرف می‌رود که بآب برسد و نمی‌رسد. اما قورباغه حاکم خشکی‌ها و دریاهاست وهرموقع که آواز می‌خواند در واقع حمد و تسبیح می گوید. بدین جهت صدایش مبارك است. کشتن مارسولک ثواب دارد، اما هر کس سه مارسولک بکشد حتماً باید غسل بکند.

لاك پشت، علافی بوده که همیشه کم فروشی می کرده، به غضب

الهی دچار شده وخداوند پیمانه‌ای را که باآن کم فروشی می کرده روی علاف برگردانده ، بآن صورتی در آورده است که می بینید .

«توراخای» (کاکلی) طرفدار امام ها و دشمن یزید است . اما «چریتکه»(شبان فریبک) برعکس طرفدار یزید و دشمن امام هاست . این دوهمیشه با هم مبارزه ومناظره می کنند .

«توراخای» می گوید :

توراخایام تور قورّام
توروسی یولدا قورّام
امامدان آرخا دورّام
یزیدین بوینون وورّام .

ترجمه :

کاکلی هستم وتورمی بندم
تورم را وسط راه می بندم
طرف امام را می گیرم
و گردن یزید را می زنم .

و«چرتیکه» در جواب می گوید :

چت چریکه یم چکرم
چکدیگیم یرده اکرم
یزیددن آرخا دورّام
امامون بوینون وورّام .

ترجمه :

شبان فریبکم می کشم

وهمانجا هم می کارم
طرف یزید را می گیرم
و گردن امام را می زنم .

«تانی» اسم ماریست کوچک و زهرآلود وسخت جان که بروایتی درمعادن گوگرد زندگی می کندوهرکس راکه بزند فوری سیاه می کند .
از زبان «تانی» زده ها این شعر را ساخته اند :

«وروبدی تانی منی
تِزیووون
تِز گوتورون
گورستمیون خلقه منی .»

ترجمه :

«تانی» مرا زده
زود بشوئید
زود دفنم کنید
و نشان خلقم ندهید .

لک لک احترام فوق العاده دارد، هرجا که لانه بکندآزاد است . نعمت و برکت با خود می آورد و بام خانهٔ هرکس که ساکن شود دولت واقبال برایش می آورد . اگر کسی لانهٔ لک لک راخراب بکند، خانه خراب می شود ونسلش از بین می رود .

۱۶

وچند خط دیگر برای ختم مقال .

امروزه روز خیاو بلاتکلیف است وسر گردان . نه در حال شکل گرفتن است، نه درحال استحاله ونه درحال‌ویرانی وپاشیدگی .وحشت بلاتکلیفی مثل هزاران آبادی دیگر گریبانش را گرفته است .

محل حل و فصل امور حکومتی شده و ادارات دولتی و مرکز خرید وفروش عده‌ای سوداگر بیچاره . باآن همه خاك وبرکت مسئلهٔ فقر وبیکاری دردناك‌تر از جاهائی است که نه خاك دارند ونه آب و عقیم‌مانده‌اند وناتوان .

خیاو را می‌توان یک شهر زراعتی ساخت نه با «مکانیزه» کردن کشاورزی در اول، بلکه بااصلاح بذر وزمین و رو براه کردن وضع آب . بذرهای فعلی خوب نیستند و این را تمام مردم آن سامان می‌دانند . وحل‌چنین مسئله‌ای‌را به تجربهٔ سال‌های‌متمادی‌عمریک کشاورزچگونه می‌توان واگذار کرد . زارع چه می‌داند زمینی را که صاحب است چگونه اصلاح بکند . مشکل آب را چه بکند باآن همه فراوانی آب . وآن همه بیماری را ، درحالی که مجبور است آب آلودهٔ چشمهٔ کنار رودخانه را بخورد وتمام کثافات و آشغال‌ها را در حیاط خانه‌اش دفن بکند ، مرده‌هایش را در خانه بشوید ، با سه‌تا حمام کوچک خود را تمیز نگهدارد .

وهوا تاریک نشده بخانه پناه برد، زیرا که یک موتور کوچک برق تنها یک سوم شهر را روشن می کند.

این مردم در تاریکی مانده را در خود آبادی و دهات اطراف دیدم که چگونه متحیر ومنتظرمانده‌اند. دیدم که چگونه در دهی یک عددسیب پیدانمی‌شود که‌دست بچه‌ای بدهند ودر ده‌دیگر سردرختی ها می کندد و دور ریخته می‌شود. دیدم معادن دست نخورده را که مثل اموات فراموش شده در دل تپه ها مانده‌اند ومردم با فانوس دنبال گنج می گردند وبخاطر گنج نامه های تقلبی وخیالی تا کجا ها می‌روند.

من دیدم زمین های اطراف «سوویل» را که نفت سیاهشان کرده بود. وآن همه گل و گیاه را دیدم و دیدم که چگونه زنبورداری درحال زوال است که می‌توانست نباشد.

وجماعت بی‌تکلیف خدا رادیدم که‌یک روز گوسفندداری می کنند و روز دیگر عمله هستند و روز سوم شاگرد راننده و کارگر زراعتی.

وبعد در خیال‌دیدم خیاو را که درپناه ساوالان شهری شده‌است با کارخانه های نسّاجی وپشم ریسی و کمپوت سازی. وخط آهن ها دیدم که هزاران کارگررا به معادن دامنهٔ ساوالان می‌برد ومی‌آورد. ودیدم مرد ها را که از جلو آفتاب و کنار دیوارها بلند شده، با بیل و کلنگ راه افتاده‌اند طرف کوه‌ها. و کوه‌ها را دیدم تسلیم دست هزاران مرد. ییلاقات را دیدم که خود را به لب و دندان سلیون ها گوسفند شیر ده سپرده. وزمین های بایر را، همه درزیر کشت و درحال باردهی وتلاش.

وقتی ابوطیارهٔ کاراژ سعدی بعد ازچند ساعت له‌له زدن، ازخیاو

وارد اهر شد ، روی سکوی قهوه‌خانه‌ای نشستم که چائی بخورم . زیر پای من رودخانهٔ پهنی بود انباشته از لجن و کثافت که لاشهٔ حیوانات جور واجور، جزیره‌های کوچک وبزرگی درچشم‌انداز قهوه‌خانه درست کرده‌بود . حیران وانگشت بدندان مشغول تماشا بودم، جوانی‌را دیدم از دو چشم کور که سوار دوچرخه با سرعت از لبهٔ شیب تندی لغزیدو آمد توی لجن‌ها . دوچرخه‌اش وسط گل ولاگیر کرد . دست پاچه‌شدو دهانش را بی‌فریاد بازکرد . از وحشت نمی‌دانست که چه کار بکند . ومن وحشت بی‌تکلیفی‌را در چهرهٔ آن جوان نابینا خوب دیدم .

طرح و تصویر

مقبرهٔ شیخ حیدر

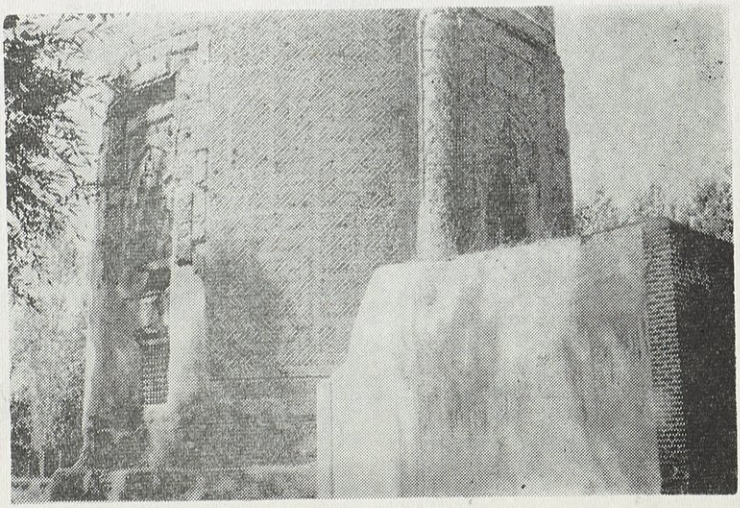

قسمتی از نمای مقبره

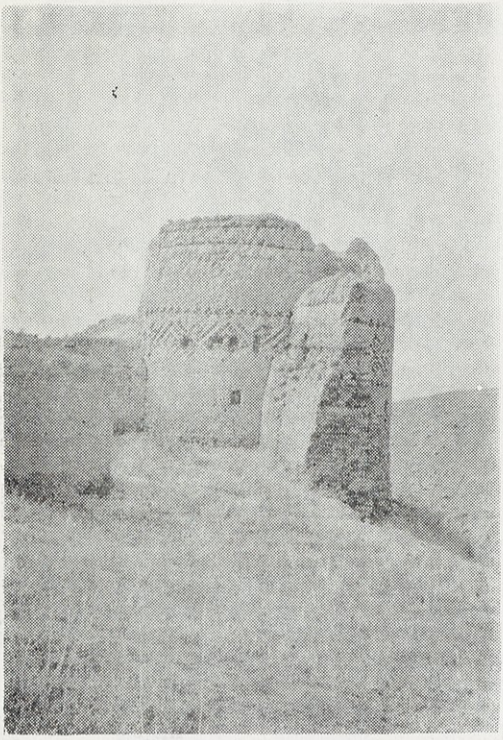

یکی از برج‌های
ویران قلعهٔ قدیمی

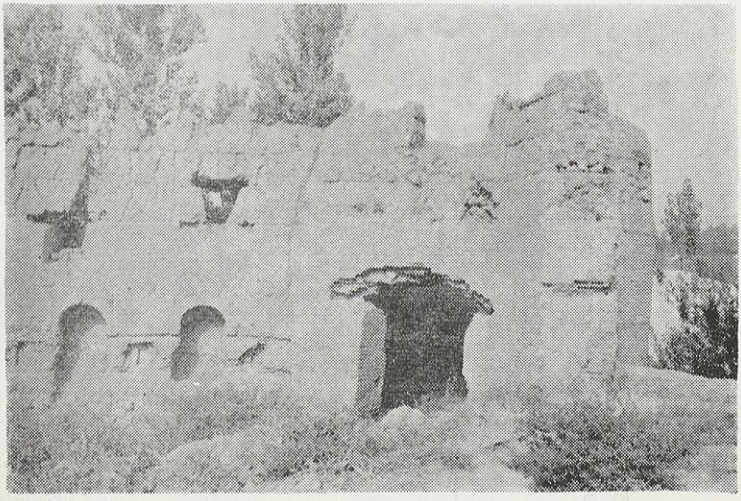

قلعهٔ منظم که تنها دیوارش باقی مانده.

«حسن داش»

نمای بیرونی «جنت سرا»

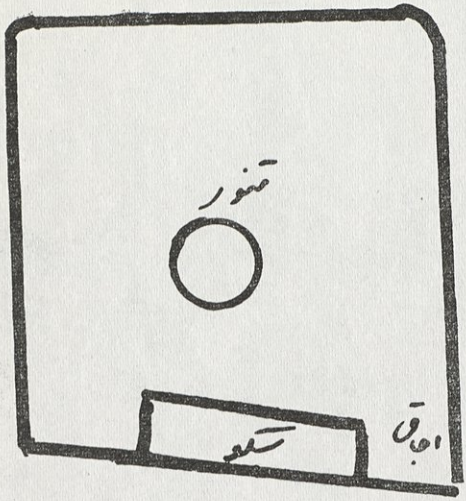

طرح یک مسکن

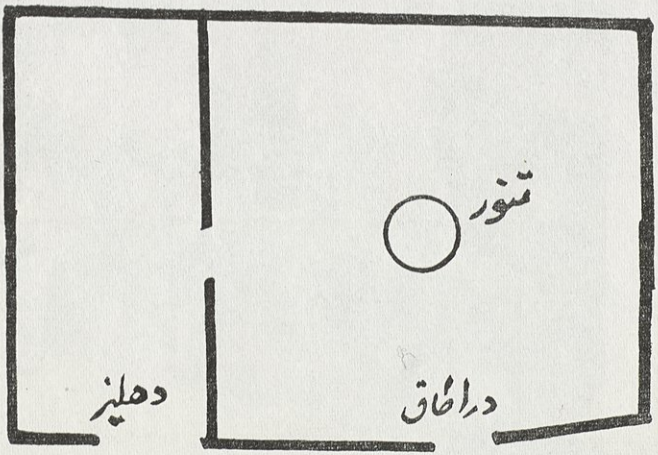

و طرح یک مسکن دیگر

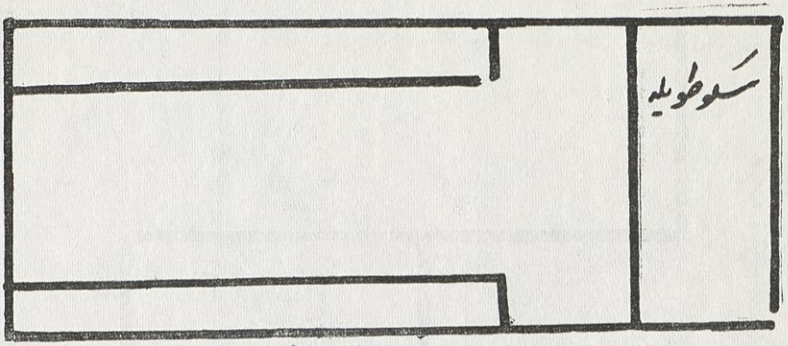

خانهٔ یک دامدار فقیر

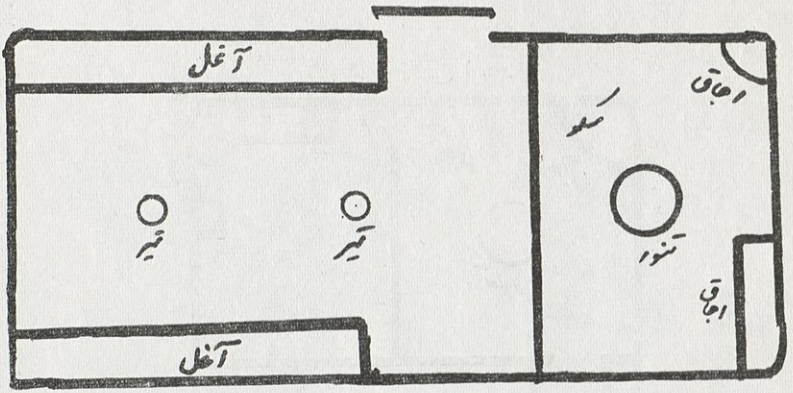

خانهٔ یک دامدار متوسط

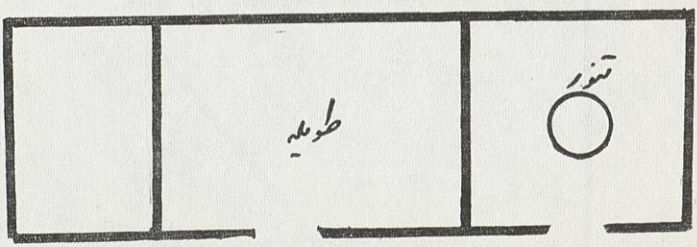

طرح خانهٔ یک دامدار دیگر

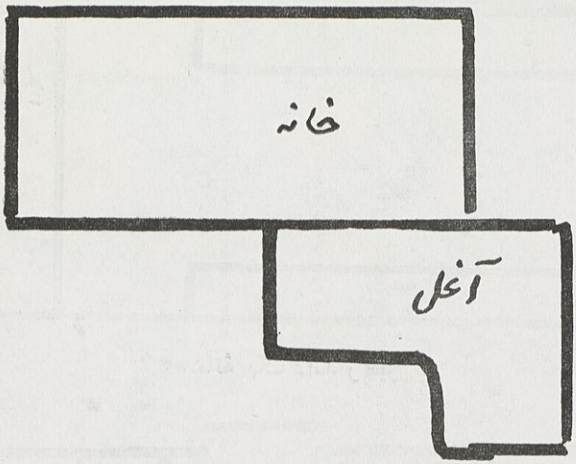

و یک طرح دیگر

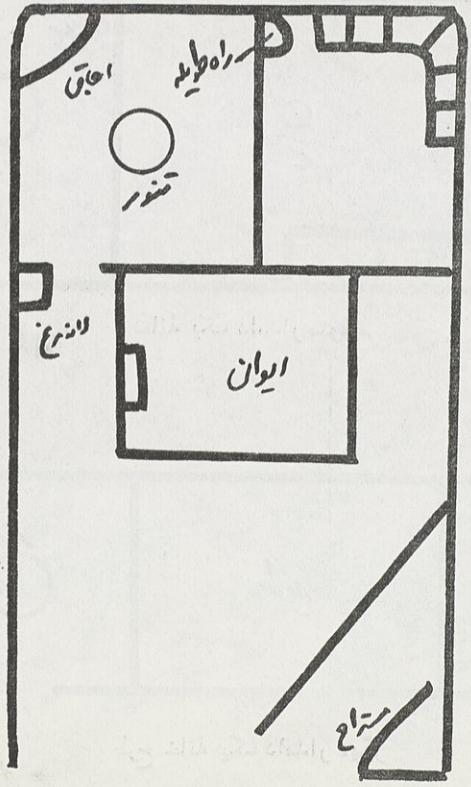

طرح خانهٔ طبقهٔ متوسط

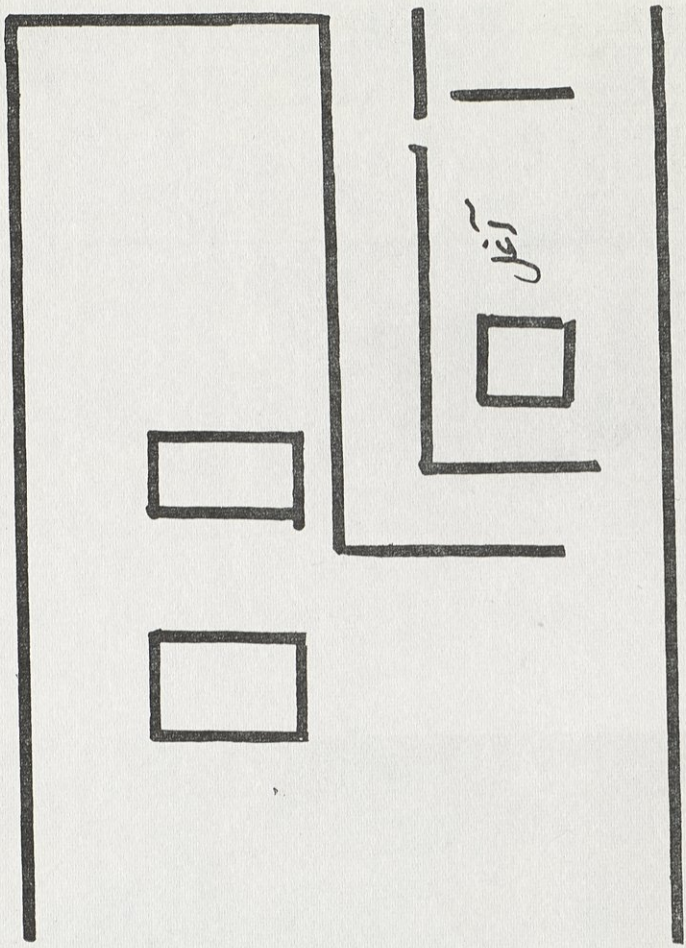

خانهٔ دامدار

کاهدان

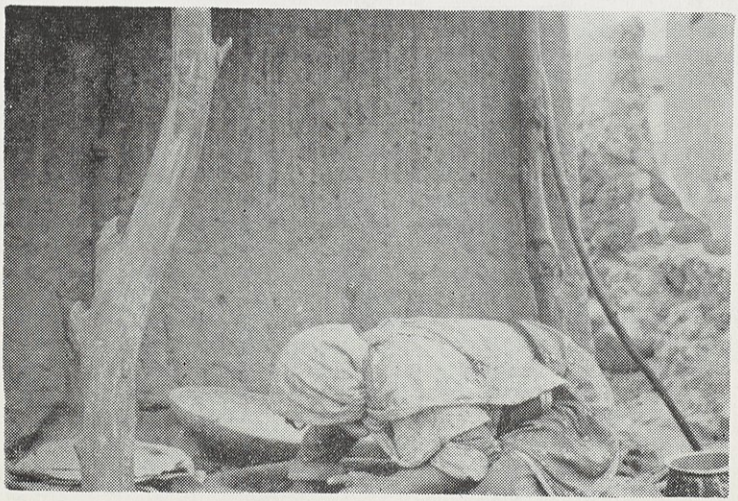

یک مادر درحال پختن نان

«ایوان»

خانهٔ یک کارگر زراعتی درمحلهٔ مقیم‌لوها

خانهٔ یک پیر زن

شهربانو در جلو خانه‌اش

برای آب بردن آمده‌اند

آب شهر از یک چشمهٔ کوچک تأمین می‌شود

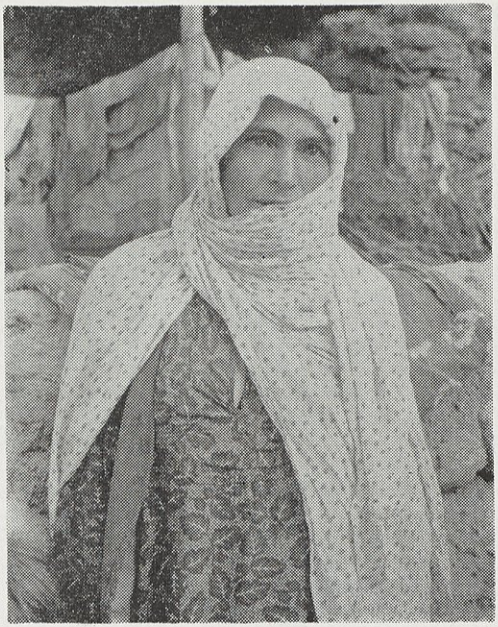

زنی از محلهٔ مقیم‌لو

یک زن جوان بومی خیاو

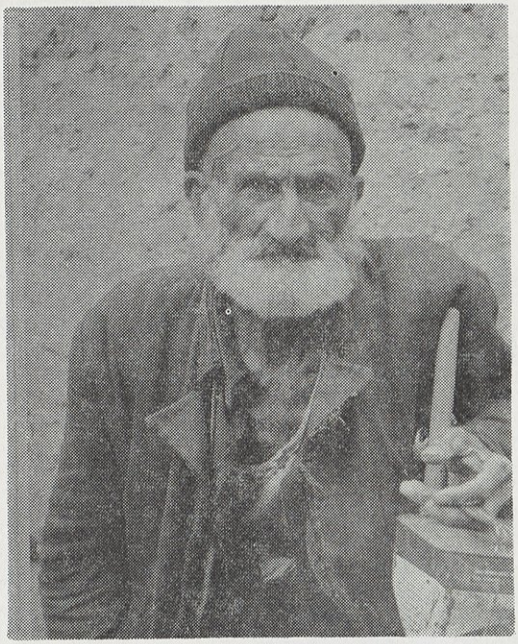

این پیر مرد را «چورك»
(نان) صدا می کردند

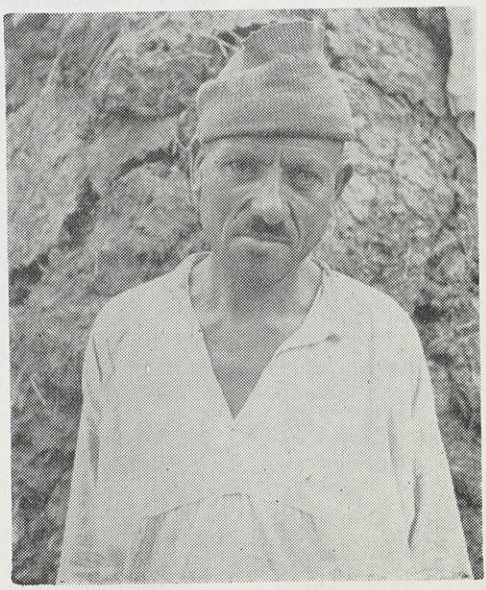

یک مرد جوان از محله مقیم لو

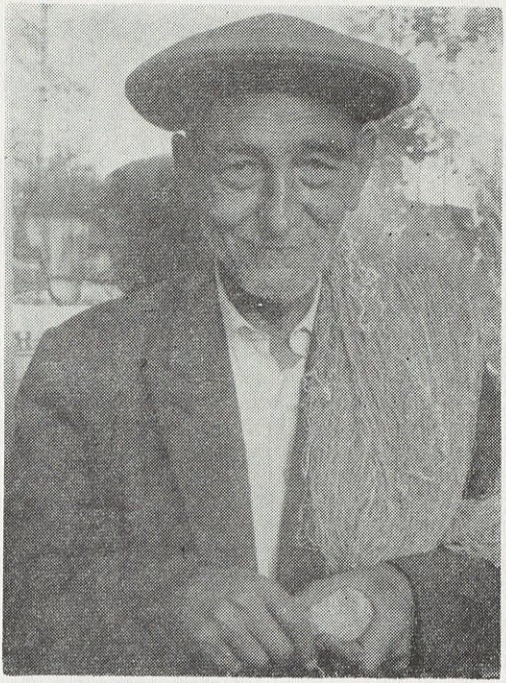

کریم نباتی شکارچی پرنده ها

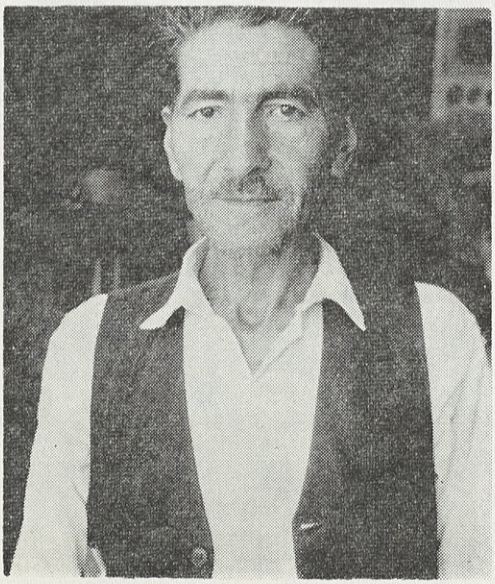

جناب میر مقرب انصاری
عطار و دوافروش خیاو

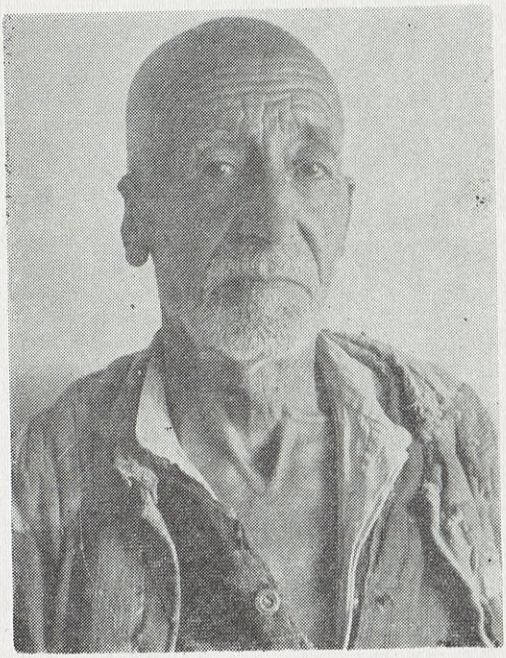

تومار آوازه‌خوان دوره گرد
۸۰ ساله که از طایفهٔ
«خیولو» آمده ساکن خیاو
شده است.

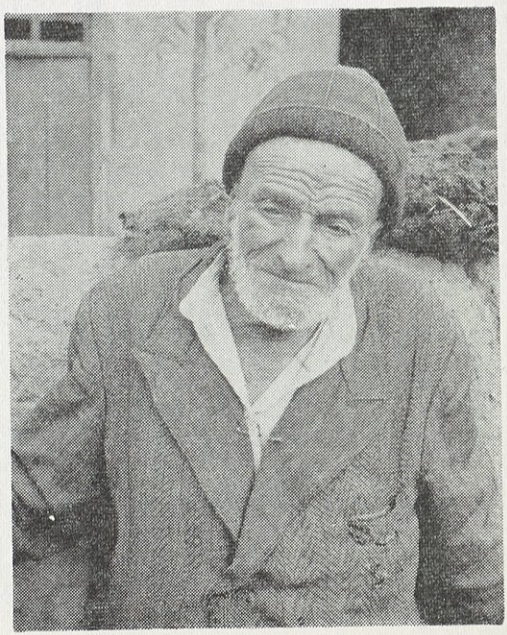

یک پیر مرد از محلهٔ
از آلو

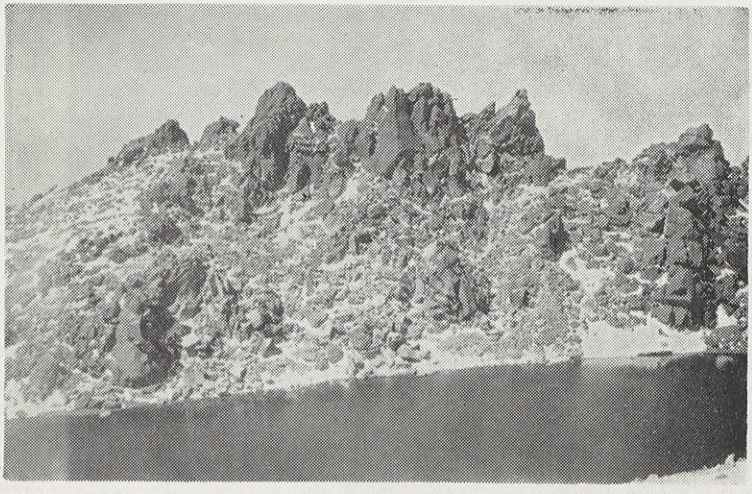

قلهٔ کوه ساوالان

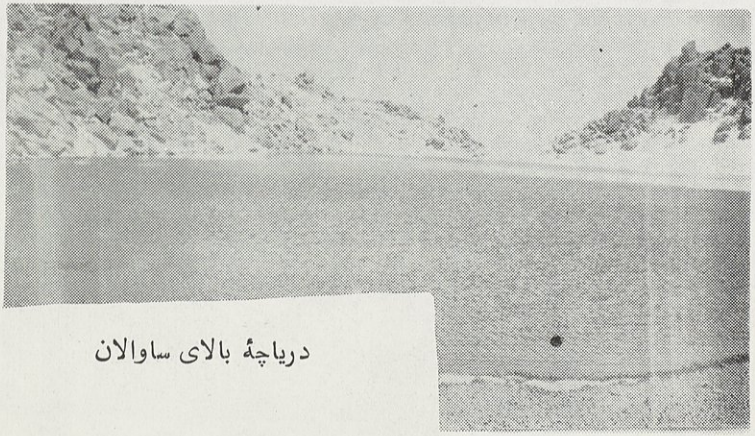

دریاچهٔ بالای ساوالان

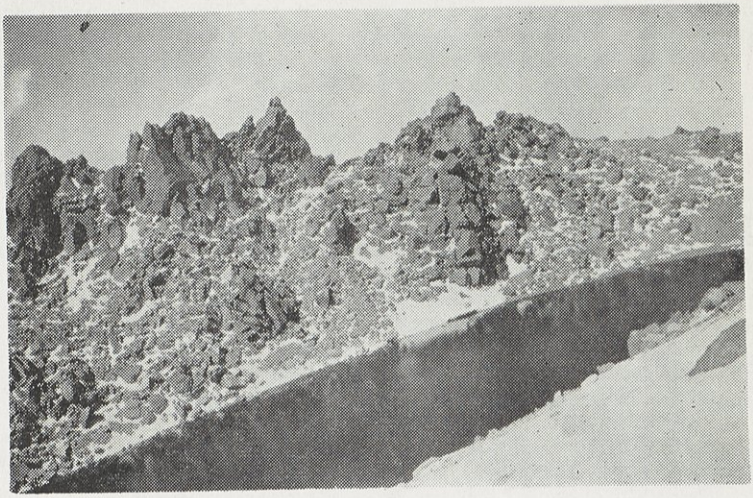

قسمتی ازدریاچهٔ قلهٔ ساوالان

نبش یک قبر قدیمی

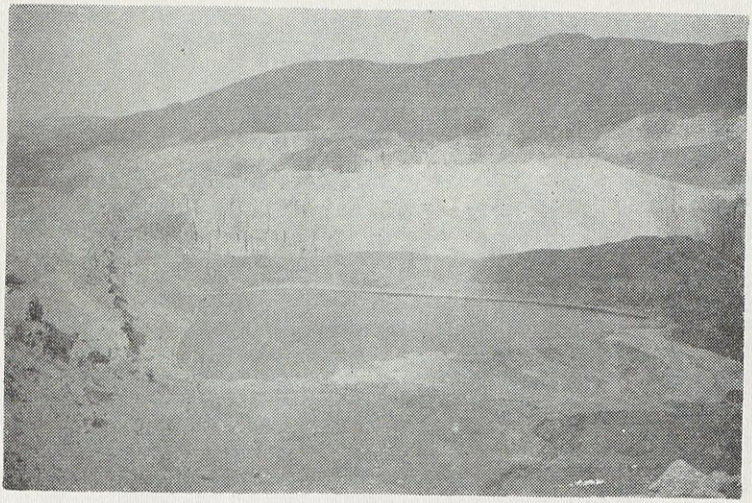

«آت گولی»

«طاووس گولی»

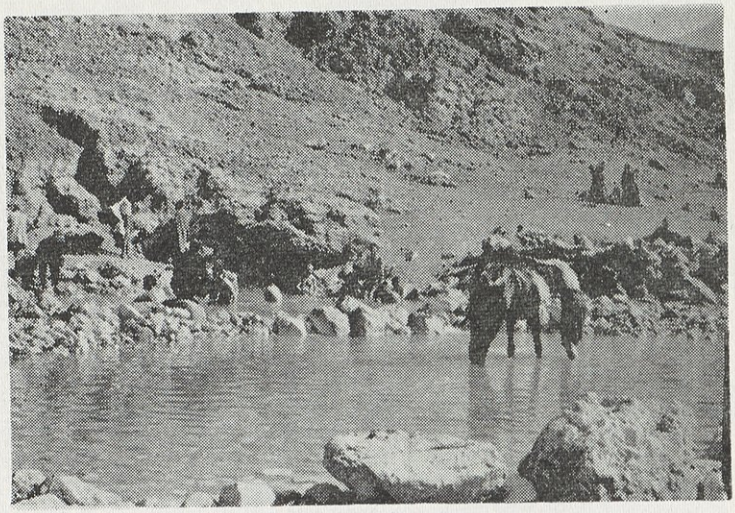

قوتور سویی

«قوتورسویی» تنها آب گرمی است که چند قهوه‌خانه
ومیوه فروشی در اطراف دارد

آب گرم «شابیل»

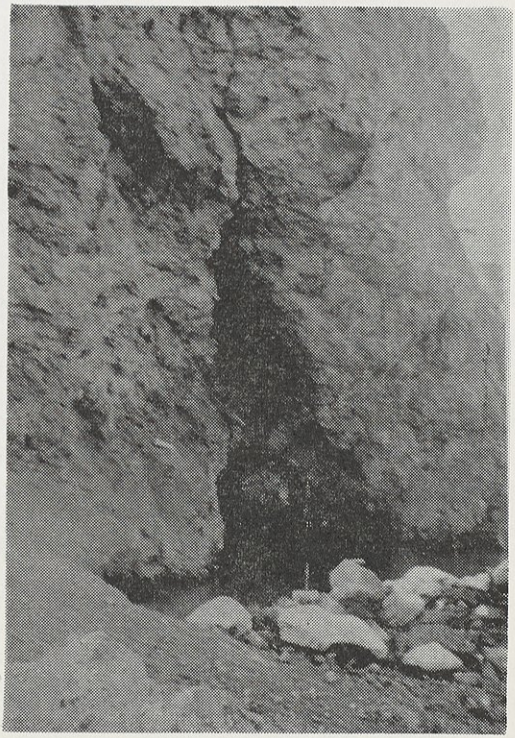

آب گرم «ایلان دو»

آب گرم «قینرجه»

چشمهٔ دیگر «قینرجه»

...جوار الرحمة الله تعالى
خليفة الخلفاء امير اسماعيل بن
سلطان امير محمد....

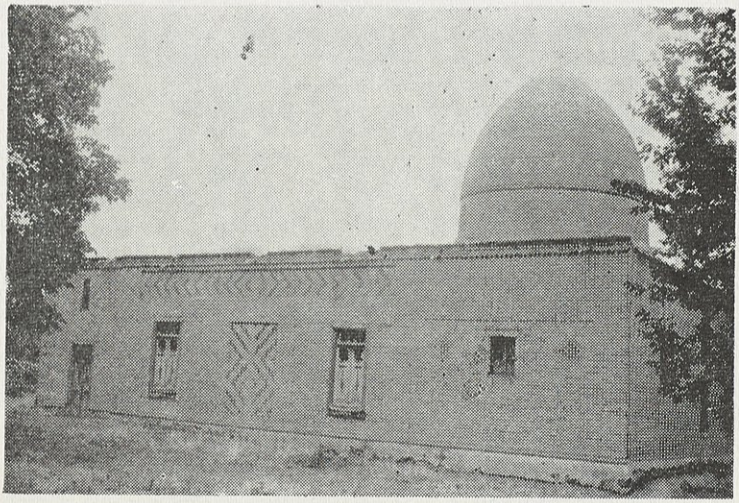

هذا گنبد پاك مطهر - حضرت سيد جعفر

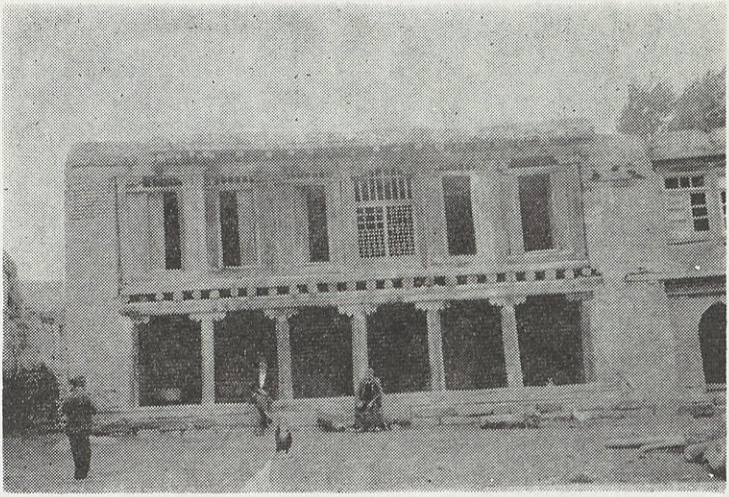

یک مسجد در «اُنار»

مکتب خانهٔ سنگ شده در ده «قره باغلار»

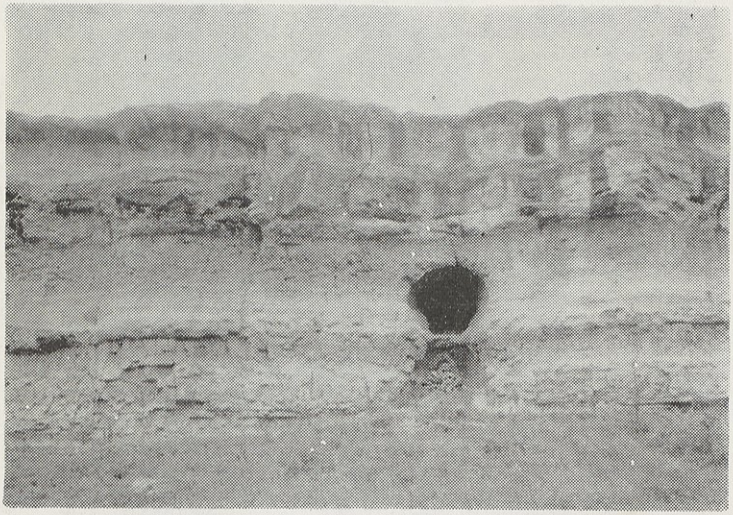

قلعه بربر در «اُنار»

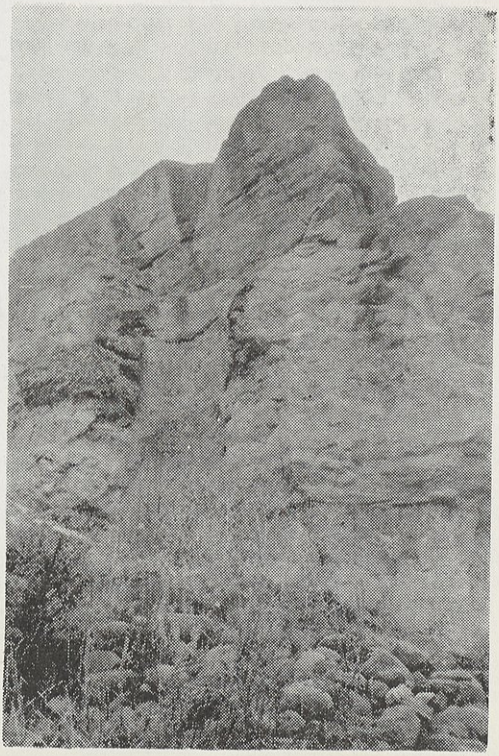

چاه کنار قلعه بر که دیوارهٔ سنگی‌اش شکسته.

کارگاه جاجیم بافی در ده «پری‌خانلو»

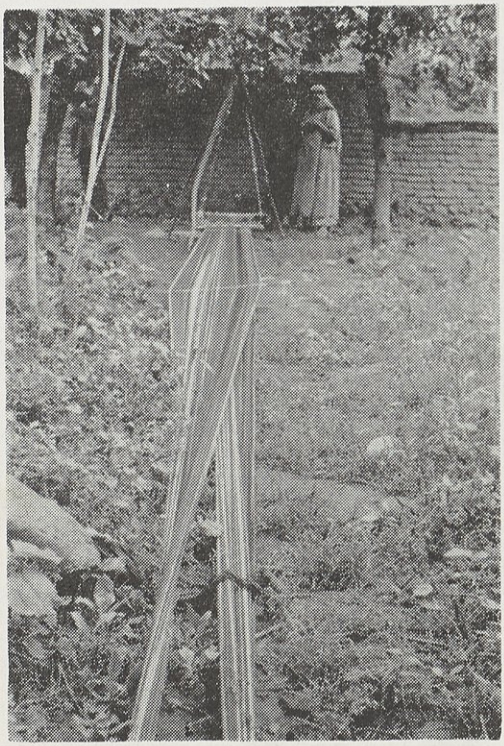

کارگاه جاجیم بافی

سکوی نان پزی

پیرمردها جلوی قهوه خانه.

چند بچه از یک محله

«تَکَم» پادشاه بزها

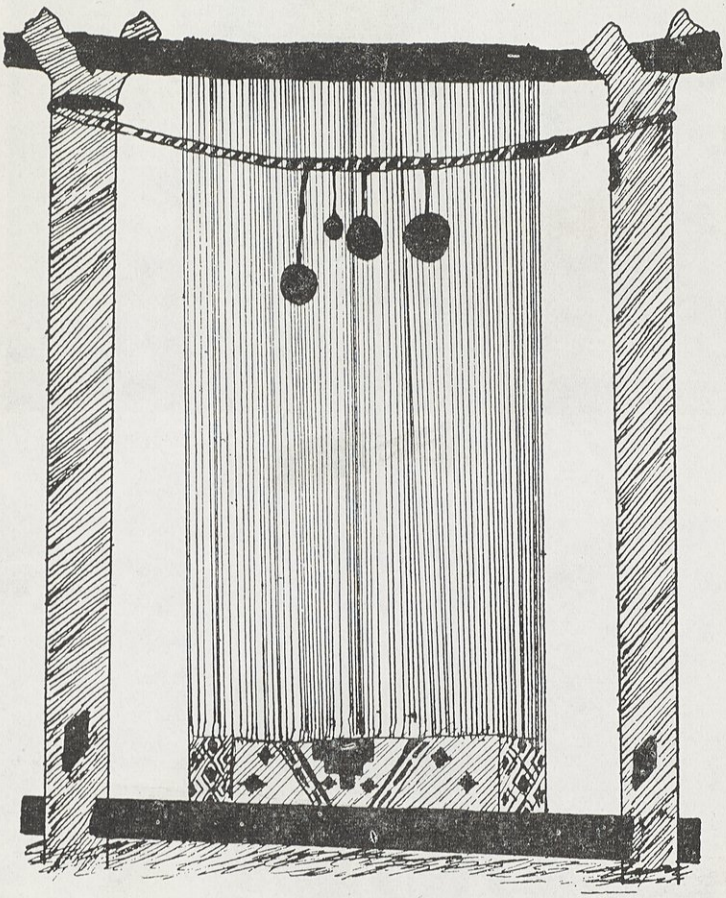

چارچوب جهت بافتن گلیم و فرش (هانا)

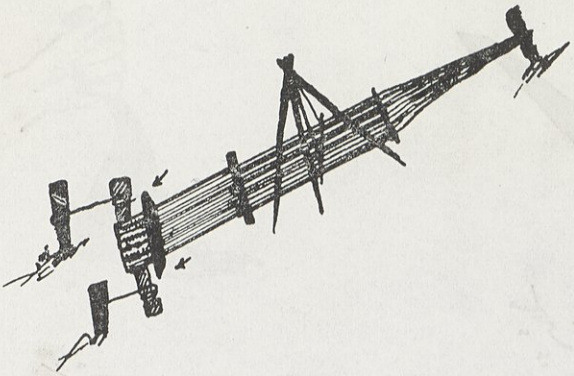

وسائل لازم وطریقه بافتن جاجیم

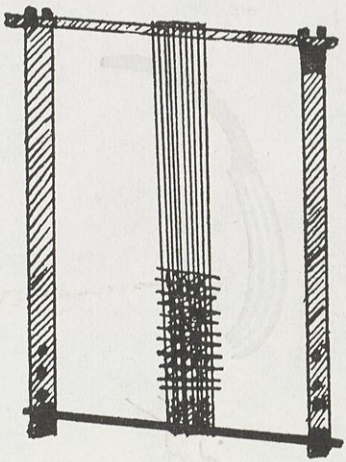

طرز بافتن بند مشوار

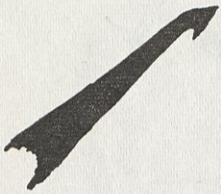

میلچی

هَوَنک

گیرگیز

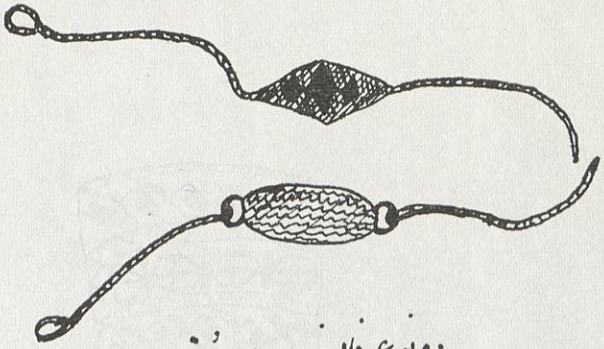

دونوع فلاخن (سوپاند)

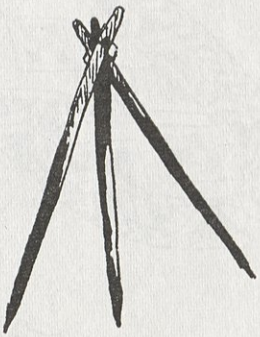

سه‌پایه چوبی (هاچما - قوشما)

دال آغاجی

جوراب پشمی

تلخ

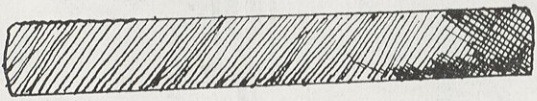

دارتی

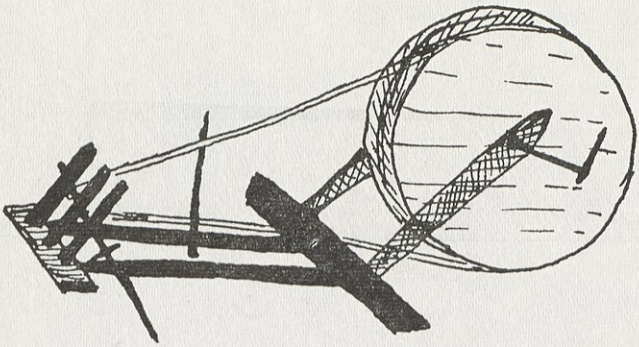

دوک (جَهَرَه)

دوک در حال عمودی

وسایل نان پزی:

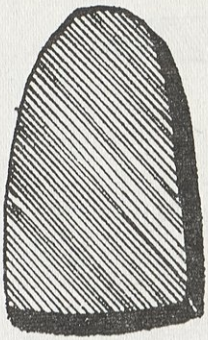

ایلفده

با «ایلفده» نان را به تنور می‌برند.

اسکلت ایلفده

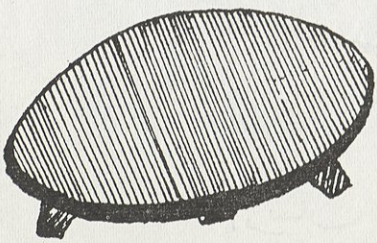

تخته

خمیر را روی تخته پهن می کنند

وردنه
(یایقی)

اُخلو

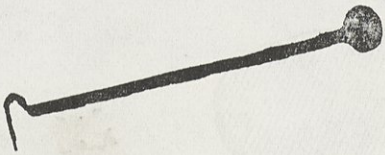

آرسین (شیش)

کندوهای پربرکت یک زنبوردار

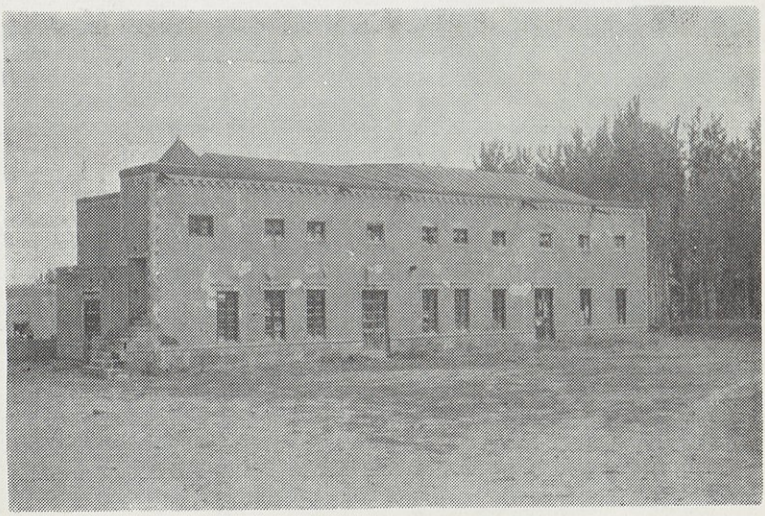

جنازهٔ کارخانهٔ پنبه پاك کنی

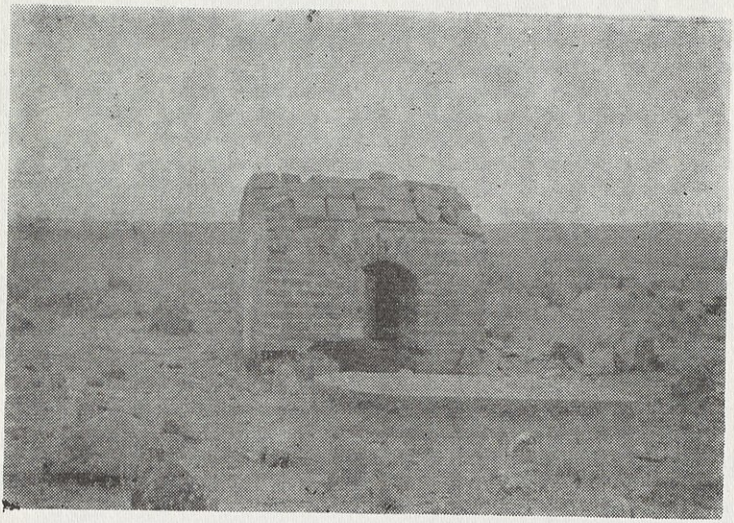

هرسال، ساعت تحویل عید، خروس بزرگی از این مرقد بیرون
می‌آید و رسیدن سال تازه را به خروس‌های دیگر بشارت می‌دهد.

فهرست اعلام

نام جاها

آخیرلو ٦٦

آذربایجان ۱-۲-۱۷-٤٥-٤٧-٥٠-٦٨-٦٩-٧٠-٧٥-٨٦-٩٢-١٥١-١٦٧

آقا محمد بیگلو ٥٢

آق بولاغ ٢٥-٤٢-٥٢-٧٤-٩٩

آللی ٤٣

اجارود ٢-٦٦

اجیرلو ٥٢

اران ٦٨-٦٩

ارجاق ٢-٧٣

اردبیل ۱-۲-۳-۱۸-۲۵-۵۱-۵۲-۷۷-۸۰-۸۱-۸۳-۸۵-۸۷-۸۹
۹۰-۹۳-۹۷-۹۹-۱۰۶-۱۱۱-۱۱۲-۱۵۸-۱۶۰

ارسباران ٢-٥٢-١١٠

ارشق ٢-٥٢-٥٣-٦١-٧٠-١١٣

اصلاندوز ٨٣

امراهلو ٦١

انار ٢-٢١-٢٢-٤٢-٦٣-٦٤-٧٢-٧٣-٩٨-١٣١

انجیر لو ٥٢

انزاب ٩٨

انگوت ٦٦

ایران ١٧-١٠٦

ایالت مشکین ٢-١٩-٣٥-٣٩-٤١-٥٠-٦٦-٧٠-٧١-٧٨-٨١-٨٩-٩٢-٩٨
١٠١-١٠٢-١٠٤-١٠٦-١١٢-١١٤-١١٦-١٢١-١٦٠-١٧١-١٧٥

اوش دره ٦٦
اهر ۱-۲-۳-۱۸-۳۹-۵۲-۷۳-۷۹-۹۳-۹۶-۲۰۷
ایزمار ٦٦

بارزیل ۲۵-۹۲
باکو ۹۲
بالی‌جا ٤۲
بردع ۷۰
برزدیا برزند ۲-۵۲-٦٦-۷۰-۷۱-۷۸-۸۱
بلوس ۵۸-۱۳۱
بنوان ۵۲
بی‌جق ٤۳-۵۸
بیله سوار ٦۵-۸۰-۸۳-۱۱۳

پارس آباد ۳-٦٦-۱۱۳
پاشالو ۲۵-٤۳
پری خانلو ۲۵-٤۱-٤۳-۵۹-٦۱-٦۷-۱۱۷-۱۳۱
پیر بیگلو ۵۲
پیر علیلو ۱۳۱

تبریز ۱-۸۰-۸۳-۸۸-۹۰-۹۱-۹٦-۹۷
ترکمن صحرا ۱۱۱
ترکیه ۸٤
تسانلو ۵۲
تک دام ۵۲-٦۳
تکلفه ۲
تولاچی ۵۱

تویسرکان ۱۹۷
تومان مشکین ۲
تهران ۲
تیکانلو ۵۲

جبدره ۲۵–۴۱–۴۳–۱۳۱–۱۴۴
جلال لو ۶۱
جلفا ۱۸
جمال لو ۱۰۸

چیت تومان ۹۷

حاجیلو ۲۵
حسین خانلو ۶۶
حصار ۶۱

خالدات ۷۲
خانم کندی ۶۳
خروسلو ۲–۶۶–۷۰
خزر ۱۸–۳۰–۳۱
خلخال ۱۸–۲۰–۲۵–۱۸۵
«خیابان» ۷۴
خیاو ۱–۲–۳–۹–۱۰–۱۶–۱۷–۱۸–۲۰–۲۱–۲۴–۲۵–۲۶–۳۰–۳۵–۳۶
۳۹–۴۱–۴۲–۴۳–۴۴–۴۸–۵۰–۵۲–۵۵–۵۶–۵۹–۶۱–۶۸–۶۹–۷۴
۷۵–۷۷–۷۹–۸۰–۸۱–۸۲–۸۳–۸۴–۸۷–۸۸–۹۱–۹۲–۹۳–۹۴
۹۹–۱۰۰–۱۰۱–۱۰۲–۱۰۴–۱۰۶–۱۰۹–۱۱۰–۱۱۲–۱۱۳–۱۱۴
۱۱۵–۱۱۷–۱۱۸–۱۲۲–۱۲۵–۱۲۹–۱۳۳–۱۴۴–۱۶۰–۱۷۵–۲۰۷

دامدا باجا ٥٢
دستگیر ١٣١
دهستان مغان ٦٥
دی یه ٦١
دیزه ٥٢
دی بیگلو ٥٦
دیزو ٢٥

رازلیق ١١١
رضی ١٦١
روسیه ٨٠-٩٨

زیوه ٥١

ساچلو ١٣١
ساویان لار ٥٨-٩٤-٩٥
سایین ٨٤
سراب ٢-٨٠-٩٧-١١١
سلیم آغاچی ٥٢
سمیان ٨٥-٨٩
سواره ٥٨

شابیل ٢٣-٢٤
شاه آباد ٦٦-١١٣
شاه تپه سی ٥٢
شوروق ٦٦
شیروان ٧٠

کلیبر ۲
کور بولاغ ۵۸

گچی بولاغی ۶۱
گرجستان ۷۰
گرمی ۵۲-۶۶-۱۰۵-۱۱۳-۱۳۳
گدوك ۵۲
گذرگاه رضی ۵۲
گذرگاه صلوات ۵۲
گلین بولاغی ۱۱۸
گنجه ۷۰
گوی داغ ۹۴
گوده کهزیز ۵۲
گیل لر ۵۸

عالی داش ۹۴
عالی قالی ۶۶
عربلو ۴۳-۵۶

قائم کندی ۶۶
قراباغ ۷۰
قاشقامیشه ۵۲
قره آغاج لو ۶۶
قره باغلار ۴۳-۴۴-۶۲-۶۳-۷۲-۱۱۸
قره تپه ۵۲
قره توره ۵۶
قره خان بیگلو ۵۱
قره درویش ۲۵-۴۲-۴۳-۵۸-۶۷

قره داغ ۴۷-۸۱-۸۸-۸۹-۹۶-۱۰۷-۱۱۱
قشلاق اسمعیل بیک ۶۱
قشلاق الله وردی ۶۶
قره گل ۵۲
قصابه ۵۹-۶۷-۷۳-۱۳۱
قفقاز ۹۶
قیل چیق‌لو ۵۸-۴۲

صالح ۶۶

لاهرود ۹۳
لکران ۵۲
لوگران ۲۵-۴۳
لیملو ۵۱

مزرعه خلف ۴۲-۱۳۱
مشکین شهر ۱-۵۹-۶۶-۶۸-۷۲-۱۰۰
مشکین شرقی ۲-۴۳-۶۳-۹۳-۱۱۵
مشکین غربی ۲-۹۳-۱۱۵
مغان ومغانات ۲-۱۸-۲۵-۳۰-۳۱-۴۰-۴۷-۵۱-۵۲-۵۳-۵۴-۵۶- ۷۰-۷۸
۹۷-۹۸-۱۰۷-۱۱۳-۱۱۴-۱۱۵-۱۱۶-۱۱۷
ملایر ۱۹۷
منکان ۵۲
موویل ۲۲-۲۳-۲۴-۲۵-۴۲
میانه ۱۸
میرکندی ۲۵-۱۳۹

نادرلو بیگلو ۶۶

نجف ۸۸
نصرآباد ۲۵-۱۳۱
نورالله بیگلو ۵۲

وراوی ۷۴-۷۳
ورامین یا اورامین ۷۴
ورجهان ۷۴
ورغول ۲۵

همدان ۷۷

یوغون آرخ ۵۶

نام آدم‌ها

آقا میرزا علی‌اکبر ۸۹

اباذر فیروزبن یزدجردبن بهرام گور ۷۳

ابراهیم خلیل‌الله ۲۰۲

ابن حوقل ۷۱

احمد شاه نیک روز ۸

احمد شاه ۸۵

استخری ۷۱

اسکندر اوغلی ۱۳۱

اسماعیل دیباج ۷

افشار ۱۳۱

افشین ۶۴-۷۱-۸۱

الله قلی‌اوغلی ۱۱۹

امام جعفر صادق ۷۸

امام موسی کاظم ۶۵

امیر اسماعیل‌بن سلطان امیر محمد ۶۵

امیر اصلان ۸۳-۹۳

امیر معزز گروسی ۸۹

بابک خرم دل ۶۴-۷۱-۲۰۱

باقرخان ۹۶-۹۷

بوبک Bobek ۱۹

بورج علی‌خان ۷۸

بوعلی سینا ۷۷
بهرام‌خان ۹۳ـ۸۳
بیگ مالو ۹۱

پتروف ۱۷–۱۸–۱۹
پیشکین گرجی ۷۲–۷۳

جوادخان ۸۵–۹۸
جناب فاضل شربیانی ۹۰

حاتم بیگ ۹۵
حاجی حسین ۱۳۱
حاجی فیروز ۱۳۰
حاجی قنبر ۱۳۰
حاجی محمد باقر ویجویه‌ای ۹۰
حاجی نظام العداله ۸٤
حاجی نوروز ۸۱
حسن رشتی ۸
حسنعلی‌خان جنرال ۹–۸۱–۸۲
حسین گل گلاب ۱۷
حسین ۹۲
حق وار دیوان یوخدور ۹۱
حضرت سید جعفر ٦۵
حضرت محمد ۲۰۰
حمدالله مستوفی ۲–۳–۲٦–٦۹–۷۱–۷۲
حیدرخان ۹۱

خاقانی شیروانی ۲۰۱
خرداذ به ۷۱

داریوش آشوری ٥٤
دبیر سیاقی ۲
درویش اسد ۱۱۱
درویش الله وردی ۱۱۱
درویش حسنعلی ۱۱۱
درویش عمران ۱۱۱
درویش غلام ۱۱۱
درویش کاظم ۱۱۱
درویش ممیش ۱۱۱
دلماچوف ۸۳–۸٤

رحیم‌خان ۸۳–۸۹–۹۳–۹٥–۹٦
رضا شاه ٥٦–۱۰۸

زینب شاه ۷۹

ستارخان ٦۹–۸٦–۹۷
سردار اسعدخان ۹۷
سردار بهادرخان ۹٦–۹۷
سردارخان ۸۳–۹۳
سرهنگ غلامرضاخان ۸۱
سعید نفیسی ٦۹
سلطان بیک ۸۱
سلیمان ۲۰۰

سیف‌الدین متولی ۷۸
سید میر آقا مهاجر ۱۵۶
سید احمد ۶۵

شاه اسماعیل صفوی ۷۶–۷۹
شاه صفی ۷۹
شیروانشاه قره باغی ۷۶–۷۸
شمس‌الدین علیشاهی ۷۷–۷۸
شهریار ۱۸۵
شیخ حیدر ۶–۸–۷۶–۷۸–۸۴
شیخ صفی‌اردبیلی ۶–۷۶–۸۷–۷۹
شیخ عبدالغفور ثامن ۷۷
شیخ محی‌الدین ۷۹

عالیشان بیگ ۸۳–۹۳–۹۸
عباس میرزا ۷۶–۷۷–۷۸
عباس ۹۳
عیسی نصرآبادی ۹۱
عین‌الله بیگ ۹۴

غفار ۱۸۴
غفارخان امیر موقر ۸۴
غلام ۹۱–۹۲

صارم‌السلطنه ۸۵
صمد بهرنگی ۱۵۱
صمدخان شجاع‌الدوله ۸۴

فاطمهٔ زهرا ۲۰۲
فرانسیسکوبنت ٥٤
فردریک بارث ٥١-٥٤
فدروف ۸۳
فیض‌الله ۹۱
فیاض ۱۳۰
فیروزخان ۱۸٥

قباد ۷۳

کریم نباتی ٤۸
کسروی ۸۹-۹۰-۹۱

لسترنج ۷۳

مجدالدین محمدالحسینی ۷۳
مجدی ۷۳-۷٤
محمد اوف ۹۲
محمد اسماعیل قلیج تهرانی ۱٥٦
محمد ولی‌خان ۹۸
محمد علی میرزا ۸٤
محمود ۱۲
مسیو اوکنان ۱۲۹
مسیح ۳۲
مشهد ابوالفضل صنعتی ۷٥
مقرب انصاری ۱۳٥
مقدسی ۷۱

ملا امام وردی ۷۴-۸۸-۸۹-۹۱
میرزا کوکب خان مستوفی ۷۸
میر قلنج ۸۴
میرزا علی اشرف‌خان ۹۰
میر ابراهیم ۱۳۰
میرسلیمان ۱۳۹
میرحاجی ۱۳۱
منظم‌الملک ۸۱-۸۲
مهندس مجید عدل ۱۲۹

نادر شاه ۹-۷۶-۷۸
ناصرالدینشاه ۹-۸۱-۸۲
نجف قلی ۹۱
نصرالله خان ۹۹
نصرت اسدی ۱۸۹

یپرم خان ۹۶-۹۷
یونس ۳۲-۳۳
یعقوبی ۷۱

نام کتابها

احسن التقاسیم ۷۱
البلدان ۷۱
المسالک والممالک ۷۱

بابک خرم دین ۶۹
بستان السیاحه ۷۰
بلوای تبریز یا تاریخ انقلاب آذربایجان ۹۰

تاریخ مشروطیت ایران ۹۰-۹۱
تاریخ العجم و الاسلام ۷۷

جغرافیای تاریخی سرزمین خلافت‌های شرقی ۷۳

حیدر بابا ۱۸۵

راهنمای آثار تاریخی آذربایجان شرقی ۷

زین الاخبار گردیزی ۷۱
زینة المجالس ۷۳

صور الاقالیم ۷۱
صورة الارض ۷۱

مشخصات جغرافیائی ایران ۷۱
مطالعه‌یی برای نوسازی زندگی روستائی و دامداری منطقهٔ زاگرس ۵۴

نزهة القلوب ۲-۶۹-۷۱-۷۳

نام محلات خیاو

ارسطو آباد ٥

ازّالو ٣-٥-٦-١١١-١٣٤

استاد محمد لو ٥-١١٠-١١١

اکبر لو ٥-٧٤

برق ٥

جنت سرا ٧

چای پارا (چهار پاره؟) ٥-٥٩

حاجی علی‌اکبر لو ٥-١١١

حاجی نوروز لو ٨١-١١٠

حسن داش ٥-٨

حسینیه ٥

درویش لو ٥-١١١

ساتلو ٥-٦

عجم لو ٥

قره داغ لو ٥-٨١

کهنه قالا ٩-٣٥

گل محمد لو ٥

مقبرهٔ شیخ حیدر ۸-۹۱-۹۲-۹۵

مقیم لو ۳_٤-٥-٦-۱۲-۱۱۰

منظم قالاسی ۳-٥-۹-۸۱-۸۲-۸۹_۱۰۸

نصر آباد ٥

نقی هولاغی ۳۵-٦۲

نامهای محلی رستنی‌ها و پرنده‌ها وحیوانات

آت یونجاسی ۴۲

آروانا ۱۲۶

آرقالی ۴۹

آغ بوغدا ۴۰–۱۱۶

آغ دیش ۱۲۴

آغ کدو ۴۳

آغ نخود ۴۳

آلا پاختا ۴۷

آلاشا ۴۷

آن قوت ۴۷

امن کومه جی ۱۳۶

اوچ قولاخ ۴۲

اوزرّیک ۴۵

اوه لیک ۱۳۸–۱۴۷

اووژ ۱۲۵

ایت ایشیکی ۱۳۷

ای دیلقاخ ۱۳۸

ایلان دگمه سی ۴۴

بابینه ۱۳۶

باغا ۴۵

باغا یپراغی ٤٥
بال بورانی ٤٣
بیلدر چین ٤٧–٤٨
بیلیش اوتی ١٣٧
بوی مادرن ١٣٥–١٣٧
بویاح ١٣٨
بویور تیکانی ١٣٧-١٥٤
پرپر تیکانی ١٤٧
پغی ٤٦
پیغمبر بوغداسی ١١٦–١٢٧
تاتیر ٤٧
تانی ٢٠٤
توراخای ٢٠٣
توشنک ١٤٧
توك لی‌جه ١٣٨
تولی ١٢٤
جاجیخ ١٣٧
جار ١٢٦
جنوار پیسیداغی ١٣٨
جین جیلین ١٣٦
چرینکه ٢٠٦
چلّه داغی ١٣٦
چوبان آلّادان ٤٦

چیت لیخ ۴۴-۱۳۸

خاشا ۴۲
خانم سالاندی ۱۳۷

داغ نانه سی ۱۴۷
دانا داشاغی ۱۳۸
دگمه ۴۴
دمیر تیکانی ۱۳۷-۱۴۷
دوشان آلماسی ۴۴
دووه توپوزی ۴۴

زمی گولولی ۴۲
زوفا ۱۳۶

ساری گول ۴۳
ساری داری ۱۱۷
سوموك بورانی ۴۳
سی‌یبر قویروغی ۴۵-۱۳۶

شاه تره ۱۳۱
شومون ۱۴۷
شیرین بیان ۱۳۶

فرماش ۱۲۵

قازایاغی ۱۴۷
قالقان ۱۳۷
قره چورك اوتی ۱۳۸

قره حیله ۱۳۸
قره دنه ٤۲
قره دیش ۱۲٤
قره قات ۱۳۸
قره نخود ٤۳
قره یونجه ٤۲
قوزقون ٤٦
قوش ایه‌یی ۱۳۷
قوش اوزومی ۱۳۷
قولاخ لی ٤۷ - ۱۲٤
قویون ایاغی ۱٤۷
قی‌لاخ اوتی ٤٤
کبر ٤٤
کره ۱۲٤
کره وله ۱۳۸
ککلیک اوتی ۱۳٥ - ۱٤۷
کوره ۱۲٤
کهریز ۱٤۷
گلین بارماغی ۱٤۷
گیلدمی گیلدی ۱۳۷
لاغ لاغا ۱۳٦ - ۱۳۷
لوك ۱۲٦
لی ٤٦
مافیرقا ۱۲٥

مایا ۱۲۶
میجی ۱۲۶
مرادقوشی ۴۷ - ۴۸

ناغان ۴۷
نر ۱۲۶
نوروزگولی ۱۳۸

وجه‌له ۴۴ — ۱۴۷

هاچامایا ۱۲۶
هوواوتی ۱۳۷
هوه جووه ۱۳۶

یارپیز ۱۳۵ -۱۴۷
یازلیخ ۱۳۶
یاغلیجا ۱۴۷
یورداقاییدان ۱۲۶
یوغشان ۱۳۸
ییتیق ۴۳

نام کوه‌ها و رودها

آت گولی – ۲۴

آب گرم بستان آباد – ۲۰

ارس – ۲۵ – ۷۰ – ۸۵

اسنه‌دیل – ۶۴

انارچایی – ۲۱ – ۲۵

ایلان دو – ۲۳

ایلان لو – ۶۲

باقرلو – ۲۵ – ۵۲

بالیخ لی چای – ۲۵

بربر (قلعه) – ۶۴ – ۷۴

بوزش گوش – ۸۴

جیغاتی چایی – ۸۲

جنوار داغی – ۱۹

چشمه‌های زرد آب اردبیل – ۲۰

حرم داغی – ۱۹ – ۲۹ – ۲۰۱

خروسلو – ۲۰

خیاوچایی – ۹ – ۲۵ – ۲۹ – ۳۴ – ۳۵ – ۴۱ – ۱۲۰

دره‌رود – ۲۵ – ۴۱

دودو – ۲۳

دیده‌بان – ۶۳

دی‌یه سویی یا آزادخان بولاغی – ۳۵ – ۶۲

زاگرس – ۵۴

ساوالان – ۱ – ۲ – ۱۷ – ۱۸ – ۱۹ – ۲۰ – ۲۳ – ۲۴ – ۲۶ – ۲۸ – ۲۹
۳۰ – ۴۵ – ۴۶ – ۴۹ – ۵۱ – ۵۲ – ۶۸ – ۶۹ – ۷۱ – ۷۲ – ۷۵ – ۷۷ –
۷۹ – ۸۰ – ۱۰۹ – ۱۲۳ – ۱۹۹ – ۲۰۰ – ۲۰۱
سهند – ۲۵

شابیل سویی – ۲۲ – ۱۳۴
شامات – ۲۵

طاووس گولی – ۲۴

قاشقاداغ – ۱۹
قاشقامشه – ۸۵
قره سو – ۲۵ – ۲۹ – ۴۱ – ۱۱۷
قهقهه – ۷۴
قوتورسویی – ۲۰ – ۲۲ – ۵۲ – ۱۳۴
قیزجه – ۲۳ – ۲۴

کشنه‌ور – ۶۴

گچی قیران – ۱۹
گورگور – ۲۳
گوگوردلی داغ – ۲۱
گوی داغ – ۱۹

مشکین چایی – ۲۵
ملک سویی – ۲۳ – ۲۴
موویل سویی – ۲۲ – ۱۳۴

هوشک میدانی – ۲۴

انتشارات مؤسسهٔ مطالعات و تحقیقات اجتماعی

۱ - کشورهای توسعه‌نیافته
Y . Lacoste . ترجمهٔ دکترهوشنگ نهاوندی — ۱۳۴۰ — ۸۰ ریال

۲ -روش مردم شناسی
P . B essaignet . ترجمهٔ دکترعلیمحمد کاردان — ۱۳۴۰ — ۴۰ ریال

۳ - مقدمه برعلم‌جمعیت
A . Sauvy . ترجمهٔ دکتر جمشید بهنام — ۱۳۴۰ — ۹۰ ریال

۴ - طرح روان‌شناسی طبقات اجتماعی
M . Halbwachs . ترجمهٔ دکترعلیمحمدکاردان — ۱۳۴۰ — ۱۱۰ ریال

۵ - روش مردم شناسی (بزبان فرانسوی)
Méthode de l'anthropologie
P . Bessaignet — ۱۳۴۰ — ۴۵ ریال

۶ - فشندك به ضمیمه جغرافیای طالقان (دفترهای مونوگرافی ۱)
هوشنگ پورکریم - محمدحسن صنیع‌الدوله — مهر ماه ۱۳۴۱ — ۷۵ ریال

۷ - جمعیت شناسی . جلد اول، دموگرافی عمومی
دکترجمشید بهنام — مهرماه ۱۳۴۱ — ۱۰۰ ریال

۸ - انسان گرسنه(ژئو پلیتیک گرسنگی)
J . DE Castro .ترجمهٔ منیره جزنی (مهران) — مهر ماه ۱۳۴۱ — ۲۳۵ ریال

۹ - یوش (دفترهای مونوگرافی ۲)
سیروس طاهباز — خرداد ماه ۱۳۴۲ — ۷۵ ریال

۱۰ - جغرافیای اصفهان (دفترهای مونوگرافی ۳)
میرزا حیسن خان . بکوشش دکتر منوچهر ستوده — مرداد ماه ۱۳۴۲ — ۷۰ ریال

۱۱ - جزیزه خارك دردورهٔ استیلای نفت (دفترهای مونوگرافی ٤)
خسرو خسروی — شهریور ماه ۱۳۴۲ — ۸۰ ریال

۱۲ - روشهای مقدماتی آماری
دکترعباسقلی خواجه نوری ، مهندس عزت‌الله راستکار،
نصرت‌الله سرداری ، مهندس ابوالقاسم قندهاریان ،
مهندس علی مدنی — آبان ماه ۱۳۴۲ — **۲۰۰ ریال**

۱۳ - **تاریخ اجتماعی ایران** در دوران پیش از تاریخ و آغاز تاریخ
سعید نفیسی — دی ماه ۱۳۴۲ — ۱۴۰ ریال

۱۴ - **اصول حکومت آتن**
ارسطو. ترجمهٔ باستانی پاریزی — اسفند ماه ۱۳۴۲ — ۱۵۰ ریال

۱۵ - **ایلخچی** (دفترهای مونوگرافی ۵)
غلامحسین ساعدی — اسفند ماه ۱۳۴۲ — ۱۰۰ ریال

۱۶ - **تاریخ اجتماعی ایران** از انقراض ساسانیان تا انقراض امویان
سعید نفیسی — اسفندماه ۱۳۴۲ — ۱۴۰ ریال

۱۷ - **قواعد روش جامعه‌شناسی**
E . Durkheim . ترجمهٔ دکترعلیمحمد کاردان — خرداد ماه ۱۳۴۳ — ۱۲۰ ریال

۱۸ - **ایل باصری** (دفترهای مونوگرافی ۶)
F.Barth. ترجمهٔ دکترکاظم ودیعی — شهریور ماه ۱۳۴۳ — ۱۰۰ ریال

۱۹ - **روشهای تحلیلی جمعیت شناسی**
دکتر امانی — شهریورماه ۱۳۴۳ — ۷۰ ریال

۲۰ - **اقتصاد جهان فردا**
دکتر هوشنگ نهاوندی — شهریور ماه ۱۳۴۳ — ۹۰ ریال

۲۱ - **بررسی مسائل اجتماعی شهر تهران**
شهریور ماه ۱۳۴۳ — ۲۵۰ ریال

۲۲ - **اصول برنامه ریزی رشد اقتصادی**
ترجمهٔ دکترامیرحسین جهانبگلو — آذرماه ۱۳۴۳ — ۶۰ ریال

۲۳ - **روش مردم شناسی بسنیه**
P. Bessaignet ترجمه دکترعلیمحمد کاردان — چاپ دوم دیماه ۱۳۴۳ — ۴۰ ریال

۲۴ - **کشورهای توسعه‌نیافته**
ایولوکوت دکترهوشنگ نهاوندی — فروردین ۱۳۴۳ — ۴۰ ریال

۲۵ - **نمایندگان مجلس شورای ملی در بیست ویك دوره قانونگذاری**
«مطالعهٔ‌ازنظرجامعه‌شناسی‌سیاسی»
خانم شجیعی تحقیقی شماره ۲ — خردادماه ۱۳۴۴ — ۲۷۰ ریال

۲۶ - **روشهای تحقیق در علوم اجتماعی** (جلد اول)
ترجمهٔ دکتر خسرو مهندسی — خرداد ماه ۱۳۴۴ — ۲۱۰ ریال

۲۷ - **اصول علوم سیاسی** (جلد اول)
دکتر رضا علومی — امرداد ماه ۱۳۴۴ — ۱۵۰ ریال

۲۸ - **واقعیات حاصل از ارقام**
ترجمه مهندس قندهاریان — تیر ماه ۱۳۴۴ — ۳۲۰ ریال

۲۹ - **روش بررسی وشناخت کلی ایلات عشایر**
نوشته : دکترپرویز ورجاوند — شهریورماه ۱۳۴۴ — ۱۱۰ ریال